

چند مقاله
از دانشمندان شوروی

۱۳۶۴

نشریه روزنامه «آذربیجان»
۱۹۸۴

چند مقاله
از دانشمندان شوروی

ر. آ. اویانفسکی

در باره دمکراسی ملی انقلاب: طریق تکامل

در جریان پیشرفت پروسه انقلابی در سالهای دهه ۵۰ - ۶۰، دولتهای دمکراتی در آسیا و آفریقا بوجود آمدند (جمهوری عربی مصر، برمه، غنا، الجزایر، مالی، سوریه و ...) در سند نهادی جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست و کارگر، جهان در مسکو (۱۹۶۰) مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری برای کشورهای آزاد شده از وابستگی استعماری مطرح شده بود. در آن هنگام تنها گامهای نخست این راه رشد پرداشته میشد و این یک نتیجه تئوریک جسورانه بود. در مرحله جنبینی پروسه انقلابی یکی از جمایت اصلی پیشرفت ملی و اجتماعی از قبیل تعیین شده بود. در همان زمان در آثار مارکسیستی خاطرنشان میشد که جنبش برای دورزن سرمایه‌داری، احتمالاً یک پروسه طولانی خواهد بود و حداقل یک دهه به طول خواهد انجامید.

از آن هنگام اکنون بیش از بیست سال میگذرد و این سالها بر تجربه عظیم تاریخی بشویت افروده است. هنگام صحبت از اندیشه راه رشد غیر سرمایه‌داری راستگیری سوسیالیستی باید با استفاده از این تجربه، مفاهیم اساسی را که علم اجتماعی مارکسیستی بر آنها تکیه میکند، دقیقت معین کرد. اما، هم مانند بیست سال قبل یعنی زمان پژوهش این اندیشه و هم حالا یعنی زمان رشد بعدی آن، باید بر پرایتیک پروسه انقلابی تکیه کرد. مرحله ویژه معاصر رشد جهانی تاریخ، امکانات استثنایی برای انقلاب، و پیشرفت فراهم میکند که سیستم سوسیالیستی در آن نقش عملده‌ای دارا میباشد. اما تکامل کشورهای آسیا و آفریقا همچنین در پرتو تاثیر بسیاری از عوامل ویژه داخلی و نیروهای اجتماعی هر کشور، مشخص میشود. صحبت بررس تئوری است که مدت طولانی مطرح شده است. اما عملاً برای همیشه مسئله جدید عام و خاص است یعنی مدت صحبت بررس تناسب قوانین همه جانبه رشد اجتماعی و آن ویژگی کنکرت و تاریخی ملن است.

هنگام تجزیه و تحلیل یکی از مسائل اصلی سمتگیری سوسیالیستی یعنی دمکراسی انقلابی، مقایسه تاریخی، اطلاعات فراوانی بدست میدهد. این امر عبارت است از مسئله رهبری انقلابی و ستارمان حاکمیت سیاسی، مسلماً این موضوع توجه خاص محققین را بخود جلب میکند. مفهوم «دمکراسی انقلابی» مطابق سمتگیری سوسیالیستی، وسیعاً مورد استفاده قرار میگیرد، اما متناسبانه همیشه درست بکار نمیروند و بنابراین

فهرست

- ۱ - در باره دمکراسی ملی انقلاب، طریق تکامل
- ۲ - در باره مفهوم و ماهیت «انقلاب اسلامی»
- ۳ - رادیکالیسم چپ، دمکراتیسم انقلابی و سوسیالیسم علمی کشورهای خاورزمین ۲۸
- ۴ - استراتژی و تاکتیک احزاب مارکسیست - لینینیست در کشورهای از بندرسته ۴۶
- ۵ - کردها و مسئله کرد
- ۶ - در باره سوسیالیزم، بخش ۱
- ۷ - در باره سوسیالیزم، بخش ۲

اما این تمام دمکراسی انقلابی نبود. بلکه تنها دمکراسی انقلابی روسیه بود بر پایه محدود تاریخی و جغرافیائی فوق نمیتوان به نتایج عمومی دست یافت. در همان حال در تحلیل این جنبش عظیم که سهم پربهائی در جنبش انقلابی روسیه داشت، دیدگاه لیک جانبه مشخص موجود بود که آنرا به ایده‌آلیه کردن میکشاند. تنها دوران رشد معودی آن بررسی میشود و تاکید میشود که وظیفه آن تدارک زمینه عینی و ذهنی برای پذیرش مارکسیسم در روسیه بود. به خطوطی که حاکی از اختلاف اصولی مارکسیسم بینانگذاران جریان ناروونیکی روس بود، توجه نمیشود و در ارتباط با این امر، تضاد تئوریک و سیاسی آن که مبنای طبقاتی داشت، بدرستی ارزیابی نمیشود. یک راه رشد یعنی از دمکراسی انقلابی بسوی مارکسیسم، خود را قانونمند نشان میدارد. اما چرا بینانگذاران آن این راه را طی نکردند؟ این به دلیل دورانی بود که آنها در آن بسر میبرندند و آشنازی کمی که با مارکسیسم داشتند.... اما راه دیگری نیز برای تکامل ناروونیکها وجود داشت؛ راه انحطاط، نزول و راه نه بسوی مارکسیسم بلکه دوری از آن و حتی قرار گرفتن در برابر مارکسیسم. فراموش نمیکنیم که اکثر ناروونیکها در روسیه مشخصاً همین راه را پیمودند. مسائل نامبرده مدت مديدة در آثار شوروی به اندازه کافی مورد بررسی قرار میگرفت. البته با وجود این جریانات ناروونیکی که در پرایر مارکسیسم قرار داشت، مفهوم «دمکراسی انقلابی» تغییری نمی‌کرد.

جریانات خد مارکسیستی همراه هر سه انقلاب روسیه بودند. آنها از پتانسیل انقلابی معینی بروخوردار بودند و در میان توده‌ها تکیه‌گاه داشتند. اتحاد پلشیکها با اس ارهای چپ که در سال ۱۹۱۸ خاندانه برم زده شد، دلیلی بروجود این تکیه‌گاه است. تقریباً در نیم قرن از دهه ۱۰ قرن ۱۹ تا سال ۱۹۱۸ – دمکراسی انقلابی روسیه تا اندازه زیادی در جمیع غیر مارکسیستی رشد میکرد، تمام این پروسه، تجربه تاریخی بزرگی بسته داد که بلوں در نظر گرفتن آن به زحمت میتوان به سرنوشت دمکراسی انقلابی معاصر اندیشید. تکامل دمکراسی انقلابی از میان شعله انقلابات روسیه تنها به مفهوم عقب نشینی از اندیشه‌های بینانگذاران آن نبود. بر عکس اینگونه پیکاران آن نتیجه رویدگماتیک و غیر نقادانه بودی از اندیشه‌های ناروونیکی بود که فر شرایط تاریخی تغییر یافته، خصلت انقلابی آنها را واقعاً سلب میکرد. این «میراثی» بود که از منافع انقلاب امتناع میکرد و باید هم استناع میکرد و دمکراتهای انقلابی را بر لجن زار سیاست بورژوا – رفریست فرو میبرد.

اما این راه رشد که خطوط اصلی آن تاکنون چندین بار در برخی از کشورهای آسیا و آفریقا توسط دمکراتهای انقلابی تکرار شده و تمایل به سازش با بورژوازی ملی و امپریالیسم دارد، اغلب بلوں دلیل بست فراموشی سپرده میشود. محققین با توحیفات بیش از حد خوش بینانه، هنگام توصیف دمکراسی انقلابی در رابطه با راه رشد غیر سرمایه‌داری یا سمتگیری سویسیالیستی، البته میخواستند در نامروبن‌بلا،

همیشه قانع کننده نیست. این مفهوم از حیث ماهیت خود، بسیار مبهم است و اگر در هر مورد مشخص حقایق نهفته در آن را بلوں توضیحات کافی بکار نبریم، در آنصورت بنظر ما ممکن است دخار انتقام تئوریک شده و نتیجتاً به استنتاج سیاسی غلط دست یابیم. منما باید در باره محتوای مفهوم «دمکراسی انقلابی» مقدمتاً شرط کرده آنرا مشخص نمود زیرا این مفهوم بخودی خود به اندازه کافی کویا نیست. از نظر منطقی میتوان از دمکراسی انقلابی درک کلی بدست داد. و ای. لینین مینوشت:

«دمکرات بودن یعنی در عمل منافع اکثریت را در نظر گرفتن و نه اقلیت. انقلابی بودن یعنی تمام قوانین زیان آور و منسخ را به قاطع ترین و بی رحمانه‌ترین شیوه‌ از بین بردن» (۱). این حکم همه جانبه است و به متوجه بودن و رادیکالیسم دمکراسی انقلابی اشاره میکند. نمیتوان دمکرات بود و اراده و منافع اکثریت را منعکس نکرد. نمیتوان انقلابی بود اما رادیکال نبود. اما این محتوای تعریف طبقاتی دمکراسی انقلابی نیست. تعریف طبقاتی، سیاسی، تاریخی و حزبی چنین حکمی را باید مشخص کرد. مشخصاً به همین دلیل در دوران بین فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷، زمانی که «انقلاب دمکراتیک» در روسیه وجود داشت. و ای. لینین علیه کار برد سبکرانه این مفهوم سخن می‌گفت و در هر مورد مشخص خواهان توضیع دقیق مفهوم طبقاتی را تاریخی آن بود. «مگر مارکسیستها میتوانند فراموش کنند که سرمایه‌داران نیز چندین بار در فرانسه در سال ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ و در سال ۱۸۷۰ در آن کشور و در فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه «دمکراتهای انقلابی» بودند؟ مگر شما حقیقتاً فراموش کرده‌اید که باید دمکراسی انقلابی سرمایه‌داران، خود بورژوازی و برولتاریا را از یکدیگر جدا کرد؟ مگر تاریخ همه انقلاباتی که اکنون نام بردم به اختلاف طبقات درون «دمکراسی انقلابی» نمی‌انجامد» (۲).

طرح مسئله نهشیوه لینین چنین است: نه دمکراسی انقلابی کلی، بلکه دمکراسی انقلابی سرمایه‌داران، خود بورژوازی (از جمله دهقانان) و برولتاریا. در این حکم جدا علمی که مشحون از ایستوریزم است، مبارزه طبقات درون دمکراسی انقلابی و پیغامون آن در نظر گرفته میشود. در رشد علوم تاریخ شوروی دورانی بوجود آمدکد در آن هنگام، وسعت، غنا و دیالکتیک کامل درک لینینی دمکراسی انقلابی بطور کامل و در هم‌جا در نظر گرفته نمیشند. از معیار دمکراسی انقلابی در یک مورد جزئی یعنی در مورد دمکراتهای انقلابی کبیر روسیه دهدهای ۶۰ – ۴ و نیز ناروونیکهای انقلابی دهدهای ۸۰ – ۷۰ قرن گذشته استفاده میشند. مسلماً این انتخاب تصادفی نبود. در شرایطی که انقلاب سال ۱۸۴۸ در اروپای غربی شکست خورد و مسئله انتقال مرگز پروسه انقلاب جهانی به خاور زمین، به روسیه مطرح شد، مسلماً این یکی از معمترین از حیث پیکری انقلابی ترین و دمکرات ترین نمونه‌های دمکراسی انقلابی و از لحاظ تئوریک و پر اثیک اوج انقلابیگری در روسیه اواسط قرن گذشته بود.

چرنیشفسکی را که کم مانده است به پلخانف تبدیل شود، بینند. این تمایل اغلب جامعه عمل به خود پیوشاورد.

نه تنها امکان تئوریک جنبش دمکراتیک انتقلابی را در جهت مخالف، بلکه همچنین اصولاً شرایط تاریخی و ساختار طبقاتی در کشورهای از پندرسته را باید از این توقعات برخدر داشت. دمکراتیای انتقلابی روسیه دهه‌های ۶۰-۴ قرن گذشته، بیانگر منافع دهقانان و دشمنان آشنا نایاب سرواز بودند. آنها از سرمایه‌داری مایوس شدم و آگاهانه چشم انداز رشد سرمایه‌داری بزاری روسیه را منکر می‌شدند. آنها بدلیل ماهیت اجتماعی روسیه و انتساب طبقاتی در جامعه بوجود آمدند. آنها خود را به زحمتکشان قبل از همه به دهقانان و در بین آنها به تهدیستان معزوف می‌کردند و کل خط مشی سیاسی آنها علیه زمینداران و بورژوازی متوجه بود. در آسیا و آفریقای دهه‌های ۷۰

قرن ما، دمکراسی انتقلابی نه به دلیل مبارزه طبقاتی به شکل خالص آن، بلکه قبل از همه در پرتو مبارزه ضد امپریالیستی و ضد نژادپرستانه ظهور می‌کند و این نه فقط به پیدایش توهمندی طبقاتی در نزد آنها کمک می‌کرد بلکه از لحاظ عینی پایه اجتماعی جریان دیگری یعنی - آزادی بخش - ملی را فراهم می‌کرد و نمیتوانست فراهم نکند.

در روسیه طبقات استثمار شونده علیه طبقات استثمارگر به پا میخواستند. در آسیا و آفریقا کارگران، دهقانان، خرد مالکین، سرمایه‌داران و حتی اغلب فتووالها در یک اردوگاه فرار می‌کیرند و علیه دشمن مشترک مبارزه می‌کنند. منافع آنها کاملاً متفاوت حاکمیت استثمارگران بیکانه آگاهی ملی خود را از دست نداده‌اند، علیه ستمکران امپریالیستی و اشغالگرانی مبارزه می‌کنند که در روسیه وجود نداشتند. در کشورهای آسیا و آفریقا کارگران، دهقانان، خرد مالکین، سرمایه‌داران و حتی اغلب فتووالها در دمکراسی - انتقلابی بولین، ویژه، ضد امپریالیستی و از لحاظ خصلت ملی میباشد.

مسلمان در اسناد جنبش جهانی کمونیستی آغاز دهه ۷۰ مفهوم «دمکراسی انتقلابی» تصادفی در راسته با مسئله راه رشد غیر سرمایه‌داری بکار برده نمی‌شد بطوریکه ما حبس میزیمیم، این بیانگر آن است که نویسنده‌گان اسناد، احتمالاً میخواستند از ابهام، دوگانگی و ارتباطات و مقایسه‌های بین پایه اجتناب کنند. آنها بخوبی درک می‌کرند که مفهوم کلی «دمکراسی انتقلابی» وجود ندارد و بنابر این به پدیده نوین نام جدید «دمکراسی ملی» دادند. با وجود تمام مشروط بودن، این اصطلاح بر بعضی از مهمترین خصوصیات این پدیده بخوبی تاکید می‌کرد: نوآوری اصولی، خصلت واقعی ملی و شالوده وسیع آن که در هیچ حالت همگون نیست. اکنون نیز امتناع ورزیدن از این مفهوم هیچ پایه‌ای ندارد. در جریان مبارزه عملی انتقلابی، اصطلاح «دمکراسی انتقلابی» مطابق مسائل راه رشد غیر سرمایه‌داری به مثابه پرسه‌ای که تجربه طبقاتی جبهه واحد ملی را منعکس می‌کند، بکار می‌برود. این مسئله، ارتباط متقابل مفاهیم «دمکراسی انتقلابی» و «دمکراسی ملی» را مطرح می‌سازد. باید در نظر داشت که در آگاهی ما اغلب هنوز درک محدودی از «دمکراسی انتقلابی» بعنوان مشابه تقریبی دمکراسی

انقلابی روسیه دهه‌های ۷۰-۴ قرن گذشته وجود دارد. اما آنها را یا هم یکی دانسته و مفهوم «مکراسی انقلابی» را فریبند مبارزه کنونی در کشورهای آسیا و آفریقابکار بردن (بدون شکافتمندی آن) و نیز با تکیه بر این تصور که گویا «دمکراسی ملی» اکنون از لحاظ درجه مترقی بودن و انقلابی بودن خود با وظایف مبارزه برای سمتگیری سوسیالیستی وفق نمیدهد و اکنون دیگر نیروهایی که این مبارزه را پیش می‌برند، دارای اهمیت نمی‌باشند، کاملاً اشتباه است. «دمکراسی انتقلابی» معمولاً بانقش رهبری گذشته کارگران و کشاورزان در مبارزه به خاطر پیشرفت انقلاب و دور کردن سرمایه ملی از دست جبهه نیروهای حاکم، پیوند داده می‌شود. «دمکراسی انتقلابی» در مقایسه با دمکراسی ملی بعنوان مرحله عالیتر پیشرفت مورد بررسی قرار می‌گرفت و این تا آنجاییکه پروسه دور نسازی بورژوازی ملی از رهبری حقیقتاً جریان داشت. صحیح بود. اصولاً این نوع پیشرفت دمکراسی انتقلابی در کشورهای مستعمره سابق، زمانی که انقلاب سیر صعودی طی می‌کند و دمکراسی انتقلابی باکناراندن بعضی مراحل، به دمکراسی انتقلابی رحمتکشان تبدیل می‌شود یا دمکراسی انتقلابی بعنوان جناح چپ دمکراسی ملی متمایز می‌شود، امکان بذیراست، از لحاظ تئوریک، این شکل در روسیه نیز ممکن بود اما در آنجا پروسه انقلابی فوق العاده سریع جریان داشت و انجام سه انقلاب دمکراتیک در مدت کوتاه ۱۲ سال، تمام طبقات را دربرابر انقلاب سوسیالیستی فرار داد. فرصتی برای دگرگونی فوق، در روسیه باقی نماند. دمکراسی انتقلابی از عهده آزمایش برآمد و بخش اعظم آن علیه انقلاب سوسیالیستی حرکت کرد.

پیدایش پروسه تبدیل که در فوق به آن اشاره شد در بعضی از کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی تقریباً به اواسط دهه ۷۰ یعنی زمانیکه «نوبین مرحله» دمکراسی انتقلابی وارد ساخته شد، مربوط می‌شود. در این مورد، مفهوم «دمکراسی انتقلابی» که از لحاظ طبقاتی دارای مضمون مبهمی است، توضیح مشخص - تاریخی و روشن شده معنای طبقاتی آنرا می‌بلید. بدون این توضیح، ارزیابی هر جنبش به سادگی بعنوان جنبش انتقلابی و دمکراتیک، درست نیست. تمام اینها با ساختار طبقاتی جامعه و مبارزه طبقات درون و پیرامون دمکراسی انتقلابی مشخص می‌شود. در صورتیکه به این درک از دمکراسی انتقلابی اتفاکشود (و ای. لین مشخصاً به این فرامیخواند)، ظاهراً بحث اصطلاحات «دمکراسی ملی» - «دمکراسی انتقلابی» اضافه به نظر می‌رسد. همه چیز با این مشخص می‌شود که چه محتوائی در این مفاهیم نهفته است و سخن از کدام دمکراسی انتقلابی و ملی در میان است. با در نظر گرفتن وسعت مفهوم «دمکراسی انتقلابی» ظاهراً میتوان نظر داد که در آغاز دهه ۶۰ «دمکراسی ملی» را بعنوان یکی از مراحل، یک شکل تاریخی و نوعی از دمکراسی انتقلابی مینامیدند. در این صورت «دمکراسی انتقلابی» با تمام دوران رشد سمتگیری سوسیالیستی در ارتباط است. اما در ضمن باید یک شرط ثابت را رعایت کرد. باید خصلت و تغییرات مضمون طبقاتی آنرا در هر مرحله مشخص کرد.

اند امپریالیستی را منکر میشود و آنچه که میتویسم افسار گشته و پیگیرد
کمارکسیستهای داخلی را سازمان میدهد. دمکراتی ملی در بحران داخلی عمیقی بسر
میبرد، تجزیه ولایه بنده میشود و این یک پدیده قانون منه است. پدیده کهنه میمیرد
و پدیده نوینی بوجود می آید، تازمانی که کهنه نیرومند است، تو نیرو جمع میکند.
مبازه طبقاتی فرا میروید. بخشی از دمکراتی ملی به «دمکراتی اجتماعی» تبدیل
میشود و بخش دیگر در مسیر انقلابی، در سیر نزدیکی با سوسیالیسم علمی کام
بر میدارد. وضعیت نوینی پدید می آید. بحران داخلی دمکراتی ملی یک پدیده مشبت
نوینی بوجود می آورد. — گذار بخش اعظم رهبران آن و نیز توده هائی که بدنیال آنها
در حرکتند، به مواضع طبقاتی.

خدمات فراوان در پیشرفت پرسوهای انقلابی در آسیا و آفریقا به جنبش
دمکراتی انقلابی در این جنبش نیرومند اما مقناد، تعلق دارد. این جنبش، ضدامپریا-
لیسم مبارز نهضت آزادی بخش - ملی را تامین کرد و به تحولات ریشه ای در حیات
سیاسی داخلی کمک رساند. اما فقط دمکراتی انقلابی که از دمکراتی ملی متایز شد
بود. با به صحنه آوردن دمکرات ترین عناصر سانترالیستها و بورژوازی ملی چپتر،
نمایندگی منافع ملی را از بورژوازی داخلی و عناصر سرمایه داری انحصاری سلب کرد.
این دمکراتی شجاعانه اقدامات پند فنودالی و ضد انحصاری انجام داده است و

این تبلیغ اندیشه های سوسیالیسم علمی کمک کرده و نخستین کامها را در جهتی که
نهایتاً در شرایط معینی بتواند به سوسیالیسم یعنی به گذار در راه ساختمن
سوسیالیسم برسد، برداشته است. جنبش دمکراتی ملی دارای ضعفیاتی جدی بود که
برودی آشکار شد. ناتوانی ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و اجتماعی مشخصه آن
بود. مسئله در این نیست که ترکیب طبقاتی آن ناهمکون است، بلکه عمدتاً اشکال در
این جا است که در جنبش بعضی از کشورها، محور برولتی که به آن امکان دهد
پر پایه پلاتiform واقعاً انقلابی - دمکراتیک ثبات شود و درجه سوسیالیسم علمی به
پیش رود، وجود نداشت. بعد از کشورهای ملی، کشورهای آفریقا و آسیا و
حتی عناصر چپ آن به دلیل کندی و عقب ماندگی از پرسوه انقلابی مستحق سرزنش
پاشند. بو عکس در بعضی جاها در تحولات اقتصادی موارد حرکت آشکار به پیش وجود
داشته است، چیزی که زندگی و امنی داشت تا از آن امتناع شود. اما آنها نتوانستند
در برخی از کشورها (مصر، مالی، سودان، زیبر، غنا) سازمان انقلابی را که امنیت
تحولات انقلابی - دمکراتیک را واقعاً تامین کند، بوجود آورند. تا زمانیکه نیروهای
انقلابی واقعی سازمان خود را نداده اند. آنها باید از طریق دستگاه نظامی و حربی --
دولتی که به سوخت بوروکراتیک میشد، عمل کنند. بانداشتن تکیه گاه مطمئنی در
توده ها، آنها به رهبر ملی که به ارشت تکیه داشت، به ارگانهای امنیتی و به دسته
یاقیله خود امید می بستند. اکثر دمکراتی های این دوران به توده های زحمتکش بی
اعتماد بودند و در بسیج و تشکل آنها بزیایه آگاهی انقلابی که به آگاهی طبقاتی

چنین آند مصارعه ای بدلوزیک اریبایی پدیده معاصر رشد غیرسرمایه داری بعبارت
دیگر سیاست - داخلی و خارجی سمتگیری سوسیالیستی. این معیارها از تجربه تاریخی
گذشته برآمده اند. اکنون میکوشیم بطور مختصر مراحل تکامل و ماهیت طبقاتی
دمکراتی ملی، انقلابی کشورهای آسیا و آفریقا که با راه غیر سرمایه داری یعنی دام
تحلیل نهائی با راه سوسیالیستی رشد مرتب است را مشخص کنیم.
بطوریکه اثماره شد، دمکراتی ملی بدنیال پیروزی جبهه ضد امپریالیستی پدیده
آمد و برای مبارزه آزادی بخش - ملی فرانخوانده شد و بنا بر این با اتحاد وسیع نیروهای
ملی متایز بود. نمایندگان سرمایه ملی، عمدتاً متوسط و کوچک، در هر حالت در این
جبهه وارد میشدند، اما آنها از انحصار در رهبری محروم بودند. عملاً قادر در دست
گروه انقلابیون - ملی که بدور یک رهبر مورد قبول همه متحد شده بودند، قراردادشت.
این رهبری معمولاً نظامیان و بندرت رجال سیاسی بودند که با مبارزه قهرمانانه علیه
ستم بیکانه در مرحله استعماری، مورد اعتبار همه قرار میگرفتند. در پلاتiformهای دمکراتی
ملی این اولین مرحله (تقریباً حدود اواسط دهه ۶۰)، حتی یک گروه اجتماعی هم
بعنوان هژمون جنبش مطرح نمیشد. تضاد بین گروههای مختلف نیروهای ملی رد میشد.
جهت اصلی سیاست عبارت بود از مبارزه در راه استقلال واقعی، علیه امپریالیسم و
متحدین آن - فتوالها و کمپارادرها.

انتلای جنبش سیاسی و اقتصادی توده های زحمتکش به عناصر استثمارگر امکان
نمیداد به حکومت واحد دست یابند. آنها میخواستند از این طریق راه تحولات
اجتماعی را سد کنند. خرد بورژوازی که مدعی نقش نیروی مستقل سیاسی بود با
استفاده از تعادل ناپایداری که بین شرکت کنندگان در جنبش با آنتی پدیدهای (نقطه مقابل)
طبقاتی برقرار شده بود عدم آمادگی آنها برای مبارزه قاطع در راه حکومت، در پیشاپیش
نیروها حركت میکرد. تمام اینها شالوده عینی و اوضاع مساعد اجتماعی برای وحدت
و تعمیق مبارزه بخارط نظم نوین اجتماعی را فراهم ساخت (۲).

پلاتiform ایدئولوژیک سیاسی (که بتدیریج به جناح چپ دمکراتی ملی تبدیل
میشد به عبارت دیگر دمکراتی انقلابی از آن جدا میشد) در خود دارای مخلوطی از
اهداف انقلابی و رفرمیسم ناسیونالیستی بود. اینجا نیز تلاش برای خارج شدن از چهار
چوب «سوسیالیسم نوع ملی» و در عین حال حفظ خطوط فراوان آن، وجود داشت. از
یک سو مبارزه قاطع با امپریالیسم جریان داشت، بوجود تضادهای طبقاتی در جامعه
اعتراف میشد. سرمایه داری معاصر مورد انتقاد قرار میگرفت، به اندیشه های سوسیا-
لیسم علمی افهار علاقمندی میشد و آنچه که بسیار مهم است، تا آنجا که سخن از خط
مشی واقعی سیاسی به میان است. جناح چپ دمکراتی ملی به اتحاد با کشورهای
سوسیالیسم بروی میاورد تا به امپریالیستها پاسخ دندان شکنی بدهد. از سوی دیگر
جناح راست دمکراتی ملی اندیشه «راه سوم» و ترهاشی در باره خصوصیات ویژه
هویت «آفریقائی» یا «عربی» را مطرح میکند، اختلاف درون جبهه واحد نیروهای ملی

ندازند. یا از ترس «نفوذ کمونیستی» که همچنان در دمکراتهای ملی و اغلب ذر دمکراتهای نسل گذشته نیز احساس میشود، بلورند. در زمینه تئوری آنها به نظریات مارکسیستی - لینینیستی در باره ساختار اجتماعی جامعه و مبارزه طبقاتی، در باره سوسيالیسم و انقلاب سوسيالیستی و ارتباط متقابل بین اقتصاد و سیاست در دوران گذار به سوسيالیسم مجهر میشوند.

این گروه از دمکراتهای انقلابی همکون نیست. برخی از آنها سوسيالیسم علمی (مارکسیسم - لینینیسم) را بعنوان پایه ایدئولوژیکی جنبش خود اعلام میکنند. آنها شعارهای اتحاد طبقه کارگر و دهقانان یا نقش رهبری کننده طبقه کارگر را مطرح میسازند و برخلاف طبقاتی دولت و حزب حاکم تاکید میکنند. دیگران همچنان ائتلاف جبهه ملی را حفظ میکنند، اما این ائتلاف را برپایه تردیکی طبقاتی آشکار قرار میدهند دمکراسی انقلابی آفریقا - آسیا قبله نیز به بعضی از نظریات ایدئولوژی علمی - سوسيالیستی مجهر شده است. اما در دوران ما اساساً در این پذیرش جهات نوینی بوجود نی آیند. این تمایلات قبله، بیشتر در نیروهای چپ پدید میآمد.

موضع «سوسيالیسم آفریقائی» به موضع «سوسيالیسم علمی» با جهش از مراحل پروسه انقلابی توأم بود، انقلاب سوسيالیستی هدف تردیک جنبش آزادی بخش در تمام آفریقا اعلام شد و او از اتحاد با نه تنها بورژوازی بلکه با عناصر خرد بورژوازی نیز امتناع ورزید. نیروهای انقلابی که بطور مشروط میتوان آنها را دمکراتهای انقلابی طراز نوین نامید. به مراحل ضرور مبارزه آزادیبخش استناد میکنند، برای آنها سوسيالیسم - هدف نهائی است و نه هدف تردیک و مستقیم.

واقیتی است که حدود این مراحل همیشه بطور قانع کننده ای تعیین نمیشود. در بعضی موارد، گذار سریع انقلاب از مراحل، تأثیر خود را باقی میگارد. مثلاً در اسناد بعضی از احزاب دمکرات انقلابی آفریقا گفته میشود که مرحله ملی - دمکراتیک انقلاب با دستیابی به قدرت خاتمه میباشد. بعداً است که این با درک انقلاب ملی - دمکراتیک که در آثار مارکسیستی در دهه اخیر بررسی شده است، مطابقت کند. با پژوهش نسل جدید دمکراسی انقلابی، بیش کسوتان این جنبش از عرصه تاریخی خارج شدند. در جمهوری دمکراتیک خلق آنکولا، تانزانیا و دیگر کشورها، بروسه انقلابی همچنان رشد میکند. احزاب حاکم آنها پتانسیل انقلابی و مند امپریالیستی خود را از دست نداده اند و بالاخره جریانات ملی - دمکراسی و انقلابی - دمکراسی که هنوز خود را کاملاً نشان نداده اند همچنان عمل میکنند و از نو پدید میآیند (غنا - سال ۱۹۸۲، ولتای علیا - سال ۱۹۸۳، بنین و...).

کوناگونی پرسههای انقلابی، پدیده ای قانونمندی است. پس در این رابطه، به جریانات کوناگون در اردو کاه دمکراسی ملی و انقلابی چه بیانی باید داد؟ تردیدی وجودندارد که نیروی جدید دمکراسی انقلابی از نظر ایدئولوژیک و سیاسی

نژدیک باشد، از خود ناتوانی نشان میدارد. در این شرایط تقاضاهای اجتماعی داخلی که به حدت آنها به وضوح کم بهاده میشد، تقویت میشدند. عناصر بورژوازی نیزه میگرفتند، آنها برمایش نظمی و بوروکراتیک تسلط داشتند. اختلاف آشکار میان حرفه و عمل و عدم تطابق شعارهای رهبران با واقعیت، بنی قبیلی تودهها را به همراه میآورد و بخوبی معلوم است که تمام این پدیدهها در نیمه دوم دهه ۶۰ - آغاز دهه ۷۰ منجر به شکست دمکراسی ملی در بعضی از کشورها شد. جنبش لحظات دشواری را از سرمیگذراند. دشمنان تئوری راه رشد غیر سرمایه داری و سمتگیری سوسيالیستی شروع به صحبت از ورشکستگی آن کردند. با وجود این بین دمکراتهای انقلابی که در قدرت باقی مانده بودند در پایان دهه ۶۰ تمایلات برای خارج کردن عناصر بورژوازی و دعوت دهقانان و کارگران با نیروی رهبری کننده برای اتحاد طبقات مترقی، افزایش یافت. اما تا تحقق این خواستها بسیار فاصله بود. سازمانهای واقعی طبقاتی رحمتکشان تشویق نمیشدند و هدف پژوهش تصورات دقیق در باره نقش طبقات مختلف در جنبش کارگری و دهقانی قطع میشند. در نتیجه حتی در آنجا که سمتگیری سوسيالیستی قطع نشده بود، در نتیجه کودتا (مانند غنا، مالی) با احیای آشکار گروههای راست (رهبری سادات در مصر)، رکود معینی مشاهده میشد و اکنون نیز مشاهده میشود (برمه ن دیگران). اشکال نوینی که دمکراسی انقلابی در اواسط دهه هفتاد بخود گرفت، تا اندازه معینی واکنش به این رکود بود. این اشکال از نتایج تجربه پیشینیان را کامیابیها و ناکامیهای آنها حاصل شده بود.

در اواسط دهه هفتاد در پیشایش تحولات انقلابی در کشورهای مستعمره سایی کروه جدیدی از دمکراتهای انقلابی قرار گرفت. این دمکراسی هدف نهائی سوسيالیستی را در برابر خود قرار میدهد و با تمام فعالیت خود تردید در واقعی بودن سمتگیری سوسيالیسم برای دول آسیا و آفریقای را رد میکند. منظور ما احزاب حاکم در مستعمرات سابق پرتقال در آفریقا، جمهوری دمکراتیک خلق یمن، افغانستان، انقلابیون ایتوبی ر دیگرانند. جریان تشکیل گردانهای اصلی این کروه جدید از دمکراسی انقلابی که با رحمتکشان در ارتباطنده، بسیار خود ویژه است مثلاً ویژگی ایتوبی، نه جنبش آزادی بخش - ملی، بلکه، مبارزه شدید طبقاتی و اجتماعی درون اردوگاه ملی علیه جریان فتووالی به سرکردگی سلطنت بود. این مبارزه به رشد آگاهی طبقاتی کمک کرد.

برای دمکراتهای انقلابی مستعمرات سابق پرتقال، مبارزه مسلحانه طولانی علیه استعمارگران توأم با کار سازمانی احزاب حاکم در مناطق آزاد شده، بعنوان یک مکتب سیاسی بزرگ خدمت کرد.

دمکراتهای انقلابی طراز نوین چه در عرصههای تئوریک و چه در عرصههای عملی قاطعه تر به سوی تردیکی با سوسيالیسم علمی گام بر میدارند. آنچه که به عمل مربوط میشود آنها همکاری با کشورهای سوسيالیستی را تا سطح نوینی رشد میدهند و آگاهانه درجهت کسترش این همکاری میکوشند. آنها نسبت به همکاری سوسيالیستی بی اعتمادی

توانائی آنها برای بیوند اقدامات اجتماعی-اقتصادی و سیاسی - بشکلاتی، قبل از همه حزبی بود. جمع‌بندی فعالیت دمکراتی انقلابی را باید با در نظر گرفتن همین نکته، ارزیابی کرد. این که دمکراتهای ملی و انقلابی در جریان ساختمان کشورهای خود، ضمن نزدیکی با سوسیالیسم علمی، پلاتفرمهاي ایدئولوژیک خود را تغییر میدهند. فاکت دارای اهمیت فراوان و شرط ضرور اصولی گذار به راه سوسیالیستی است. اما این بخودی خود بدون جامه عمل پوشاندن به اصول اساسی ایدئولوژی جدید، چیزی را حل نمیکند.

اعلام سوسیالیسم علمی بعنوان ایدئولوژی خود، یک مسئله است و حرکت کردن در مسیر آن و عمل جامه عمل پوشاندن به آن یا حداقل با استفاده از موافقت اکثریت خلق آغاز به تحقق بخشیدن به این ایدئولوژی، مسئله دیگر. شرایط پیروزی ایدئولوژی سوسیالیستی مشخصا در همین جا نهفته است. تحولات انقلابی عمیقاً میتوانستند و امروز هم میتوانند بربایه ایدئولوژی دمکراتی انقلابی و ملی تحقق پذیرد. باید به خاطر داشت که دستیابی به ذکر گونه‌های واقعی اجتماعی و سیاسی بسیار سختتر از اعلام داشتن آنهاست. رادیکالیسم صوری نه تنها به خودی خود اصول متوفی را جامه عمل نمی‌پوشاند، بلکه با برانگیختن تیرگی شدید اوضاع اجتماعی - طبقاتی، همیشه به این امر کمک نمیکند. اعلام وفاداری به سوسیالیسم علمی - دستاورده عظیم بعترین کودانهای دمکراتی انقلابی است، اما نباید فراموش کرد که این به هیچ وجه یکانه و مطمئن ترین نشانه نزدیکی واقعی به سوسیالیسم علمی نیست.

در همین رابطه تاکید بر یک نظریه مشهور بویژه مهم است: حقیقت همیشه کنکرت است و آن هر طور باشد - قبل از هر چیز پرانتیک آنرا نشان میدهد.

با این وجود نمیتوان از نظر دور داشت که اعلام سوسیالیسم علمی بعنوان پلکاه ایدئولوژیک احزاب حاکم در کشورهای با مستگیری سوسیالیستی، یک ضرورت عینی است. ممکن است که در موارد جداگانه، قاطبیت ایدئولوژیک احزاب حاکم تا اندازه‌ای از واقعیت پیشی گیرد. اما داشتن چشم اندان انقلابی همیشه ضروری است. اما هر حزب انقلابی باید در ایدئولوژی نیز مانند سیاست، بربایه امکانات امروزی قرار داشته باشد و این را با چشم اندان جنبش تتفقی کند. ایدئولوژی حزبی، تنها یک رساله شوریک و یک تفحص علمی نیست. این، ابزار حل مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امروز و فرداست. جهش مصنوعی به پیش، یا عقب‌ماندگی در این رابطه، حاکم از آنند که ایدئولوژی میتواند نیروی تأثیر بر توده‌ها و توانائی هدایت انرژی آنها برای حل اولین وظایف را از دست بدهد و میتواند از حمایت و دلسوزی فعال اکثریت خلق که برای پیروزی بسیار لازم است، محروم شود.

آیا نظریاتی در باره نقش رهبری کننده طبقه کارگر، در باره حزب طبقه کارگر و در باره دیکتاتوری پرلتاریا میتوانند بعنوان ابزار بسیج کشاورزان و عمدتاً جامعه قبیله‌ای (غلب گوج نشین) خدمت کنند. آیا رحمتکشان روستا این مفاهیم را درک

به سوسیالیسم علمی تزدیگتر است و روی آوردن آن به مارکسیسم - لینینیسم م Fletcher مثبت است و این عامل از اهمیت فراوانی برخوردار میباشد. اما نباید این وضع را مطلق کرد و تصور داشت که راهی را که آنها برگزیده‌اند در شرایط معاصر یکانه‌شکل واقعی مستگیری سوسیالیستی است. این تصورات در آنها نیز بوجود می‌آید و ظاهرا در رابطه شبهه آمیز آنها نسبت به اشکال سابق جنبش راه رشد غیرسرمایه‌داری (که همیشه موقوفیت آمیز نبوده است) و اساساً نسبت به خود این پدیده بازتاب می‌یابد. چراکه احتملاً این‌پدیده با انقلاب به موقع در جمهوریهای آسیای میانه شوروی، مغولستان، ویتنام و غیره یکسان نیست. نظریه‌ای بیان میشود مبنی بر اینکه راه دمکراتی ملی بلوں چشم انداز است. که آینده مستگیری سوسیالیستی تنها با رام نوع ویتنام در ارتباط است و اینکه تحولاتی که در حال حاضر در آنکولا، موزامبیک، یمن دمکراتیک، ایتوبی و در برخی دیگر از کشورها صورت میگیرد، درست تکرار تجربه ویتنام است. آیا واقعاً چنین است؟ در باره یک شرط فوق العاده مهم یادآوری میکنیم. نظریه راه رشد غیرسرمایه‌داری از سوی لینین، حزب بلشویکها و کمیترن مطرح شد. این راه رشد مربوط به آنکه شورهای میشند که در آنها شرایط برای انجام بلا واسطه انقلاب سوسیالیستی به رهبری حزب مارکسیستی فراموش نشده بود. این شکل جنبش بسوی سوسیالیسم از لحاظ عینی مشروط است و در جریان دوران طولانی گذار سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری به سوسیالیسم، ضروت آن بوجود آمده. بوجود می‌آید و بوجود خواهد آمد و ماهیت امر تغییر نمیکند و نمیتواند تنها از اینکه این یا آن حزب خود را مارکسیست - لینینیست و انقلابی خود را سوسیالیستی اعلام کند، تعییر کند. حال که اینطور است، در آنصورت اندیشه دستیابی به سوسیالیسم بلوں آوانکارد کمونیستی پایدار، اندیشه انجام تحولات رادیکال و مستمر دمکراتیک به رهبری دمکراتهای ملی و انقلابی، اکنون نسبت به ۲۰ سال قبل از اهمیت کمترین برخوردار نیست. مسئله‌ای را که کمینtron در سالهای ۲۰ و ۳۰ در باره اتحاد انقلاب سوسیالیستی پرولتری و جنبش کمونیستی با تمام جنبشهای دمکراتیک و انقلابی به آن میبرداخت، امروز به شیوه نوینی حل میشود. در شرایط کنونی تدارک جنگ هسته‌ای از سوی امپریالیسم و «لشکرکشی صلیبی» ارجاع جهانی علیه سوسیالیسم و جنبش آزادی بخش ملی، این اتحاد از اهمیت فراوانی برخوردار است. اشکال مستگیری سوسیالیستی و جنبش انقلابی دمکراتی ملی متنوعاند. حداقل بعضی از اشکال راه غیرسرمایه‌داری کشورهای آفریقا و آسیا و مستگیری سوسیالیستی برخی از آنها وضوح کافی مشخص شده است. کشورها، این جنبش را با انتخاب راه مناسب و تحت رهبری دمکراتی انقلابی نسل اول یا دوم، پیش میبرند. نباید تجربه این یا دیگری را مطلق کرد. در این تجربه همه چیز قطعی نیست. این تجربه، بررسی و درک همه جانبه و آشکار کردن موقوفترین نمونه‌ها را می‌طلبد.

اشتباهات دمکراتهای ملی ده ۶۰ نه بدليل نقص رادیکالیسم، بلکه در عدم

انتقاد‌آمیز باند. تمام نمودارها در صورتیکه عملاً متوجه دستاوردها و نیازهای بموضع میکنند؟ آیا طبقه کارگر جوانی که از نظر سیاسی نیرومند نشده و شکل معین بخوب نگرفته، قادر است آنها را درست ارزیابی کند؟ آیا این به مفهوم کم بنا دادن به ویژگی کشورهای ازین‌رسانه و فراموش کردن اندیشه لینینی شوراهای کشاورزی ترجمه سوسياليسم علمی بربان کشاورزان نیست؟ یادآوری میکنیم که در جمهوری توده‌ای مغولستان تنها پساز دهسال کار دقیق حزب انقلابی - دمکرات (کفسوسياليسم را پذیرفته بود) اصل شوراهای دهقانی تحقیق پذیرفت، چهار - پنج سال قبل برخی از رجال چپ در افغانستان وجود دیکتاتوری پرولتاریا را در شرایط فودالیسم اعلام کردند و این اظهار را تلاش مهمی در سوسياليسم علمی میدانستند. آیا توهای مشابه میتوانند بعنوان شاهد فرا رسین مرحله کیفیتا نوین پروسه انقلابی بررسی شوند؟

به این امر که احزاب انقلابی - دمکرات در کشورهای ازین‌نظر اقتصادی و اجتماعی عقب مانده، مارکسیسم - لینینیسم را ایدئولوژی خود اعلام میکنند و تزهیه در باره نقش آوانگارد طبقه کارگر و در باره دیکتاتوری پرولتاریا مطرح میکنند، چگونه باید برخورد کرد؟ به سادگی میتوان نمودار تبدیل سریع این احزاب را به احزاب کمونیست رسم کرد. این نمودارها اکنون موجودند و آنها مرحله را برای تکامل حزب پیش‌بینی میکنند: ۱ - حزب دمکرات ملی - جمیه وسیع نیروهای اجتماعی از جمله سرمایه ملی؛ ۲ - حزب دمکرات انقلابی - همان جمیه بدون شرکت سرمایه ملی و با رهبری زحمتکشان، (در آن «جربان پرولتاری - دمکرات) آشکارا نمودار؛ ۳ - حزب آوانگارد انقلابی زحمتکشان که درجهت سوسياليسم علمی حرکت میکند؛ ۴ - حزب مارکسیست - لینینیست.

توفیعات

۱. و. ا. لینین. کلیات آثار، جلد ۳۴، ص. ۱۶۶.
۲. و. ا. لینین. کلیات آثار، جلد ۳۲، ص. ۲۴۸.
- * ایستوریزم: اصول بررسی اشیاء و پدیده‌ها از نقطه نظر تاریخ. ۳. در سالهای دگرگونی دهه ۶۰، اعتدال جنبش همگانی علیه امپریالیسم و سرمایه بزرگ ملی و قوادالها به وضوح آشکار شد. مصر «فرمانهای اجتماعی» ک. اع. نامن - تحول دولتی و به دنبال آن «راه میرم به سوسياليسم» به «سوریه» به قدرت رسیدن چپ، الجزایر پیروزی انقلاب ملی دمکراتیک.

مجله خلقهای آسیا و آفریقا
شماره ۲ سال ۱۹۸۴
چاپ مسکو

در باره مفهوم و ماهیت «انقلاب اسلامی»

در اتحاد شوروی او چاپ خارج شده چنین گفته میشود: «انقلاب اسلامی» نامی است که از سوی رهبران جمهوری اسلامی ایران به انقلاب ضد امپریالیستی و ضد شاه سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ ایران داده شده است. به عقیده آنها «انقلاب اسلامی» باید در سراسر جهان اسلامی کسترش باید و سپس «تمام کره زمین را فراگیرد». (۱) بطوريکه مشاهده میکنیم، این توضیح مختصر به پیدایش این اصطلاح توجه دارد و ماهیت عینی این مفهوم را که در رابطه با آن یک سلسله سئوالات و ملاحظات مطرح میکردد. آشکار نمیکند. اولاً اکنون دیگر مدت طولانی است که نه فقط رهبران جمهوری اسلامی ایران، بلکه همچنین رهبران گروههای سیاسی اپوزیسیون اسلامی در کشورهای مختلف منطقه زمین نیز بر اصطلاح «انقلاب اسلامی» تکیه میکنند. ضمناً هر یک از آنها، این اصطلاح را بنایه میل خود درک میکنند. البته، تعمیم تحلیلهای مختلف این پدیده، کار بسیار دشواری است. اما، ظاهراً وجود مشترک میتواند تا اندازه‌ای در این پاشدگه، دست یابی به «سومین راه رشد» (نه‌سرمایه‌داری و نه‌سوسیالیستی) و بخصوص اسلامی کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ویژه تمام آنهاست.

ثانیاً، تاکید بر جنبه‌های عینی مفهوم «انقلاب اسلامی». حتی در این حلوه‌نم، آشکارا نارسا است و بنابراین عملاً تصویر کلمه را تحریف میکند. نتیجه این میشود که رهبران جمهوری اسلامی ایران سیکوشنند «در سراسر کره زمین» هنچ چیز دیگری به غیل از انقلاب اسلامی «ضد امپریالیستی و ضد شاه» را کسترش نمهدن. ثالثاً، باید متنزک شدکه رهبران ایران مفهوم «انقلاب اسلامی» را وسیع‌تر از حدود سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ استنباط میکنند. خمینی که اولین بار انقلاب را «(که در فوریه سال ۱۹۷۹ رژیم شاه را شرنگون کرد) با این اصلاح نامید، بعدها، چندین بار گفت که این هلف نیست، بلکه فقط وسیله دستیابی به هنف اصلی یعنی اسلامی کردن جامعه است و ایجاد ساختار سیاسی اسلامی، کام نخستین بسوی این هلف میباشد. در نوامبر سال ۱۹۷۹، در روزهای دستگیری گروگانها در تهران و کناره گیری دولت مهدی بازدگان از حکومت، خمینی این رویدادها را «انقلاب دوم که از انقلاب اول هم‌زرگ تر است» نامید. در دوئن سال ۱۹۸۱، پس از عزل ابوالحسن بنی‌صدر، برخی از رهبران ایران آغاز به سخن در باره «انقلاب اسلامی» سوم کردند.

با درنظر گرفتن تمام آنچه که گفته شد، کاملاً واضح است که توضیح کاملتر و دقیقتر مفهوم و ماهیت «انقلاب اسلامی»، ایجاد میکنده که نه تنها به حوادث سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ بلکه به مراحل بعده رشد پروسه انقلابی در ایران، برخورد عمیق، متداول‌بیک و منطقی صورت گیرد.

ایران یکانه کشور اسلامی است که اصطلاح «انقلاب اسلامی» در آن بیان میشود و تا انداره‌ای خصائیل یک واقعیت عینی را کسب کرده است. انکار اهمیت این مفهوم، ظاهراً، شانه برخورد جامعه‌شناسی عالمیانه است. این جامعه‌شناسی می‌پندارد که هر شکل جنبش‌های سیاسی میتواند منطبق با بیان مستقیم و قاطع یک طبقه معین

اعتلای نیرومند انقلاب واقعاً ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و تمام خلقی در ایران، رویداد عظیم حیات بین‌المللی در اوخردهم ۷۰ بود. این انقلاب در عین حال نمونه درخشانی مبنی بر اینکه توده‌های وسیع کشورهای منطقه زمین راه (تحمیل شده به آنها)، مدرنیزه کردن اجتماعی به شوه بورژوازی و غربی کردن نظام زندگی مخصوص بخود را نفی می‌کنند. مقاومت در برآبر سیاست شاه برای تبدیل سریع جامعه ایران به سرمایه‌داری به سبک غرب، عواقب خود را به شکل روی آوردن افتخار مختلف ملت به ارزش‌های سنتی فرهنگی و معنوی، در پی داشت. درین این ارزش‌های، دین اسلام همیشه دارای نقشی مهمی بوده است. در چنین شرایطی، اسلام، پرچم مبارزه ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و تمام خلقی قرار گرفت و روحانیت مسلمان (شمیعه) که در رهبری قرار داشته، پس از سرنگونی رژیم شاه، تدریجاً توانست تمام حاکمیت سیاسی در کشور را در دست خود گیرد.

کلاسیکهای مارکسیسم - لینینیسم بارها متنزک شده‌اند که جنبش اعتراض سیاسی تحت شعارهای منطبقی، پدیده‌ای است خاص تمام خلق‌ها که برایه معین پیشرفت آشناست گستگی دارد. با توجه به این حکم اساسی، ضرورت برخورد کمکت تاریخی نسبت به مسئله استفاده از شعارهای اسلامی برای اهداف سیاسی، مشخص میشود. در نظر گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره ۲۶ حزب گفته میشود: «ما گمونیستها، نسبت به اعتقادات منطبقی مردم، و پیروان اسلام، مانند پیروان دیگر مذاهب با احترام رفتار میکنیم. مسئله اصلی عبارت از این است که نیروهایی که این یا آن شعارهای مطرح می‌سازند، چه اهدافی را دنبال میکنند... و محتوا واقعی این یا آن جنبش کدام است».

در سالهای اخیر، در رأیه بارشید اهمیت شعارهای اسلامی در جنبش‌های سیاسی کشورهای منطقه زمین، بیویژه در حوادث ایران، اصطلاح «انقلاب اسلامی» نه تنها در فرهنگ سیاسی بورژوازی غرب، بلکه تاحدی در تاریخ نگاری مارکسیستی نیز راه یافته است. یکی را این کوششها در کتاب راهنمایی که درباره اسلام، در سال ۱۹۸۲

قلمداد کند – از لحاظ نیروهایی که، شیوه‌های مبارزه و خواستها همگانی عدالت اجتماعی، ضد امپریالیستی، ضد انحصاری و ضد سلطنتی – از لحاظ سمت کلی؛ بورژوا – دمکراتیک – از لحاظ وظایف و نتایج نزدیک (چرا که تمایلات ضد سرمایه‌داری در آن رشد نکردن)؛ اسلامی – از لحاظ نقش رهبری کننده روحانیت و شالوده ایدئولوژیک – سازمانی آن. (۵) این ارزیابی کلی، تماماً مورد قبول ر. آ. اولیانفسکی است.

این بفرنجی مضمون پرسشهای انقلابی همزمان با گذار سرمایه‌داری جهانی به مرحله امپریالیستی، آغاز شده ارزیابی لنینی انقلاب سالهای ۱۹۰۷ – ۱۹۰۵ روسیه که معمولاً به متابه اولین انقلاب‌خلقی مرحله امپریالیسم معرفی می‌کند، را یادآور می‌شویم. و. ای. لنین ضمن ارزیابی این انقلاب بعنوان یک انقلاب بورژوا – دمکراتیک (از لحاظ محتوای اجتماعی) و در عین حال تأکید بر خصلت پرولتاری آن (از لحاظ وسائل مبارزه و نقش رهبری کننده طبقه کارکار در آن)، پیش‌بینی می‌کرد که جنبش‌های انقلابی در کشورهای مشرق زمین، پیچیدگی و تنوع بیشتری از خود نشان خواهد داد.

خواننده، مسلمان، درک می‌کند که مثال اولین انقلاب روسیه، در این‌مورد مشخص، تنها بعنوان طرح مدلولوژیک و به‌خاطر جلب توجه به بفرنجی ساختار درونی جنبش‌های انقلابی درسده بیستم، و از جمله انقلاب سالهای ۱۹۷۸ – ۱۹۷۹ ایران، مورد استفاده قرار می‌گیرد، در بقیه عرصه‌ها، این دو انقلاب دارای تفاوت فوق العاده‌ای می‌باشند؛ اگر خصلت پرولتاری انقلاب بورژوازی در روسیه، عاملی بود که اصولاً توانست به کار بعدی پرسه انقلاب به مرحله کیفیتی عالی کمک کند، در آن‌صورت، دیدگاه‌های اسلامی انقلاب ایران پس از فوریه سال ۱۹۷۹ عالمی شد که به‌توقف موثر و شدید پرسه انقلابی در ایران کمک کرد و در عین حال بوزیر مضمون اجتماعی آن را بشدت استقرار و تیره کرد. اما قبل از فوریه سال ۱۹۷۹، دیدگاه‌های اسلامی انقلاب ایران، هنوز بگونه‌ای موثر، بر خصلت دموکراتیک و خلقی آن تائیر نمی‌بخشیدند. اولاً، دلیلی برای مطلق کردن نقش رهبری کننده روحانیت در انقلاب ایران وجود ندارد؛ در سحرانی ترین و قاطع‌ترین لحظات مبارزه انقلابی، خمینی توده‌هار رهبری نمی‌کرد، بلکه توده‌ها اورا بدنبال خود می‌کشاندند. ثانیاً، این تصور که گویا بسیج توده‌ها برای مبارزه انقلابی از طریق روی اوردن به اصول شیعه رسمی عملی نشد، بی‌نایه است. در این مورد نقش اصلی را دیدگاه‌های خلقی مذهب از جمله مراسم و تعزیه‌های مذهبی که به بیان «شور و شوق» قربانیان شیعه می‌پرداختند، به‌عده داشتند. اگرچه این دیدگاه‌های مذهب با اصول شیعه رسمی، وجود مشترک‌کمی دارد، این مانع نمی‌شده که خمینی از آنها استفاده نکند. ثالثاً، بایگاه‌های سازمانی انقلاب نه تنها مسجد، بلکه همچنین دانشگاه، بازار، ... بودند (اگرچه به نسبت کمتر).

بدین ترتیب، مطابق با رویدادهای فوریه سال ۱۹۷۹، اصطلاح «انقلاب اسلامی» عمده‌تا آن جواب انقلاب ایران را منعکس می‌کند که (تا اندازه مشخصی، بطور مشروط) می‌توان آنها را به‌اشکال آن نسبت داد (یا آنها را نشانه‌های ظاهری انقلاب ارزیابی کرد)

انجام شود. جنین برخوردي، علاوه بر این، بانظریه (عموماً پذیرفته شده) در باره نو آوری تاریخی و منحصر بفردی تجربه انقلاب معاصر ایران (اگرچه مهم‌ترین ویژگی‌های آن، فعل مورد ارزیابی به‌اندازه کافی دقیق قرار نگرفته است) مغایرت دارد.

سخن را از این مسئله آغاز می‌کنیم که اصطلاح «انقلاب اسلامی» در مورد حوادث سالهای ۱۹۷۹ – ۱۹۷۸ در ایران، به چه معنی‌های قابل استفاده است.

س. م. علی‌یف، نقش رهبری کننده روحانیت در انقلاب ایران را متنظر کشیده، مینویسد: «این یک ویژگی است. اما نمی‌تواند دلیلی برای استنتاج یک حکم اسلامی غلط درباره خصلت اسلامی انقلاب سالهای ۱۹۷۹ – ۱۹۷۸ ایران باشد. مسلمانان انقلاب ایران، علیرغم نقش حشمگیر رجال مذهبی، یک جنبش مذهبی نبود». (۶)

آ. ب. رزنيکف، تناقض و اشتیاه مدلولوژیک نقی کامل جنبه‌های اسلامی انقلاب ایران را خاطرنشان می‌کند: «اغلب در آثار، اظهاراتی مشاهده می‌شود مبنی بر این‌که انقلاب ایران، اسلامی نبود. اگر اصطلاح «انقلاب اسلامی» را با اینکار این فاکت قطبی پیوندد همیشه که در ایران نیز مانند تمام کشورهای جهان، جای مبارزه طبقاتی وجود دارد و منطقی ترین شکل این مبارزه، انقلاب است. در آن‌صورت انقلاب ایران را حقیقتاً نباید اسلامی نامید. اما این یک تفسیر بسیار بیگانه و غلط از این اصطلاح است. انقلاب ایران چیزی جز غالیترین مرحله مبارزه شدید طبقاتی نبوده، اما در ضمن، به نظر ما، اصطلاح «انقلاب اسلامی» برای آنچه که در ایران اتفاق افتاده بود، کاملاً قابل درک بوده است. ایده مولوی مخصوص انقلاب، اسلام بود، رهبری سیاسی آن را روحانیت شیعه بدعته داشت. «نظام عدل اسلامی» شعار انقلاب بود؛ مسجد پایگاه سازمانی و سیعی بود که توده‌ها در آن، املاکی ایله‌مولوژیک و سیاسی و روحیه ضد رژیم، کسب می‌کردند و سازمانهای سیاسی بورژوازی آشکارا، سرکردگی روحانیت را مینیزرفتند – تمام اینها دلایلی شد تا تصور شود که، در ایران «انقلاب اسلامی» بوقوع بیوسته است. اما این اصطلاح را اینکونه تفسیر کردن که گویا انقلاب به برقراری آن نظامی در ایران انجامید که در اسلام تعین شده بود، کاملاً خطاست... اگر رهبری سیاسی انقلاب، ایده‌مولوی آن، مجموعه شعارها، سازماندهنده‌گان و رهبران آنرا در نظر بگیریم، در آن‌صورت دلایلی برای اینکه این انقلاب را «انقلاب اسلامی» بنامیم، وجود دارد». (۷)

آ. اولیانفسکی در مقدمه کتاب آ. ب. رزنيکف اشاره می‌کند که: «با این هر کنستا محدود و خاص این اصطلاح، ظاهرا، می‌توان موافقت کرد». و در مین راضه تاکید می‌کند که این، بخودی خود، مسئله محتوای اجتماعی مثبت انقلاب ایران را از بین نمی‌برد. (۸)

مؤلف این سطور، همچنین در سال ۱۹۸۱، تلاش کرد تا خصلت انقلاب سالهای ۱۹۷۸ – ۱۹۷۹ ایران را با تمام بفرنجی‌ها و تناقضات ساختاری درونی آن، خلقی

اگر سعی کنیم این اندیشه را مختصرتر بیان کنیم در آنصورت میتوان گفت: «انقلاب ۱۹۷۸ - ایران از لحاظ خصلت دمکراتیک و از لحاظ شکل، اسلامی بود، مرتله اول»

اکنون این مسئله را مورد بررسی قرار میدهیم که اصطلاح «انقلاب اسلامی» برای رویدادهای سیاسی در ایران در دوره بعدی - یعنی پس از فوریه سیال ۱۹۷۹، بهچه مفهومی قابل استفاده است. پیرامون این مسئله هنوز در بررسیها قضاوت صریحی صورت نگرفته است. چرا که عملاً تمام مؤلفین این دوران را کاملاً خارج از حدود پروسه انقلابی در ایران، ترسیم نمیکنند. این برخوردار تاچه اندازه میتوان مستبد به حساب آوردن؟ پس از پیروزی قیام مسلحانه فوریه سال ۱۹۷۹ (که مسائل اصلی فارض سلطنتی مبارزه انقلابی و نیز وظایف ضد انحرافی و برخی وظایف خدایمپریالیستی را حل کرد)، روحانیت که بهقدرت دست یافته بود، آنچه را که میتوانست انجام داد تاجیش توده هارا در آن جهتی متوجه کند که کوششای او (روحانیت) برای دامن اشکال ایدئولوژیک و سازمانی اسلامی، بتواند مضمون اصلی انقلاب دمکراتیک و خلقی را تعیین کند، چنین چرخشی برای این قشر اجتماعی که در نتیجه شرایط عینی تاریخی در رأس مبارزه انقلابی قرار گرفت و از زاویه منافع قشر و کوپراتیو خویش اهداف ملی را تحریف کرد، کاملاً قانونمند است.

محافل مذهبی که بهقدرت رسیده بودند، به اسلامی کردن تمام حیات اجتماعی پرداختند. این ساختار نه تنها باید باعث تحکم سرکردگی سیاسی روحانیت میشد، بلکه و مهمتر از همه، ایجاد یک ساختار سیاسی اسلامی نوین از نوع تئوکratیک توجه عده مجتبین بیباشت شرایط اقتصادی اجتماعی موجودیت اورا بهمثابه یک قشر اجتماعی - کوپراتیو، ایدی میکرد. مشخصادر تطبیق با این اهداف استراتژیک، رجال رهبری جمهوری اسلامی ایران سه مرحله «انقلاب اسلامی» را مشخص میکردند؛ اوین مرحله از لحاظ دستیابی آن بهقدرت دولتی در نتیجه سرنگونی رژیم شاهنشاهی در فوریه سال ۱۹۷۹، حساب میشود. دوین مرحله - از زمان برقراری قدرت یکانه جنبش سیاسی اسلامی در نوامبر سال ۱۹۷۹، پس از کناره گیری جریان لیرالی ازقدرت مرحله - از روزهای شکست آن دسته هائی در صفویه جنبش سیاسی اسلامی، که محالف حکومت مستقیم روحانیت بودند، در ژوئن سال ۱۹۸۱، آغاز میشود. در مرحله آخر که سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ را دربر میگیرد، محافل مذهبی، اکثر نیروهای چه، بویژه حرب تode ایران را تحت سرکوب خونین قرار دادند. در نتیجه روحانیت عملانه فقط اپوزیسیون ضد روحانیت واقعی (که در همان لحظه نیرومند بود) را از بین برداشت، بلکه در عین حال انحراف دولتی خود را کاملاً در شکل اولین شورکرات شیعه در دنیا تحکیم کرد. (۸) بدین ترتیب در سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۷۹ تمام فعالیت روحانیت شیعه ایران که

در این موج انقلاب خلقی بهقدرت رسیده بود متوجه تعیین و تثبیت انحراف دولتی بود. این نمونه منحصر بفرد تاریخی حاکی از آن است که نیروهای مذهبی - فقیهی قادرند نه تنها جنبش ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی تمام خلقی را رهبری کنند و به پیروزی برسانند، بلکه، سپس آنچه را که میتوان منافع کوپراتیوی خود استفاده کنند.

توأم کردن رادیکالیسم سیاسی بازار شکاری اجتماعی از سوی روحانیت ایران، عمدتاً بهدلیل سیاست شاه مبنی بر مدنیزه کردن سریع کشور بهشیوه بورژوازی بود. این سیاست نه تنها بر رفاه مادی روحانیون، بلکه بر درجه نفوذ آنها در بین توده های وسیع مردم و بعضی برایهای موجودیت آنها، تاثیر میگذاشت. روحانیت که ضرورتاً در راه مبارزه انقلابی گام برداشته بود (چرا که در شرایط بفرنج، تنها از این طریق ممکن بود از حق موجودیت منصب و تحکیم موقعیت به احکام خود دفاع کند). پس از پیروزی جنبش ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی نیز موارد جداگانه، به استفاده از شیوه های و سایل مبارزه بسیار رادیکال درجه منافع کوپراتیوی خود، ادامه داد. این خصلت عمل محافل مذهبی باعث مخالفت آنها با عناصر راست در گروه رهبری میشد.

این عناصر راست میگوشیدند تا سیاست دولتی را از این که به افشار خوده مالک (و سپس بورژوازی بورگ غیر انحرافی) امکان دهد تا سریعاً و کاملاً از ثمرات انقلاب استفاده کنند، «محبود» سازند. از آنجاکه اختلافات اصلی بین این عناصر و رهبری اسلامی، در تحلیل تهاوی، به مسئله شکل ساختمان دولتی بر میگشت، بنابراین اشکال و شیوه های مبارزه که مورد استفاده روحانیت قرار میگرفت (و از دیدگاه اهداف اجتماعی - کوپراتیوی او گویا «انقلابی» بودند) از لحاظ وظایف انقلابی دمکراتیک و خلقی، درخلاف جهت انقلاب قرار داشتند. روحانیت عالی مذهبی، برای دستیابی به اهداف خود، نه فقط از عناصر راست در گروه حاکم، بلکه حتی از سازمانهای چه که نیست به رژیم موضع پشتیبانی یا بی طرف داشتند، نیز فلانه استفاده نمیکرد. ۲۶ دسامبر سال ۱۹۸۲ از اسنای خبری ایران ایرانا اطهاریه حجت‌الاسلام هاشمی‌رسنجانی یکی از عالی‌رتبه‌ترین رجال رژیم، را منتشر کرد. در این اطهاریه آشکارا اعتراف شده بود که رهبری اسلامی همزمان اقدام به تابودی چهارها و «لیبرالها» نکرد. چرا که آنها میتوانستند، به ثبت رژیم کمک کنند. اما با این وجود در دو مرحله اول «انقلاب اسلامی» رهبری اسلامی، لبه‌تیر سیاست فشار خود را بیشتر علیه عنصر راست در گروه رهبری متوجه کرد تا علیه سازمانها چپ (پیروان تعمیق محتوای اجتماعی انقلاب دموکراتیک). پیروزی عناصر راست پلارنگ به برقاری، یک سیاست دولتی با مستگیری غربی و بورژوازی علنی می‌انجامید. مشخصاً همین علت در دو مرحله اول «انقلاب اسلامی» پشتیبانی وسیع توده های خلق را که در مبارزه سیاسی داخلی فعالانه شرک داشتند، برای روحانیت تامین کرد. نتیجتاً روحانیت موفق شد، در برایز دیدگان (از لحاظ سیاسی ناپاخته) افشار رحمتکش مردم، عنوان مبارزه ضرس‌مایه‌داری و ضد امپریالیسم و معرف منافع ملی و احساسات میهن برستانه را حفظ کند. به این وضع، فعالیت

ایران که خصلت دموکراتیک و خلقی آن اکنون اساساً با نقطه نظرات اسلامی عوض شده است، قرار دارد.

دو بالا، درباره تلاش روحانیت ایران برای تبدیل شکل اسلامی انقلاب به محتوای اسلامی آن، به هیچوجه تصادقی صحبت نشد. و. ای. لینین مینوشت: «هر حقیقتی اگر آنرا «بیش از حد» ساخت (بطوری که پدر - دیتسکن می‌گفت)، اگر آنرا بزرگ جلوه داد اگر آنرا خارج از حدود کار برد واقعی گسترش داد، ممکن است تامیل کشانده شود و این حقیقت در شرایط فوق، حتی ناگیریر به مهمل تبدیل می‌شود.»^(۹)

مفهوم «انقلاب اسلامی» باتمام اهمیت واقعی این اصطلاح، نمیتواند محتوای عینی پروشه انقلابی در ایران را کاملابیان کند. اگر کاربرد این مفهوم برای تعیین اهداف اجتماعی کنپریاتیوی با اصول جامعه‌شناسی مارکسیستی مغایرت نداشته باشد، در آنصورت استفاده از آن برای ماهیت اجتماعی انقلاب دموکراتیک و خلقی، آشکارا مغایر این اصول است. همین شیوه تفکر، ویژه روحانیت شیوه است. او امظای «انقلاب اسلامی» را به مردم ایران تحمیل می‌کند و می‌کوشد ادعاهای بی‌پایه‌خود بعنوان یک نیروی ماوراء طبقاتی را «مورت قانونی دهد» به رسمیت شناختن روحانیت شیعه بعنوان یک قشر اجتماعی مستقل، حتی اگر از لحاظ منشا چند طبقاتی باشد. از سوی جامعه‌شناسی مارکسیستی، به هیچوجه واقعیت موجود آنها را نهایتاً بطور کامل در امظاهر طبقاتی - اجتماعی مشخص، نفوی نمی‌کند.

در این رابطه مسئله محتوای اجتماعی عینی انقلاب دموکراتیک و خلقی ایران و نقش روحانیت شیعه در تحقق آن، مطرح می‌شود. در ازیابی این مسئله، درنوشته‌های موجود اکنون دو برخورد که تا اندازه‌ی مشخص باهم متفاوتند، عنوان شده است.

آ. ب. رزنيکف مینویسد: «نایابین انقلاب ایران بعنوان انقلاب بورژوازی بی‌پایه و اشتباه است. رشد ایران از راه سرمایه‌داری به هیچوجه درنتیجه این انقلاب تسریع نشد، بورژوازی به هیچوجه به حاکمیت سیاسی نرسید و همچنان انقلاب را بعده نداشت. به‌جزاین، ایدئولوژی انقلاب در سطح عمومی برای تحولات اجتماعی و نوسازی جامعه، نسبت‌به انقلابات بورژوازی گذشت، از خیره‌اجتماعی بسیار نیرومندتر و هیجان‌بسیار آشکارتری برخوردار بود... بهتر از همه‌این است که آنرا انقلاب خلقی بنامیم که اهداف اجتماعی آن جامعه عمل پوشانده نشد، اگرچه تمایل به «نظام اجتماعی عادلانه»، مسلماً، بیان موج خلسرمایه‌داری زحمتکشان بود.»^(۱۰) نویسنده ضمن ازیابی نظریات ایدئولوژیک خمینی، بدکر خیال پرستی اجتماعی این نظریات، محدود می‌شود. د. آ. اولیانفسکی، بدلیل آنچه که در بالاگفته شد، بدرستی متذکر می‌شود که اعتراف سه‌خلقتی انقلاب ایران، مسئله محتوای طبقاتی این انقلاب را از بین نمی‌برد. «البته در نتیجه انقلاب، رشد بورژوازی کثیور (در مفهوم محدود اقتصادی) به هیچوجه تسریع نشد و بورژوازی حکومت سیاسی را بلااواسطه بلست نگرفت. اما

پاترنسالیستی - خیریه‌ای رهبری مذهبی، اشغال سفارت آمریکا در تهران در توابیر سال ۱۹۷۱ و گروگان نگهداری شده از کارگران ایران از ۱۴ ماه و همچنین جنگ ایران و عراق که تاکنون نیز ادامه دارد، کمک کردن. روحانیت در عمل، از تمام این رویدادها برای اهداف منظم و مشخص کاستن از روایت‌های ضدامیرالیستی و انقلابی توهدهای وسیع رحمتگش، وسیعاً استفاده کرده است. روشن است که فعالیت رهبری عالی اسلامی به کمراه شدن بخش چشمگیری از نیروهای چپ، کمک کرد. این نیروها نتوانستند بموقع مرز بین شیوه‌های انقلابی و انقلابی‌نمایی، بین شکل عمل ضدامیرالیستی و ضدامیرالیست‌نمایی، بین علاقمندی واقعی رجال مذهبی به حفظ ارتباط با خلق و واهی بودن امید به توانائی آنها برای خارج شدن از حدود نیرنگ مخصوص روحانیت اسلامی به جنبش انقلابی و فریب آگاهی سیاسی و طبقاتی - اجتماعی رحمتکشان را از هم تشخیص دهنند.

حوادث سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۷۹ چه جایی را در روند کلی پروشه انقلابی در ایران اشغال می‌کنند؟ آیا میتوان تمام این دوران را به یکباره، یک دوران ضدانقلابی تعیین کرد؟ ظاهراً چنین ارزیابی دقیق نیست. مراحل «انقلاب اسلامی» سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۳ مراحلی‌اند که در آنها، حقیقتاً بحران انقلاب دموکراتیک و خلقی سال ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸، بتدریج تعمیق می‌شود، بحرانی که بر مدخله نزولی رشد پروشه انقلابی در ایران را به همراه می‌آورد. بحرانی که بی‌درنگ پس از پیروزی فوریه آغاز شده و سرکوب نیروهای چپ، حاکمی از استقرار نهایی چپ، حاکمی از استقرار نهایی رژیم مطلق العنان در شکل استبداد اسلامی بود.

این مسلمان بدان مفهوم نیست که حدود تاریخی انقلاب ایران را باید از جلوه قیام سلطانه فوریه سال ۱۹۷۹ جدا کرد، در همین رابطه جالب است، ارزیابی و دوره‌بندي کلی انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه در بیان سده ۱۸ که اکنون مورد قبول تاریخ نگاری شوروی است، را یادآور شویم. اگرچه در انقلاب دو مرحله - مسعودی (سالهای ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹ و نزولی (سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰) از هم تشخیص داده می‌شوند، لکن حدود تاریخی انقلاب معمولاً مطابق مرحله اول یعنی مرحله مسعودی حساب می‌شود.

با جمع‌بندی آنچه که گفته شد میتوان نتیجه گرفت که پس از پیروزی مبارزه انقلابی ضدشاه، روحانیت ایران که در این توده‌ها قرارداد است برای تبدیل شکل اسلامی انقلاب به محتوای اسلامی آن تلاش می‌کرد و یا دقیقت را بگوییم، روحانیت کوشش می‌گردد به حالات ظاهری انقلاب، اهمیت ضمونی بدده و در کل توائیست به‌این هدف نائل شود. ظاهراً، اصل سیاسی مفهوم «انقلاب اسلامی» (که مطابق با دوران سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۲) در مقایسه با مرحله گذشته، هرچه بیشتر «حق تابعیت» کسب می‌کند، در همین جا نهفته است. در چنین حالتی، این مفهوم دیگر خارج از حدود نشانه‌های ظاهری انقلاب

نمیتوان متذکر نشد که انقلاب با اندازه مشخصی به پروسه مدنیزه کردن اجتماعی اقشار سنتی که بانظام سرمایه داری کوچک و خرد کالائی مربوطند و قبل از حارج از آر پروسه قرار داشتند. عبارت دیگر (اقشاری که بخش اعظم آنها نه تنها حاملین بالقوه بلکه واقعی روابط بورژوازی هستند). کم نکرد. وظیفه اصلی که دربرابر این اقشار قرار داشت و محتوای طبقاتی انقلاب ضد امپریالیستی و پسلسله ای اقشار قرار عبارت بود از سرنگون کردن یا لائق محدود کردن قشر فوکانی اتحادیاری که امپریالیسم و سلطنت، تسلط اقتصادی آن را تامین میکرد» (۱۱) در اینجا بسطه باسله نظریات خمینی، مؤلف مینویسد: خیال پرستی اجتماعی میتواند شکلی از حرکت اجتماعی باشد که متنطبق با منافع طبقاتی یک‌شتر معین است. (برخورد لین نسبت به ایدئولوژی نارو دنیکهارت یادآوری میکنیم.) (۱۲)

اگر آ. ب. رزیکف عمل ارتباط بین فعالیت سیاسی روحانیت و منافع بورژوازی را تفی میکند. ل. ی. اسکلاریف، ایران شناس جوان شوروی در اثر (از هر جمیت جالب) خود، بقدرت این ارتباط را شدید جلوه میدهد که به نظر او منافع اقشار مختلف بورژوازی کاملا در خدمتش استراتژیک و تاکتیک روحانیت در نظر گرفته شده است. بنایه عقیده او، رجال مذهبی، ابتدا خود را مدافعن منافع خرد بورژوازی اعلام کرده بودند و در این امر، فقط، وسیله جذب خود بورژوازی (در روند انقلاب و در پروسه مبارزه پس از انقلاب در راه قدرت) بسوی خود را میدیدند و پس از اینکه به اهداف خود نائل آمدند، شعارهای خرد بورژوازی را کنار اندادند و آشکارا موافق بورژوازی را اشغال کردند. (۱۳)

ظاهر است، این برخورد نیز مانند گشته غیر قابل قبول است. اگرچه پایگاه اجتماعی - اقتصادی اصلی روحانیت را از همان ابتدا واقعاً نمایندگان سرمایه تجاری متوسط و کوچک تشکیل می‌دادند، لکن سیاست رجال مذهبی منافع آنها غیر صریح و غیر مسقیم، غیر آکامانه و ناپیکر، اما فقط، با محتوای عینی کلی خویش بیان میکرد. از لحاظ عینی برای روحانیت بدمنابه یک‌شتری که میکوشد در مرحله اول در مبارزه خاطر نیل به اهداف خود دفاع کند، تامین نیازهای حیاتی اقشار وسیع خلاق که در مبارزه خاطر نیل به اهداف کنپور ایتیوی، تکیه کاه سیاست اصلی اورا تشکیل می‌دادند، مهمتر بود، مشخصاً به همین دلیل رجال مذهبی، بلاfaciale پس از پیروزی فوریه، انجام یک‌سلسله اقدامات پاترنا لیستی - خیریه‌ای کمندرا تصویب کردند. انکاس منافع خرد بورژوازی از سوی روحانیت تا اندازه معنی بدلیل وضع عینی او در جامعه، شیوه زندگی و روابط اجتماعی که از لحاظ تاریخی پیچیده بود، میباشد. آنچه که مربوط به تمایلات بعلی درجهت تزدیگی با بورژوازی بزرگ غیر اتحادی میشود و در سیاست اجتماعی خرد بورژوازی بیش از پیش علی و واضح میگردد، از لحاظ اصل طبقاتی رژیم پیش از آنکه انتخاب آکامانه سیاسی باشد، نتیجه‌نشان ضرورت اقتصادی است. نمیتوان بتانسیل واقعی خرد بورژوازی را برای گذار سریع به مواضع آشکار بورژوازی در نظر نگرفت.

آنچه که گفتہ شد، امکان میدهد تامه‌ترین ویژگی پدیده انقلاب معابر ایران که باعث نوآوری و منحصر بفردی آن شده است، را تعیین کرد. این ویژگی، ظاهرا، با این پدیده رایج در سیاست انقلاب جهانی ارتباط دارد که، انقلاب بورژوازی (از لحاظ محتوای عینی اجتماعی) اغلب دارای خصلت خلقی است (از لحاظ نیروهای محرك، شیوه‌های مبارزه و خواسته‌های عمومی عدالت اجتماعی) این نوع انقلابات بطوریکه کلاسیکهای مارکسیسم - لینینیسم بارها خاطرنشان کرده‌اند، معمولاً، محتوای خود را از طریق مبارزه شدید (آشکار و پشت پرده) بین رهبری بورژوازی و نیروهای محرك آنها، جامه‌عمل می‌شانند. کلا این مبارزه در رشد پروسه انقلابی ایران نیز پس از پیروزی فوریه، جای داشت. اما باایک تفاوت اساسی.

در تفاوت با انقلابات بورژوازی گذشته که دارای خصلت خلقی بودند، محتوای اجتماعی عینی انقلاب ایران در مبارزه نه دو اصل، بلکه سه اصل عملی می‌شد. «انقلاب اسلامی» روحانیت که مدعی نقش مأموراء طبقاتی بود، غیر مسقیم یعنی از طریق تمایل بورژوازی-لیرالی دربرابر انقلاب خلقی ایران قرار داشت. این تمایل بورژوازی-لیرالی از طریق روشنفکران طرفدار غرب عمل می‌کرد. روحانیت ظاهرا با قراردادن نمایندگان این جریان بر سکان قدرت اجرایی، امکانات خود را برای نیزینگ زدن به جنبش خلق و فریب آگاهی سیاسی و طبقاتی توده‌های رحمتکش، تقویت کرد. اما این وضع بخودی خود، جاذبی رجال مذهبی را از تکیه کاه سیاسی آنها، از قبل تعیین میکرد و یا این به نوبه خود ضرورت تحکیم ارتباط با این اقشار اجتماعی را که از لحاظ عینی، پایگاه طبقاتی - اجتماعی اصلی آنها تشکیل میدادند، بررسی‌انگیخت. عزل بعدی نمایندگان متمایل به بورژوازی - لیرال از حکومت ازوی روحانیت (که از آن هنگام مسئولیت مستقیم کنترل ادارات دولتی را به عهده خود گرفت)، نتوانست بدون عوایق خاتمه یابد. گذار به حکومت بلاواسطه رجال مذهبی، به برقراری وحدت نظر کامل در رده‌های بالای قدرت دولتی کک نکرد و بوسیله روحانیت‌را در کل در همان موقعیتی قرارداد که قبل از آن دولت بارگان و حکومت رئیس جمهوری بنی صدر در آن قرار داشتند. عبارت دیگر تمایلات «ترمی دورها» (۱۴) مخالف روشنفکر طرفدار غرب و لیرال و رجال مذهبی، مسلمان، دربرابر تغییر ماهیت انتخاب نمایندگان «ترمی دورهای» خودی، خلخله سلاح به نظر آمد. در این شرایط وظیفه اصلی روحانیت - بموازات ثبتی و تحکیم رژیم اسلامی (اکه) بامنافع خادمین پرستش کاملتری وفق دهد، عبارت شدار تحکیم پایه‌های اقتصادی آن، نیازهای احیای اقتصاد ملی که مختل و بخشی در جریان نبردهای انقلابی خذشان و جنگ ایران و عراق ویران شده بود، ناگزیر، رهبران مذهبی را به «آشتنی» بانمایندگان سرمایه بزرگ ملی که قبل از اهرمای اصلی قدرت سیاسی، بلکه همچینین از قدرت اقتصادی نیز کنار رده شده بود، سوق داد. در نتیجه تمام اینها، در سومین مرحله بحران انقلاب دیکتاتیک و خلقی، «انقلاب اسلامی» روحانیت که اکنون عملاً به تمام اهدافی که در برابر آن گذشته شده بود، نائل آمده است، ماهیت اجتماعی

- ۸ - در اعلامیه‌های کمیته مرکزی حزب توده ایران، منتشره در سال ۱۹۸۳ - اوائل ۱۹۸۴، ارزیابی همه جانبه‌ای از خطمنشی ضد کمونیستی رژیم اسلامی کتونی کشور، بعمل آمد است. این خطمنشی متوجه تحکیم حکومت مطلق العنان روحانیت شیعه از طریق نابودی تمام ظواهر مبارزه با خاطر بازسازی دموکراتیک جامعه ایران بود، این خطمنشی ضد کمونیستی، بطوریکه در اعلامیه‌های کمیته مرکزی حزب توده ایران اشاره شده است، در آن واحد، و خیم کردن روابط ایران - شوروی و ایجاد شرط لازم برای احیا روابط سیاسی و اقتصادی - بازارگانی با کشورهای سرمایه‌داری (که در روند و در نتیجه انقلاب خلقی قطع شده بود) را هدف خود قرار داده بود.
- ۹ - و.ا.ل.لنین، «كلمات آثار»، جلد ۴۱، ص. ۶.
- ۱۰ - آ. ب. رزنيکف، كتاب تامبرده.
- ۱۱ - ر. آ. أوليانفسكى، مقدمه، ص. ۱۲.
- ۱۲ - همانجا، ص. ۹.
- ۱۳ - نگاه کنید به: ل. ی. اسکلیاروف، «استقرار ارگانهای نوین حکومت در ایران» (۱۹۸۱ - ۱۹۷۸) - «ایران: تاریخ و عصر حاضر»، مجموعه مقالات، مسکو، ۱۹۸۲، ص. ۲۱۸ - ۹۷.
- ۱۴ - ترمی دورها: گروه کودتاگر در انقلاب کبیر فرانسه که طرفدار اقدامات افراطی بود. (متترجم).

مقاله منتشره در مجله
«آسیا و آفریقا امروز»
شماره ۵ - سال ۱۹۸۴
چاپ مسکو

بورژوازی خودرا کاملاً آشکار کرد. رنگ مردمی شماره‌هایی که، «از بالا» طرح میشد، تنها در آن حلقه که برای جنگ با عراق و جلوگیری از مخالفت عمومی با رژیم ثورکار اتیک ضرور بود، حفظ شده است. ضد انقلاب بورژوازی - بازهم در ظاهر اسلامی - هجوم پیروزمندانه خودرا آغاز کرده است.

با استناد به تمام آنچه که گفته شد، میتوان جمع‌بندی زیر را پیشنهاد کرد: «انقلاب اسلامی» شعار اصلی جنبش‌های سیاسی اسلامی مختلف در بسیاری از کشورهای اسلامی شرق زمین است، بعلاوه، هر سازمان و گروه در این مفهوم، محتوا خود را می‌گنجاند. مسئله مشترک برای تمام آنها عبارت است از هدف اسلامی کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و خانوادگی تمام شهروندان کشورهای خود و اعلام «سومین راه» رشد که با سرمایه‌داری و سوسیالیسم متقاول است. ایران یکانه کشور اسلامی است که این شعار در آن تجسم عملی یافته است. «انقلاب اسلامی» در ایران، خصلت جنبش سیاسی ویژه‌ای راکه در جریان و درنتیجه انقلاب ضد امیرالیسی، ضد شاه و خلقی سال ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ رشد کرد. این جنبش عدالت نیات کثواریتیو - اجتماعی روحانیت ایران را که توانست در کشور اولین تئوکرات شیعه ذره‌جان را بوجود آورد، بیان میکرد شعار «انقلاب اسلامی» از همان ابتدا در این کشور بیش از آنکه بعنوان ابراز بسیج توده‌های وسیع خلق برای مبارزه دمکراتیک عمل کند. و سله نیرنگ عمومی و فربت آگاهی سیاسی و طبقاتی و محکمان شد. عملی کردن این شعار پیروز فوریه سال ۱۹۷۹، باعث بحران انقلاب دموکراتیک خلقی شد و سپس از لحاظ عینی راه را برای غدانقلاب بورژوازی گشود.

پایان.

توضیحات

- ۱ - «اسلام راهنمای مختصر». مسکو ۱۹۸۳، ص. ۶.
- ۲ - س. م. علمی‌یف، «انقلاب سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ ایران و طبقه کارگر»، «طبقه کارگر و جهان معاصر»، ۱۹۸۰، شماره ۵، ص. ۱۰۸.
- ۳ - آ. ب. رزنيکف. «ایران: سقوط رژیم شاه»، مسکو، ۱۹۸۳، ص. ۱۰۷ - ۱۵۰.
- ۴ - ر. آ. أوليانفسكى، مقدمه - آ. ب. رزنيکف، كتاب تامبرده، ص. ۷.
- ۵ - نگاه کنید به: س. ل. آقاییف، «ایران در گذشته و حال» (طریق و اشکال پروسه انقلابی) مسکو، ۱۹۸۱، ص. ۲۶۲ - ۲۶۱.
- ۶ - نگاه کنید به: ر. آ. أوليانفسكى، «انقلاب ایران و ویژگیهای آن»، «کمونیست»، ۱۹۸۲، شماره ۱۰، ص. ۱۱۱ - ۱۰۹.
- ۷ - نگاه کنید به: و. ا. لینین، «كلمات آثار»، جلد ۳۰، ص. ۳۲۷.

رادیکالیسم چپ، دمکراتیسم افق‌لایی و سوسيالیسم علمی در کشورهای خاور زمین

جنش ضد امپریالیستی جهانی در شرایط کنونی، بطوریکه معلوم است، از لحاظ اجتماعی - سیاسی، ناممکن ترین نیروها و جریانها را در بر میگیرد. طیف این نیروها در کشورهای خاور زمین که در مقاومت ترین مراحل پیشرفت اجتماعی قرار دارند، بویژه وسیع است. در آثار ما، از جمله در آثار خاور شناسی، توجه اصلی به کمونیست - ها و دمکراتهای انقلابی معطوف میشود. داشتمدن مارکسیست، هنگام بررسی این جریانات، به احکام شوریک و برخورد متلهویکی که از سوی او، ای. لینین عمیقاً وهمه جانبه مورد ارزیابی قرار گرفته است، اتنکاء میکند. ازجمله این حکم که «در سده بیستم، در کشور سرمایه‌داری، نمیتوان دمکرات انقلابی بود، چنانچه از گام برداشتن بسوی سوسيالیسم هراسی داشت» (۱). دارای اهمیت اصولی میباشد. در انتباط با کشورهای رئید یا پادشاه معاصر آسیا میتوان گفت که در این کشورها، امروزه «چنانچه» از گذار به راه رشد غیر سرمایه‌داری که چشم اندار سوسيالیستی را میگشاید، «هراس داشت». چنانچه در مبارزه سیاسی امروز، به آینده آن راه نیافت. نمیتوان دمکرات انقلابی بود. با در نظر گرفتن مرحله کنونی پیشرفت کشورهای خاور زمین، اهمیت حکم بعده و، ای. لینین نیز حفظ میشود: «سازگار کردن ... حزب کمونیست (ترکیب و وظایف خاص آن) باسطح کشورهای کشاورزی خاور مستعمره» (۲).

در پژوهشها مابه کروها و سازمانهای رادیکال چپ، بمراتب کمتر توجه میشود. تاکنون، در واقع، تعریف کم و بیش هم معنی و همسنگ از خصلت این سازمانها که گاهی به عنوان سازمانهای «چپ افراطی» نام برده میشوند، داده نشده است (حتی اگر آنها خود را نیروهای بالقوه دمکرات - انقلابی نشان دهند). مانع مشخص برای مرزیندی هم آن و هم دیگر کروها، ممکن است عبارت از این باشد که در هر دو اضلاع، توجه اصلی بجای اینکه بر جهت اجتماعی جریانات ایده‌لوژیک و سیاسی مربوطه باشد، متوجه شیوه‌ها و اشکال عمل آنهاست. در واقع اگر حکم چپروی را پذیریم، در آن صورت شکل عمل رادیکال چپ را در بسیاری از موارد، میتوان، با چپ افراطی، یکسان دانست. در واقع، رادیکالیسم بخود خود، هنوز چهارهیکد کترین سیاسی را منعکس نمی‌کند. رادیکالیسم در سطح معینی، سفت مشخصه ایده‌لوژیک

کمونیستی و انقلابی - دمکراتیک و برخی ایده‌لوژیهای دیگر است. اما اگر حکم چپروی را به عنوان ابراز سمتگیری اجتماعی عام در نظر بگیریم، در آنصورت شکل اندیشه و عمل رادیکال چپ را واقعاً باید از چپ افراطی (علیرغم تمام شبات ظاهری آنها که عمدتاً در مطلق کردن شیوه‌های مسلحانه مبارزه جلوه گر میشود) تمایز دانست. در چنین حالتی، تفاوتها در معنی اجتماعی در جریان ایده‌لوژیک - سیاسی، هرچه بیشتر نمایان میشود.

به نظر ما، مفهوم «افراط گرانی چپ» را فقط به گروههای سیاسی با سمتگیری چپ، در کشورهای خاور زمین، که شیوه‌های مبارزه مسلحانه را مطلق میکنند، میتوان نسبت داد. این گروهها - گاه در اندیشه و گاه در عمل - وظیفه جامه عمل پوشاندن به دگرگونیهای سوسيالیستی را (که در شرایط موجود غیر قابل دسترسی است) هدف نزدیک و مستقیم خود قرار میدهند. در چنین حالتی، تلاش برای «جهش» از نه تنها مراحل عیناً ضرور تربیت توده‌ها با روح مبارزه انقلابی، بلکه از مراحل قانونمند پیشرفت اجتماعی، برای خود جا پیدا میکند. درنتیجه شیوه‌های مبارزه مسلحانه، عمل به خود هدف، و هدف اعلام شده به ضد خود تبدیل میشود. نمایندگان سازمانها و جریانهای چپ افراطی، در عمل، با ارد گاه ضد انقلاب متحد میشوند و نهایتاً جبهه عمومی ضد امپریالیستی را در برآور خود قرار میدهند.

در بین بسیاری از گروههای سیاسی با سمتگیری چپ که شیوه‌های مبارزه مسلحانه را مطلق میکنند، نیروهای نیز وجود دارند که وظیفه کاملاً واقعی و معین انجام انقلاب ملی - دمکراتیک که راه رشد غیر سرمایه‌داری را تایید میکند، مطرح میسانند. از آنچاکه در چنین حالتی، تلاش برای «جهش» از مراحل ضرور تربیت توده‌ها با روح مبارزه انقلابی (و نه از مراحل قانونمند پیشرفت اجتماعی) صورت میگیرد. ظاهراً جریان ایده‌لوژیک - سیاسی مربوطه را نه به افراط گرانی چپ، بلکه باید به رادیکالیسم چپ نسبت داد. در شرایطی که وضع انقلابی فراهم شده است و نیز در شرایط مبارزه علیه رژیمهای مستبد سرکوبکر که نقش اصلی در این مبارزه به شیوه‌های مسلحانه داده میشود، ظاهراً، در باره این یا آن شکل گذار این جریان از رادیکالیسم چپ به دمکراتیسم انقلابی نیز میتوان سخن گفت. چرا که در چنین اوضاعی، شیوه‌های مبارزه متناسب با هدف تعیین شده، بست می‌اید. در این صورت دلایل وجود داره نا رادیکالیسم چپ بعنوان پیش جریان دمکراتیسم انقلابی ببررسی شود. اگر چه، در شرایط خاص محیط خاور زمین، نیروی بالقوه بازگشت، خصلت بسیاری از پیشرفت‌های متفرق بود.

گذار نسبتاً سریع از يك وضعیت کیفی به وضعیت دیگر، گرایشها برای تغییر ماهیت و هر جهش دیگر، فقط، خصلت دمکراسی انقلابی کشورهای خاور زمین نیست. اچنین پدیده‌هایی از بعضی از احزاب کمونیست این کشورها نیز، مشاهده میشود. ظاهراً، علل اصلی چنین وضعی از آنجا سرجشمه می‌گیرد که این احزاب در هنگام

نهند. جمع بنتها و نتایج انقلاب خلقی (که باتلاشی‌های رهبری روحانی - فقهی آن پدر مرحله بورژوا - دمکراتیک - به مفهوم پیشرفت اجتماعی - از حرکت بازایستاد) که تاکنون کاملاً آشکار شده است، به تجربه ایران آن کلیت و نسبتاً رسانی را میدهد که امکان نتیجه‌گیری کم و بیش معین در باره فعالیت این گروهها را فرام می‌سازد. بزرگترین گروه از این دست، سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در اواسط سالهای ۶۰ زیرپرچم مبارزه چریکی علیه رژیم شاه بوجود آمد. این سازمان توسط دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاه تهران و دیگر مؤسسات آموزش عالی ایران، تأسیس شد. در آن شرایط، در بسیاری از محافل مخالف رژیم استبدادی، این آگاهی رشد کرد که در بسیج سیاسی تودها نقش قاطع به دین اسلام تعلق خواهد داشت. این، فقط برگزین راهنمایی‌ایدئولوژیک و پلاغرم تاکتیکی نبود، بلکه آغاز شکل‌گیری عقایدایدئولوژیک نویسن بود که هدف نهائی اعلام شده از سوی (ایجاد جامعه بی‌طبقه) تعبیر نوین و غیر مستقی احکام دکم قرآن را مستدل می‌کرد: به نظر اعضای سازمان، وظیفه مسلمانان واقعی عبارت از مبارزه پیکر و قاطع علیه استبداد، سرمایه‌داری، امپریالیسم و آنچه بسیار بارز است. علیه ملاهای محافظه‌کاری بود که مردم را به اندیشه کوشش به طبقات فرمانروا مقاعده می‌کردند. این احکام که با نظریه مبارزه مسلحانه در آیینه شده بود به عنوان افزار اصلی و در حقیقت، یکانه افزار دستیابی به اهداف تعیین شده، دلایلی بدست میدهنند تا موضع آن زمان سازمان را به عنوان موضع گذرا از افرادی چپ به رادیکال چه ارزیابی کرد.

از آغاز سالهای ۷۰، همزمان با فعال شدن مبارزه چریکی علیه رژیم شاه، مجاهدین به بررسی پژوهش تجربه انقلابی روسیه، چین، ویتنام، کوبا و الجزایر روی آوردند، بتدریج آنها به اندیشه مشترک بودن اهداف و ظایافی که، اسلام و مارکسیسم مطرح کرده‌اند، رسیدند. مثلاً در یکی از استناد سازمانی اشاره شده است: «انسان تنها در صورتی مسلمان واقعی است که انقلابی باشد ... رژیم می‌کوشد بین مسلمانان و مارکسیستها جاذی بیاندازد (۴). به نظر ما ... بین انقلابیون مسلمان و مارکسیست نزدیکی ارگانیکی وجود دارد. واقعاً، چرا ما به مارکسیسم احترام می‌گذاریم؟ البته مارکسیسم و اسلام یکسان نیستند. در عین حال ... اسلام و مارکسیسم یک چیز را می‌آموزنند، چرا که آنها علیه بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند ... از آنجا که اسلام علیه ستم مبارزه می‌کنند، با مارکسیسم که آن نیز علیه ستم مبارزه می‌کنند، مشترکاً عمل خواهد کرد. آنها دشمن مشترک دارند». در این مورد میتوان ظاهراً پیشرفت ایدئولوژیک - سیاسی سازمانی را بسوی دمکراتیسم انقلابی، تصدیق کرد.

در اواسط سالهای ۷۰ برخی از رجال رهبری مجاهدین، گذار به موضع «غالص مارکسیستی» را اعلام داشتند. آنها تأثیر می‌کردند که فلسفه واقعاً انقلابی، نه اسلام، بلکه، مارکسیسم است. چراکه اسلام عمدتاً به «طبقه متوسط» و مارکسیسم به «طبقه کارگر» توجه دارد. از اینجا، ضرورت رد اسلام که از به رسمیت شناختن

پیدایش خود (عمدتاً در سالهای ۳۰ - ۲۰) عملایگاه اجتماعی به شکل پرولتاریائی صنعتی نداشتند و پس از پیدایش آن، بنایه برخی دلایل نتوانستند با آن ارتباط پایدار برقرار کنند. نمونه‌های تغییر ماهیت احزاب کموئیست به روحیه چپ افراطی مشهور است (خوشختانه این نمونه‌ها کم است). افراد متقدار در این ظاهر می‌شود که تمکن برکار تبلیغی - ترویجی در طول سالیان میدید (اکثرها در مهاجرت که کموئیستها در نتیجه سرکوب در میهن، در آنجا انجام میدادند). برخی احزاب را به انجمان‌های روشنگری که موضع انقلابی - دمکراتیک رزم‌نده را با یک «پلاتقرم انقلابی بودن پرولتری» عرض کرده بودند، تبدیل کرد. آنها به عنوان دلیل به احزاب کموئیست کشورهای پیشرفتی که در شرایط سیاسی و اجتماعی - اقتصادی کاملاً دیگری فعالیت می‌کردند، استناد می‌جستند. تجربه چنین احزاب کشورهای خاور زمین، معمولاً به آن می‌انجاید که از یک سو رژیمهای محلی از بین آنها «کادرهای» رفرمیست را بیرون می‌کشیدند و از سوی دیگر، گروههای ناراضیان با رهبری غیر فعال که در اکثر موارد موضع چپ افراطی اتحاد می‌کردند، از آنها جدا می‌شدند.

برایه تمام آنچه که گفته شد، مسائل تناسب و تاثیر متقابل رادیکالیسم چپ، دمکراتیسم انقلابی و سوسیالیسم علمی در کشورهای خاور زمین، نه تنها اهمیت فراوان علمی - تئوریک، بلکه اهمیت میزان پرانتیک - سیاسی کسب می‌کند. گفته و. ای. لینین در باره پ. ب. بروشیان اسار چپ، که «به نظر خودش، نه از طریق مارکسیسم و نه از طریق اندیشه ببارزه طبقاتی پرولتاریا» سوسیالیست شد، را نباید به عنوان ویژگی یک فرد جداگانه بلکه به عنوان گرایش قانونمندی که بویژه در دوران ما در کشورهای خاور زمین جلوه نمائی می‌کند. مورد بررسی قرارداد، به عبارت دیگر، سخن از مسائل مهمی در میان است که با مسئله پشتونانه جنبش کموئیستی جهانی ارتباط دارد.

مسائل پیشگفته را نباید از طریق نظریه پردازی انتزاعی، بلکه در جزیان تحلیل مشخص از اوضاع مشخص، حل کرد. در ضمن، قطعاً، متفاوت‌ترین تراز چنین تحلیلی میتواند وجود داشته باشد: تحلیل بین المللی که تجربه اکثر کشورهای غیر سوسیالیستی جهان را تعیین می‌دهد؛ تحلیل منطقه‌ای که بر بررسی ویژگی روابط اجتماعی سیاسی نسبتاً همگون مناطق استوار است و بالاخره، تحلیل کشوری، که بر بررسی آن ویژگی تکرارناپذیری اتفکاء دارد که (ولی) به هیچ وجه از بعضی یا بسیار مقات واقعی عام محروم نیست. در هنگام بررسی نابسته مسائل در نظر گرفته شده در مرحله مشخص، به نظر می‌رسد که آخرین نوع از سه تحلیل بالا، مناسبتر تر است. در این رابطه، از جمله، تجربه ایران بسیار جالب است. در ایران در نیمه هوم سالهای ۷۰، وضع انقلابی بوجود آمد و در نتیجه آن، انقلاب وسیع، توده‌ای و حقیقتاً تمام خلقی باعث شد تا تعدادی گروههای رهبری ارادیکال چپ کام به پنهان وسیع مبارزه سیاسی

نشان داد. اما پیروان آیت‌الله خمینی، مجاهدین را یک گروه غیر مذهبی که برای اهداف خود از ایدئولوژی اسلامی استفاده میکنند، بحساب مبارزند. با این وجود، توام کردن اسلام و مارکسیسم، برای سازمان، داشتن انعطاف در مسائل تاکتیکی و امکان سازگار شدن با شرایط تغییر یابنده مبارزه انقلابی را تامین کرد و به عقیده بسیاری از ناظران به آن، خصلت آلتراستراتیو سیاسی علمی برای «جمهوری اسلامی» (که پس از پیروزی قیام مسلحانه فوریه سال ۱۹۷۹ در ایران مستقر شد) داد.

کروه بزرگ دیگر - سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در اوائل سالهای ۷۰ برآساس یکی شدن سه گروه که در اواسط سالهای ۶۰ عمدهاً توسط دانشجویان برپا شده بود بوجود آمد. اکثرینها از صفو حرب توده ایران یا سازمان جوانان آن پیروی آمده بودند. رهبران فدائیان بعدها، علت جدائی از حرب را ازجمله در این میدیند که رهبری حرب توده ایران به اصطلاح یارای به عمل آوردن یا تحلیل دقیق علمی از ویژگی سیاسی و اجتماعی - اقتصادی محیط ایران را نداشت. آنها بررسی «مستقل» مسائل تئوری مارکسیستی - لینینیستی منطبق با ویژگیهای جامعه ایران را وظیفه اصلی خود به شمار میاورند. بمنظور آنها این بررسی پاید در عرصه تئوری، «استقلال» میکردند.

سازمان جدید را از «قطبهای جهانی جنبش کارگری» تأیین میکرد. بعدها، رهبران فدائیان

(بپیوژه بزرگترین اندیشه پردازان سازمان بیژن جزوی)، واقعاً به تحلیل دقیق ویژگیهای رشد تاریخی و معاصر جامعه ایران، توجه بسیاری داشتند^(۵).

اما نتایج نهائی آنها درباره این مسائل در عمل، نسبت به احکامی که از سوی حرب توده ایران ازحمله در برنامه جدید آن (در سال ۱۹۷۵، گذراند) فرمول بندی شده است در کل کم

است^(۶).

فدائیان، خصلت، مراحل و دورانهای روند انقلابی در ایران را به شکل ذیر برای خود تصور میکردند: مبارزه علیه رژیم مستبد شاه و محافل امپریالیسم و بورژوازی کلان داخلی که با آن نزدیکترین ارتباط را دارند، این مبارزه که از سوی «نیروهای پیشامنگ» جنبش انقلابی ایران آغاز شده است با شرکت توده‌های وسیع خلق (که توسط «پیشامنگ» بیدار شده‌اند) در این مبارزه، به انقلاب ملنی - دیکتاتیکی فرا می‌روید که کشور را در راه رشد غیر سرمایه‌داری قرار خواهد داد. در این مرحله، شرایط عینی و ذهنی گذار به ساختمان سوسیالیستی تدریجاً آماده خواهد شد. به سخن دیگر مبارزه آزادیبخش در ایران باید سه مرحله را طی کنند: جنبش ضد شاه، انقلاب ملنی - دیکتاتیک - گذار به سوسیالیسم. فدائیان تاکید میکردند که سقوط رژیم شاه، بخودی خود به حل تمام مسائلی که در برابر کشور قرار دارد، نمی‌انجامد. چرا که اصولاً سرنگونی این رژیم «از بالا». ضمن حفظ تسلط امپریالیسم و بورژوازی کلان نیز ممکن است. بنابرین مبارزه ضد شاه تنها در صورتی خواهد توانست تا سطح انقلاب دیکتاتیک فرا روید که در جریان این مبارزه، آکاهی توده‌ها رشد کند. «نیروهای پیشامنگ» جنبش تقویت شوند و ارتباط آنها با خلق یعنی با طبقه کارگر، دهقانان،

«نیروی محركه اصلی تاریخ یعنی مبارزه طبقاتی»، امتناع ورزیده بود، بوجود آمد. «البته اسلام میتواند بوزیره در امر بسیج روشنگران علیه امپریالیسم، نقش مترقب استعاء کند، اما فقط مارکسیسم از جامعه تحلیل علمی میدهد و در امر رهائی، به طبقات استثمار شونده اتکاء میکند».

اما گذار این چنین شدید از دیدگاه‌های انقلابی - دیکتاتیک تعیین شده به «پلاکفرم خالص مارکسیستی»، در عمل، رجال نامبرده را تا دور دست، حتی نه بـ. مواضع رادیکال چپ، بلکه به مواضع چپ افزایی، عقب راند. در نتیجه انتسابی که در اواسط سالهای هفتاد صورت گرفت، گروه «مارکسیست‌های اصلی» از صفوی‌مجاهدین خارج شدند و سازمان مستقلی را بوجود آوردند و به اختلاف با گروههای جریان چپ افزایی دست زدند و چندین بار علیه همزمان ساق خود، به حملات خونین دست زدند. سازمان جدید، وظیفه ایجاد جمهوری دیکتاتیک - خلقی در ایران را هدف نزدیک خود اعلام کرد. بخشی از آنها از آشکار مسلحانه مبارزه به فعالیت سیاسی درین پرولتاریا زوی آورند. با این وجود پیوسته به حزب مارکسیست - لینینیست توده ایران، حمله میکردند.

بخش اصلی سازمان مجاهدین (از لحاظ کمیت بخش چشمگیر آن) در سمتگیری گذشته به اسلام باقی ماند. این سازمان دکمه‌ای اسلام را به شکل خاص با احکام مارکسیسم تلقی میکرد و به عنوان «راهنمای عمل» (و نه پلاکفرم ایدئولوژیک) قبول داشت. رهبران آن بارها به نقش مهم اتحاد شوروی در مبارزه ضد امپریالیستی اشاره کرده‌اند. در کل نسبت به حزب توده ایران موضع عدم مخالفت داشته‌اند و «تبوری»، «شوری سوسیال - امپریالیسم» و «دواپرقدرت» را محکوم کرده‌اند.

پس از برخی ناکامیها در مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، سازمان مرکز اصلی کارآخود را به فعالیت سیاسی در محیط دانشجویی منتقل کرد (بی آنکه روابط برقار شده از قبل با افراد بازارگان - پیشنهاد بازارهای شهر، کارمندان دولت و نمایندگان اندیشه متفق اسلامی در میان روحانیت جوان و تا اندازه‌ای در میان نسل‌های گذشته روحانیت را از دست بدده). مجاهدین ایجاد «جمهوری سوسیالیستی اسلامی» را هدفنهائی خود میدانستند و در خود اسلام، همانند سابق، عناصر ایجاد برابر و شعارهای نوسازی بنیادی جامعه را تیز می‌دادند.

بدین ترتیب تا آغاز انقلاب ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹، مجاهدین نه تنها باقی ماندند. بلکه مواضع انقلابی - دیکتاتیک و کارپایه عام ایدئولوژیک سیاسی خود را بطور چشمگیری ژرفابختیدند. این کار پایه که از قبل حرکت از رادیکالیسم چپ را آغاز کرده بود تحکیم شده بود. این چه ترین و دیکتاتور ترین گروه (حد واسط نیروهای غیر مذهبی و اسلامی اپوزیسیون رژیم) در جریان مبارزه انقلابی، تلاش آشکاری برای نزدیکی تاکتیکی با پیروان آیت‌الله (امام) خمینی که در رأس جنبش ضد شاه، ضد امپریالیستی و تمام خلقی قرار داشت، از خود

باقی ماندند. آنها می‌بیند اشتبند که تنها آین مبارزه میتواند به این نیروها، ستم و زیست را نشان دهد و در عین حال به سازمان آنها، رشد آگاهی سیاسی توده‌ها و گذار از حمایت غیر فعال از «پیشاهمگ انقلابی» به شرکت فعال در اقدامات مسلحانه کمک کند^(۱): تمایلات پیشاهمگی و رهبری کننده فدائیان آنها را به آنجا کشاند که به امکانات ویژه در ایجاد شرایط برای انقلاب، پر بینا دادند. اما استدلال آنها برای ضرورت مبارزه مسلحانه بسیار جدی به نظر میرسد. در یکی از اسناد گفته شده است: «از آجگاه این مبارزه خصلت تدارکاتی دارد، به هیچ وجه ابجای نیست که شرایط انقلابی (که گویا مبارزه اینها به پیشاهمگ حق میدهدن به اعمال قهرآمیز دست زند) وجود داشته باشد. فقط آنها به پیشاهمگ خود را درون رشد خود تا شرایط ضرور پیش خواهد رفت و در مرحله معینی توده‌ها به مبارزه مسلحانه خواهند پیوست و انقلاب بوقوع می‌پیوندد ... مشی مسلحانه عز گونه برخورد مکانیکی در شرایط انقلاب را که به تسلیم در برابر دشمن بینجامد و نیروهای مبارز را دریند انتظار غیر فعال نگهدازد. رد میکند. همانطور که نیروهای پیشاهمگ در شرایط شخص از طریق مبارزه سیاسی و اقتصادی می‌کوشند نقش اجتماعی پیشوای را ایفاء کنند و در عین حال شرایط انقلاب را تسريع و آسان نمایند. همانطور می‌گردند^(۲). فدائیان این دیدگاهها را به عنوان ابراز اپورتونیسم «چپ» توصیف می‌کردند.

اصل اختلاف فدائیان با حزب توده ایران بیش از آنکه به ارزیابی خصلت مرافق اینها طریق انقلابی را در باره ضرورت برسی تاکتیک انقلابی با در نظر گرفتن تئوری و شرایط شخص (کنکرت)، آورده می‌شد. بیویژه بر گفته‌های و. ای. لنین از مقاله «جنگ چریکی»، در باره مجاز نبودن و تحمل کردن اشکال ذهنی مبارزه به پرایتیک^(۳)، ضرورت استفاده از تمام امکانات برای جذب متوجهین جدید بمنظور گسترش و ژرفش جنبش آزادیبخش، تاکید شده است^(۴). به عقیده فدائیان انکار اهمیت طرف مسلحانه مبارزه در شرایط ایران، به مفهوم صاف و ساده عدم تمایل به شرکت واقعی در این مبارزه (که شجاعت و قربانی می‌طلبد) و تمایل به انتظار غیر فعال از رویدادها، بود^(۵).

در یکی از اسناد فدائیان گفته شده است: «نیروهای انقلابی ایران دوستی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و چین را ضرور می‌شمارند و آن را بی‌اندازه گرامی میدانند. اما این دوستی باید بر اصل روح واقعی انترناسیونالیسم پرولتری، با درنظر گرفتن منافع رحمتکشان ایران و برآسان عدم مداخله در امور مبارزه انقلابی، جامه عمل بپوشد». فدائیان از جمله اصول دیگر موضع انترناسیونالیستی، از «سیاست اتکاء به نیروهای خودی» و «استقلال جنبش انقلابی نوین» نام میبردند. در نیمه اول سالهای ۷۰، فدائیان، مانند مجاهدین، تعداد زیادی حملات مسلحانه به پستهای پلیس و زاندارمری، مؤسسات آمریکائی و کارکنان آنها و نیز مصادره باشکنها به متغیر تأمین مالی فعالیت سازمانی خود (که به نظر آنها در شرایط روزی سرکوب و استبداد، باید از حوزه‌های کوچک بسیار متحرك تشکیل می‌شد)، انجام دادند.

خرده بورژوازی و بورژوازی ملی، بسط یابد. مشخصاً خلق یگانه نیروی است که میتواند مجموعه تضادهای مرحله کنونی رشد اجتماعی را حل کند. علیرغم خصلت دمکراتیک عام مبارزه ضد شاه، طبقه کارگر و پیشاهمگ آن باید در آن شرکت فعال داشته باشند، چرا که تنها بین طریق آنها خواهند توансست رهبری خود در مراحل آتی جنبش آزادی بخش را (که هدف اصلی آن نابودی غارت «سرمایه‌داری وابسته» خواهد بود) تامین کنند.

فدائیان علاوه بر شرایط عینی، بر ضرورت درنظر گرفتن احساسات ملی، روانشناسی و سطح آگاهی توده‌ها و توانائی آنها برای خلاقیت انقلابی در شرایط ویژه ایران تاکید داشتند و در همان حال علیه هرگونه شتاب در گذار به راه رشد غیر سرمایه‌داری و ساختمن سوسیالیستی آینده هشدار می‌دادند^(۶). فدائیان درین رابطه، بیویژه علیه گروههای چپ افراطی که به طور مکانیکی شما «انقلاب دمکراتیک طرز نوین» اقتباس شده از خارج و بیگانه برای آنها را به شرایط ایران منتقل میکردند. شدیداً سخن می‌کفتند. این گروهها معتقد بودند از طریق «انقلاب دمکراتیک طرز نوین» میتوان بلاذرنگ نظام اجتماعی کنونی را سرنگون کرد و جایجه سوسیالیستی را ایجاد کرد^(۷). فدائیان این دیدگاهها را به عنوان ابراز اپورتونیسم «چپ» توصیف می‌کردند.

آنها طریق انقلابی را با مبارزه مسلحانه یکی میدانستند و آنرا «محور اصلی» تمام اشکال مبارزه خلق میدانستند^(۸). توجه کم فدائیان درین مرحله نسبت به راهها و شیوه‌های سیاسی مبارزه، نسبت به کار دقیق و همه روزه در بین توده‌ها، در عمل نیز آشکار شد. فدائیان ارزیابی شکستهای خود در نیمه اول سالهای ۷۰ (زمانیکه سازمان علیه رژیم شاه اقدامات مسلحانه انجام میداد) قبل از هرجیز به کار برداشتند. آنها یعنی نوع مبارزه مسلحانه و نیز به ضعف کار «ایدیولوژیک» خود در تنها در شرایط جذب شدن توده‌ها به آن میتواند به هدف نائل آید. بیشتر فدائیان بعدها نیز در این نقطه نظر که چینین مبارزه‌ای افزار اصلی بیرون بردن طبقه کارگر و دیگر نیروهای خند دیکتاتوری و ضد امپریالیستی از وضعیت «بی قیدی و بی تفاوتی» است.

اما تلفات انسانی فرلوان و ایجاد اختلافات معین در مورد خط مشی آتی فعالیت، باعث شد تا سازمان از اواسط دهه ۷۰، تا انداره چشمکیری به کار واقعی سیاسی بویژه میان طبقه کارگر و شرکت در اعتضادات و تظاهرات دانشجویی تغییر جهت داد، جنبه مثبت فعالیت فدائیان، مانند مجاهدین عبارت از ترویج اندیشه خسروت و امکان مبارزه فعال با رژیم شاه، علیرغم توان عظیم نظمی او، بود.

بدین ترتیب، تکامل ایدئولوژیک - سیاسی فدائیان را در تفاوت با مجاهدین، میتوان بعنوان پیشرفت «مکوس». یعنی فراروی از بکار بردن انتزاعی، «کتابی» (بنایه سخنان ویژه خودشان) مارکسیسم - لینینیسم به مواضع انقلابی - دمکراتیک رژیمده که البته در مسائل جداگانه تاکتیکی، از بار رادیکالیسم چپ محروم نیست، دانست. این پیشرفت که تا انداره‌ای وضع هر دو سازمان را به هم نزدیک میکند، نه تنها بدليل شرایط ذهنی، بلکه تا درجه معینی بدليل نیازهای عینی مبارزه انقلابی در شرایط رژیم استبدادی شاه و مفهوم از آن رشد آگاهی اجتماعی از جمله درین قشرهای پرولتری بود. در زمان آرامش، در زمانی که انقلاب وجود نداشت، فدائیان ممکن بود سرنوشت نامعلوم بسیاری از گروههای چپ افراطی و رادیکال چپ ایران را که نتوانستند به عرصه وسیع سیاسی وارد شوند، تعیین کنند. یک کار دیگر، در دوران انقلاب بود. گرایش برای کاربرد خلافانه تئوری مارکسیسم - لینینیسم سازگار با شرایط خاص کشور، وفاداری صادقانه به امر رهایی اجتماعی و ملی خلق، شجاعت و قهرمانی، این همه، برای سازمان پشتیبانی نسبتاً وسیع میان دانشجویان، کارمندان دولت، روشنفکران و کارگران تأمین کرد. این پشتیبانی برای یک سازمان غیر مذهبی که در قلب «رنسانس اسلامی» فعالیت میکرد و تقریباً لازم نمیداشت دیدگاههای غیر الهی (آنهاییستی) و طرفداری تزلیل ناپذیر خودار مارکسیسم-لینینیسم را پنهان کند، دست آورده بورگی بود. حقیقتی است که فدائیان در تفاوت با مجاهدین، در امر تأمین پشتیبانی سازمان خودار سوی تهدیستان بیسواد شهری (که نیروی محركه اصلی انقلاب را تشکیل میدادند) با مشکلات جدی روبرو بودند و این امکانات آنها از به عنوان آلترناتیو سیاسی رژیم «جمهوری اسلامی» بشدت کاهش داد.

در شرایط انقلاب ضد شاه و مبارزه ضد امپریالیستی که تحت شعارهای اسلامی جریان داشت، نیاز عینی به پیشرفت «مکوس» پیشگفتہ، بویژه آشکار شد. در این رابطه تغییرات در مواضع حرب تode ایران مشخص است (حرب تode ایران در نتیجه سرکوب از سوی حکومت و انتقال مرکز فعالیت آن به خارج از کشور، موقعیتش در آن لحظه، بنایه اعتراف رهبری «حرب» هم از نقطه نظر نفوذ در بین توده‌ها و هم کیتیت، بسیار نامساعد بود) (۱۷). اما خصلت این تغییرات، نسبت به فدائیان، چیز دیگری بود. در آستانه قیام مسلحه فوریه سال ۱۹۷۹، اظهارات رهبری وقت حرب تode ایران در این باره که خمینی «در پیشرفت ایران نقش کاملاً متوقف ایناء میکند»، و این که هیچ اختلاف جلی بین سوسیالیسم علمی از یک سو و محتوا اجتماعی اسلام.

از سوی دیگر، وجود ندارد» تقریباً در تمام مطبوعات جهان منتشر شد. این گفته‌ها از جمله با تراهمانندی عملی نظریه مذهبی «جامعه توحیدی» (که از هیچگونه درگیری- های طبقاتی حاضر نمیشد) و آرمان مارکسیستی «جامعه بی طبقه» (که ایجاد آن، بطوری که معلوم است، تنها از طریق مبارزه طبقات ممکن است). مستدل میشد. در عین حال، رهبری وقت حرب تode ایران پذیرش کامل نقش رهبری کننده خمینی و بخش روحانیتی که در جریان انقلاب به او پیوستند، را اعلام کرد. این، تلویحاً دوران پس از انقلاب را نیز در نظر داشت. نیروهای چپ ایران موقف شدند در روزهای قیام فوریه رهبری تام جنبش انقلابی را (که به روحانیت مسلمان تعلق داشت) به حرکت در آورند. این رهبری با پیروی از منافع آزمدanh کروهی خود، به هر شکل، از به کار بردن اقدامات تم آمیز علیه رژیم سلطنتی اجتناب میورزید. مقاومت مسلحah سازمان داده شده از سوی گروههای فدائیان و مجاهدین و نیز دسته‌های نسبتاً کم حرب تode ایران، به حربت عمومی مردم پایتخت علیه نهادهای حکومت پیشین تبدیل شد. اوضاع در زمان قیام تقریباً بطور کامل از کنترل گروههای مذهبی خارج شده بود. اما پس از پیروزی آن، روحانیت نسبتاً به آسانی و سریع موضع رهبری کننده خود را بین توده‌های انقلابی که در سیماه آن رهبر طبیعی خود را می‌دیدند، مستقر کرد و سپس بطور کامل نیروهای چپ را از سرچشمه‌های واقعی قدرت سیاسی، دور ساخت (۱۸). حوادث آن ایام بروشنبی نشان دادند که نیروی پیشقدم قیام یعنی سازمانهای فدائیان و مجاهدین، از آنجاکه احزاب سیاسی به مفهوم کامل این کلمه نبودند، در شرایط تویین اتفاق افتادند. همکاری نزدیک غیر پیروزمند، آمادگی کمی برای ایفاء نقش رهبران تodeها داشتند. همکاری نزدیک غیر رسمی که خصوصیت فعالیت نیروهای چپ در طول تمام دوران حرکتهای انقلابی ضد شاه و بویژه در روزهای قیام مسلحah فوریه بود، به ایجاد شرایط برای اتحادهای تاکتیکی و بر عین حال سازمانی. حتی بین گروههایی که در کل اصول برنامه‌ای همانندی داشتند، نیاخاگید. سه سازمان عمده چپ ایران با وجود اشتراك معین خواستهای نزدیک و اهداف نهائی، نسبت به رژیم جدید از خط مشی‌های یکسانی پیروی نمیکردند و این خود نتیوانست در سیماه سیاسی عمومی آنها تاثیر نیخشد.

حرب تode مطابق با موضعی که بیدرنگ پس از پیروزی انقلاب فوریه تعیین شده بود، آمادگی خود برای پشتیبانی صادقانه از تمام تصمیمات «حکومت جدید» را اعلام کرد. وفاداری به «خط ضد امپریالیستی و انقلابی امام خمینی» از جمله در مسائل ایجاد «جمهوری اسلامی»، در اساس مشی استراتژی و تاکتیک حرب قرار داشت. حرب تode ایران پشتیبانی خود از حکومت مذهبی (ثوکرات) روحانیت شیعه که به نام توده‌های وسیع مردم سخن میگفت، را با اشاره به تقدیم محظوظ برشکل. دمکراسی اجتماعی بودگواصی سیاسی و نیز حوصلت ضد امپریالیستی سیاست رژیم اسلامی، مدل‌می‌ساخت. چند ماه پس از پیروزی فوریه، حرب تode ایران پشتیبانی خود از «خط امام» را با نظریه «اتحاد و مبارزه» مشخص کرد. اما همزیستی این دو اصل به آن انجامید

نیمه علتنی‌نه تنها اختلافات ایدئولوژیک، بلکه برخی اختلافات تاکتیکی نیز باقی مانده بود. اگرقدایان (که خود را مارکسیست و غیرالله‌آنده می‌یستند) معرفی میکردند (تنها) پشتیبانی از اقدامات خد امپریالیستی رژیم را ممکن میدانستند. مجاهدین (که در کل خود را به جنبش اسلام نسبت میدانند) تادرجه معینی پشتیبانی از اقدامات حکومت برای اسلام را کردند جامعه را نیز تا مادامی که در این اقدامات عناصر مبارزه علیه امپریالیسم و ستم مشاهده میکردند، را ممکن می‌شمردند. با این وجود، هر دو سازمان نسبت به یکدیگر تمایل مشخصی داشتند و اغلب بطور غیررسمی درجهٔ اقدامات مشترک حرکت میکردند (از جمله در مؤسسات و صنایع نفت که آنها بطور چشمگیری فعالیت خود را کشتر شدند و گاهی مشترکاً در برابر کمیته‌های اسلامی (به سرکردگی ملاها) که از «بالا» بجای تشکلهای مستقل زحمتکشان تعین می‌شدند، می‌ایستادند). آنها مبارزه با بقاچار رژیم شاه در کشور، فشار هم بر مقامات منبهی رهبری کنند و هم بر دولت به منظور انجام تحولات اجتماعی – اقتصادی بینیادی و مقاومت در برابر استقرار رژیم منبهی (شورکرات) در ایران را ممتنون و ظیفه خود به شمار می‌اوردند. هر دو سازمان به این حکم استناد میکردند که مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه بخاطر دمکراسی داخل کشور، جدائی ناپذیر است.

رهبری منبهی کشور به منظور سلب امکان مقاومت نیروهای چپ دربرابر تصویب «قانون اساسی اسلامی» که در آن استقرار رژیم منبهی (تئوکرات) در ایران پیش‌بینی شده بود، در اوت سال ۱۹۷۹، با بستن دفاتر و ارگانهای مطبوعاتی فدائیان، مجاهدین و نیز حرب تode ایران، خوبی هشدار دهنده به آنها وارد آورد، به موازات این، هدف مطیع کردن تمام سازمانهای اپوزیسیون به رژیم از طریق منفرد کردن و برهمن زدن نظم رهبری آنها، دنبال می‌شد، نیروهای چپ مجبور بودند به وضعیت نیمه مخفی روی پیاووند در این اوضاع و احوال، گروههای مسلح فدائیان آشکارا به جنبش خودمختاری اقتصادی ملی که سلاح بدست علیه حکومت مرکزی مبارزه میکردند، پیوستند.

اما از سپتامبر ۱۹۷۹ لحومت در تصمیمات خود نسبت به برخی از نشریاتی که در ماه اوت تعطیل کرده بود، آغاز به بازنگری کرد (۲۲). محدودیت از فعالیت حرب تode که بدلین ترتیب یکانه سازمان چپ علتنی باقی مانده بود، برداشته شد. اما در شهرستانها که شعب حرب تode ایران مورد سرکوب بودند، حرب امکان استفاده، حتی از آن آزادیهای محدودی را که در پایخت در اختیار داشت، بدست نیاورد. این سیاست حکومت، آشکارا در این جهت بود که حرب را تحت نظرات نگه دارد و او را از امکانات کار در بین توده‌ها بوبزه در بین طبقه کارگر، محروم سازد. در همان حال، مقامات دولتی همزمان با هشدار به فدائیان و مجاهدین علیه گذار به شرایط مخفی، از دادن اجازه رسمی فعالیت به آنها خودداری میکردند (این باید شکاف بین نیروهای چپ را عمیق میکرد). فدائیان و مجاهدین بعدما توансند بتدریج امکان فعالیت نسبتاً علتنی

که شعار «اتحاد»، خمینی را در نظر داشت و شعار «مبادره» متوجه آن گروههای لیبرالی بود که امام برای واقعیت بخشیدن به اندیشه اساسی خود یعنی «جمهور اسلامی»، از آنها بفره جویی میکرد. حزب تode ایران وحدت با دیگر نیروهای چپ را به بشتبهای آنها از «خط امام» مشروط میکرد و موضع دیگر را به عنوان «سکتاریسم چپ» تعیین میکرد. حزب آشکارا اعلام کرد که «جبهه متحد نیروهای اقلابی» که از سوی او پیشنهاد شده است، باید از اتحاد بین خمینی (به عنوان رهبر مورد قبول جنبش توده‌ای) و خود حزب تode ایران (به عنوان نماینده ایدئولوژی سوسیالیسم علمی، تشکیل شود رهبران آن موقع حزب پیوسته بر اهمیت استثنایی موضع شخص خمینی و اطرافیان نزدیک او، برای حزب، تاکید میکردند. به گفته رهبران وقت حرب، خمینی و اطرافیان نزدیک او، میتوانستند تحولات اجتماعی – اقتصادی بنیادی به نفع توده‌های وسیع خلق انجام دهند و در شرایط معین حتی به مواضع مارکسیستها نزدیک شوند (۱۹).

حزب تode ایران با وجود پیکرد و تعقیب (نظرات، بازداشت، یورش و غیره) از سوی فعالین مسلمان میکوشید در اقدامات نیروهای سیاسی اسلامی شرکت فعال داشته باشد. با این همه، حزب نه تنها از جانب رهبری اسلامی، بلکه بخش چشمگیر شرکت کنندگان پائین جنبش اسلامی در جدائی باقی ماند. تن حرب تode ایران در این باره که سیاست او، تنها از بیرون محافظه کارانه به نظر می‌آید و در واقع سیاست اقتصادی است ظاهراً در توده‌ها انکاکس نیافت. مشی استوار و پیکر حرب تode در پشتیبانی از «خط امام»، در صفوی دشمنان آن با بی‌امتدادی دشمنانه و در اردوگاه هواداران او با تردید روپو شد. تصادفی نیست که دیگر اول وقت کمیته مرکزی حرب تode ایران حتی به پرسش زیرین که بصورت آلترناتیو در برابر او گذاشته می‌شد، آشکارا پاسخ میداد؛ حرب یا سیاست «دورویانه» در رابطه با نیروهای سیاسی اسلامی بکار می‌برد یا «جمهوری اسلامی» را «کامی درجهٔ جامعه کمونیستی» میداند (۲۰).

موقع حرب تode ایران در آن هنگام از سوی نیروهای سیاسی دیگر از جمله سازمان فدائیان نیز درک نمی‌شد. این سازمان اطهارات حرب تode ایران را مانند «خیانت» به منافع خلق و «خش آندگویی» به برقراری رژیم منبهی (تئوکرات) در کشور، توصیف میکرد. فدائیان در « برنامهٔ حلائق» خود از جمله خواهان بودند که نهادهای عالی حکومت در کشور «از بالا». از بین روحانیت و روشنفکرانی که خود را به آن می‌چسپانند، تعیین نگردند. بلکه از نماینده‌گان انتخاب شده در محله‌ای انتسابی و از دیگر سازمانهای خلقی برگویده شوند و در آن کارگران، دهقانان کارمندان، بازارگانان، پیشهوران، دانشجویان و بالآخره روحانیت گمارده شوند (۲۱). فدائیان، مانند مجاهدین، قاطع‌انه از پذیرفتن خواست حکومت جدی‌بینی بر تحویل اسلحه، انتفاع ورزیدنده و اعلام کردن، اسلحه را تا پیروزی کامل خلق نگه خواهد داشت. اما بین سازمان فدائیان و مجاهدین – علی‌رغم اشتراک بسیاری از خواسته‌ای برنامه‌ای، ساختار تشکیلاتی – حوزه‌ای و ضمیمه

(در واقع موجود) را به عنوان هم تکامل ایدئولوژیک - سیاسی و بده پیشرفت و هم که بلوں هیچگونه نبرد طبقاتی حاصل نمیشود، میدانستند. مجاهدین می پنداشتند برای دستیابی به چنین وحدتی ابتدا باید برابری اجتماعی برقرار کرد و این تنها از طریق مبارزه طبقات بدلست می آید: از آنجا که در مرحله کنونی سخن از مبارزه در راه دفاع از دمکراسی در میان است، اتحاد تمام نیروهای ذینفع در این امر (تا آن رجای جنبش اسلامی از نوع بنی صدر که رژیم مذهبی (تُوکرات) حاکم در کشور را قبول ندارند) ضروری است. مسعود رجوی رهبر مجاهدین در مصاحبه با هفته نامه لبنانی «الحوالہ» در ۲۷ اوت سال ۱۹۸۷ اعلام داشت که سازمان تحت رهبری او به خاطر «اسلام دمکراتیک و متفرقی» مبارزه میکند. او گفت، در صورت پیروزی، در ایران، جمهوری اسلامی دمکراتیک که بر «روابط اجتماعی عادله» استوار باشد، اعلام خواهد شد و به تمام جریانات مذهبی و سیاسی آزادی فعالیت داده خواهد شد. با این وجود، برخی ناظران خاطرنشان کرده اند که از آن هنگام رهبری سازمان به آهستگی امدادهای «محلود کردن» شعارهای سیاسی و اجتماعی خود را آغاز کرده است (۲۷).

مبارزه جبهه ای مجاهدین علیه رژیم که در خطرناکترین عرصه برای او یعنی به نام اسلام و در اوج قربانیان او آغاز شده بود. در نیمه دوم سال ۱۹۸۱ خصلت نسبتاً وسیعی به خود گرفت. پشتیبانی از سازمان از سوی بسیاری از کارمندان دستگاه سازمان رو به کاستن میگذارد و این با تغییرات در موضع آن نسبت به رژیم اسلامی، در ارتباط است. در ژوئن سال ۱۹۸۰، در مصروف فدائیان انتسابی روی داد. انتساب آشکارا بین «اقلت» که به نفع ادامه کمک نظامی به جنبش خودمن牠اری و علیه پشتیبانی از رژیم حاکم فعالیت میکرد و «اکثریت» که به نتیجه غیر قابل قبول بودن راه مسلحه خل مسائل ملی و ضرورت پشتیبانی از سیاست رهبری مذهبی دست یافته بود، صورت گرفت. موضع جدید فدائیان «اکثریت» به تزدیکی و گاهی تطبیق کامل مشی سیاسی آن با خط استراتژیک - تاکتیکی حزب توده ایران. کمک میکرد بدین ترتیب حلقه بسته شد: سازمان فدائیان در عمل به همان نقطه آغازی بازگشت که فعالیت مستقل خود را از آن شروع کرده بود. تصادفی نیست که بعد از فدائیان «اکثریت» برخی گروههای دیگری که به موضع رادیکال چپ تمایل داشتند، جدا شدند. آنچه که به موضع سیاسی مجاهدین مربوط نمیشود. عبارت بودار رابطه خشن تریجی سازمان نسبت به فعالیت روحانیت حاکم، این نه تنها معلول اقدامات سرکوبگرانه حکومت، بلکه همچنین به دلیل شنیده مبارزه درونی در رده های اردوگاه اسلامی بود. پس از برگزاری ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور، در ژوئن سال ۱۹۸۱ (از سوی گروههای مذهبی) که دشمن حکومت مستقیم روحانیت و طفدار «پلورالیسم دمکراتیک» لیبرالی بود، مجاهدین فعالیت تروریستی وسیعی علیه رهبران مذهبی - سیاسی رژیم که مجاهدین آنها را آشکارا و علنا مرجع مینامیدند، براه انداختند. مجاهدین به عنوان مسلمانان متفرقی، مانند گذشته با رهبری عالی مذهبی در مفهوم «وحدت اسلامی» نیز باهم موافق نبودند. اگر روحانیت «وحدت اسلامی» را مانند وحدت همگونی (اکنون وجود دارد)

را برای خود تامین کنند. اما بازداشت اعضای آنها در خارج از تهران و گاهی در خود پایتخت، ادامه داشت.

درجه نسبی نفوذ سازمانهای چپ در بین توده ها بر اساس آمار زیر بیان شده است. در انتخابات به اصطلاح مجلس خبرگان که برای بورسی پیش نویس «قابل اساسی اسلامی» فراخوانده شده بود و در اوت سال ۱۹۷۹ برگزار شد، کاندیداهای مجاهدین حلوود ۳۰۰ هزار رأی، فدائیان حلوود ۱۰۰ هزار رأی و حزب توده ایران حلوود ۷۴ هزار رأی آوردند. در انتخابات مجلس در مارس سال ۱۹۸۰، تعداد آرایی که آنها بدست آورده بود ترتیب ۵۰۰ هزار، ۲۰۰ هزار و ۵۹ هزار بود (۲۲). بدین ترتیب مجاهدین به موافق آرای داده شده به آنها ۷۸٪، فدائیا ۱۲۰٪ و حزب توده ایران ۲۵٪ رشد داشتند.

اینچنان رشد شدید فدائیان را باید بدلیل شرکت مسلحانه فعال آنها در جنبش خودمن牠اری کردها و دیگر اقلیت ها ملی، و اگر مسئله را وسیعتر بررسی کنیم، دریگیری، عدم محافظه کاری و رادیکالیسم سازمان در امر عقب نشینی نکردن از موضع اصولی خود دانست. در هر صورت در دوران بین انتخابات فوق، در فعالیت فدائیان هیچ حالت دیگری که بتواند این رشد را توضیح دهد، مشاهده نشده است. اما، بزوی شورت سازمان رو به کاستن میگذارد و این با تغییرات در موضع آن نسبت به رژیم اسلامی، در ارتباط است. در ژوئن سال ۱۹۸۰، در مصروف فدائیان انتسابی روی داد. انتساب آشکارا بین «اقلت» که به نفع ادامه کمک نظامی به جنبش خودمن牠اری و علیه پشتیبانی از رژیم حاکم فعالیت میکرد و «اکثریت» که به نتیجه غیر قابل قبول بودن راه مسلحه خل مسائل ملی و ضرورت پشتیبانی از سیاست رهبری مذهبی دست یافته بود، صورت گرفت. موضع جدید فدائیان «اکثریت» به تزدیکی و گاهی تطبیق کامل مشی سیاسی آن با خط استراتژیک - تاکتیکی حزب توده ایران. کمک میکرد بدین ترتیب حلقه بسته شد: سازمان فدائیان در عمل به همان نقطه آغازی بازگشت که فعالیت مستقل خود را از آن شروع کرده بود. تصادفی نیست که بعد از فدائیان «اکثریت» برخی گروههای دیگری که به موضع رادیکال چپ تمایل داشتند، جدا شدند. آنچه که به موضع سیاسی مجاهدین مربوط نمیشود. عبارت بودار رابطه خشن تریجی سازمان نسبت به فعالیت روحانیت حاکم، این نه تنها معلول اقدامات سرکوبگرانه حکومت، بلکه همچنین به دلیل شنیده مبارزه درونی در رده های اردوگاه اسلامی بود. پس از برگزاری ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهور، در ژوئن سال ۱۹۸۱ (از سوی گروههای مذهبی) که دشمن حکومت مستقیم روحانیت و طفدار «پلورالیسم دمکراتیک» لیبرالی بود، مجاهدین فعالیت تروریستی وسیعی علیه رهبران مذهبی - سیاسی رژیم که مجاهدین آنها را آشکارا و علنا مرجع مینامیدند، براه انداختند. مجاهدین به عنوان مسلمانان متفرقی، مانند گذشته با رهبری عالی مذهبی در مفهوم «وحدت اسلامی» نیز باهم موافق نبودند. اگر روحانیت «وحدت اسلامی» را مانند وحدت همگونی (اکنون وجود دارد)

تلن آنها ازسوی رژیم و ابرار پشتیبانی صادقانه آنها و محکوم کردن فعالیت توریستی
مجاهدین به هیچ وجه خود از گزند یورش های دائمی حکومت در امان نماندند.
سامبر سال ۱۹۸۲ یکی از بر جسته ترین رجال دولتی کشور علناً اعتراف کرد که
مقامات دولتی اسلامی در آن واحد به نابودی سازمانهای چپ اقدام نکردند. چراکه
آنها میتوانستند به تحکیم رژیم کمک کنند. و پس از یک ماه واندی در آغاز فوریه
سال ۱۹۸۳ سرکوب خونینی که هدف نابودی کامل جنبش چپ را در نظر داشت،
آشکار شد. رهبران زندانی حزب توده ایران به «جاسوسی» بسود اتحاد جماهیر-
شوری سوسیالیستی متهم شدند. به کمک شکنجه های فیزیکی و وسائل مختلف تائیر
معنوی - روانی، برخی از آنها را واداشتند تا نه فقط به عنوان نشانه از هم باشید کی،
بلکه تحریف خشن تاریخ حرب توده ایران و روایت ایران و سوروی پیردارند. در این
رابطه، کمیته بروون مرزی حزب توده ایران در پیام به اعضاء و هواداران حزب تاکید
کرد: «اظفارات، توصیه ها و اعمال آنها که اعتقادات ایدئولوژیک و سیاسی آنها را
آشکار نقض میکند و در تنافق با خط مشی حزب توده ایران است. دارای ارزش قانونی
نمیباشد. آنها نمیتوانند هیچ ارتباطی به فعالیت حزب توده ایران نه در گذشته، نه
حال و نه در آینده داشته باشند. رهنمودهای حربی از سوی ارکانهای ذیصلاح حربی که
بتدریج ایجاد میشود، صادر خواهد شد» (۲۴).

آنچه که به فدائیان مربوط میشود، آنست که آنها با وجود پشتیبانی از رژیم
اسلامی نیز، عمدتاً توانستند حوزه های خود را حفظ کنند. رهبران حزب توده ایران در
یک مصاحبه در اوخر سال ۱۹۸۲ ضمن تاکید بر «وحدت کمونیستها ... در تلاش برای
نیحات انقلاب» خاطرنشان کردند که فدائیان «اکثریت» اکنون «نقش حرب ما را
بعنوان پیشانگ پرولتاریای ایران به عنده گرفته اند» (۲۵).
ترددی وجود ندارد که نیروهای چپ ایران، در مبارزات سیاسی و طبقاتی آینده،
درسمای فاجعه بار آن راه پر مسققی را که آنها در جریان سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۷۹
لازم شد طی کنند، در نظر خواهند گرفت.

نتایج عامی که میتوان از مطالب آورده شده برپایه متد اندوکتیف (قیاسی)
استنتاج کرد، مسلماً پس از کنترل نتایج بررسی که برپایه شیوه های ددکسیونی انجام
شده است، خصلت صحیح کسب میکنند. با این وجود، اکنون سوهمند است که عام ترین
حکم هایی که در آینده آنها را باید دقیقت کرد و سازگار با شرایط سیاسی - اجتماعی
مختلف وجود مختلف زمانی مشخص تر کرد. به عنوان یک فرضیه شرطی ناقص فرمول
بنشود.

مسلماً در اوضاع مشخص، شماشی که در فرمول، رادیکالیسم چپ - دمکراتیسم
انقلابی - سوسیالیسم علمی بیان شده است. میتواند تا اندازه معینی مراحل پیوسته

(در واقع موجود) را به عنوان هم تکامل ایدئولوژیک سیاسی روبه پیشرفت و هم
پس رفت منعکس کند. تلاش های جامعه عمل پوشاندن به امکان «جهش» از مراحل نامیرده
شده نتیجه اجتناب نایذر خود یعنی حفظ بار ایدئولوژیک گذشتراکه باعث نفوذ نه
 فقط موضع گذشته بلکه گاهی جنبشی آشکار میشود. در کشورهای خاور
زمین، هریک از سه جریان نامیرده، در شکل «غالص» خود، نسبتاً به ندرت پدیدار
میشوند. در آخرین جناحهای آنها، افراد گرانی چپ و اپورتونیسم راست جای میگیرند
که در اکثر موارد بایکدیگر مخلوط میشوند و در همان حال حلقه بسته ای در پیشرفت
ایدئولوژیک سازمانهای سیاسی مربوطه بوجود میاورند. در چنین حالتی، انشعابهای
پیاپی را که در محیط آنها روی می دهد، میتوان نه فقط به عنوان نشانه از هم باشید کی،
بلکه اغلب به عنوان شکلی از جنبش - به پیش یا به واپس - برسی کرد.

در طرح نسبی، بررسی کردن برخی جوانب اوضاع کنونی و نیز چشم اندازهای
رشد و نفوذ آتی سازمانهای کمونیستی و رادیکال چپ، بسیار مهم است. **تصویر نمیروز**
کسی بتواند انکار کند که مشخصاً، احزاب کمونیست به موقع خود، در گسترش
مارکسیسم - لنینیسم در کشورهای خاور زمین نقش بروحته ایفاء کردهند. اما این
حقیقت نمیتواند این وضع را از بین برد که خود پیدایش آنها در سالهای ۳۰ - ۲۰
تحت تأثیر عمل تسریع گشته عامل خارجی امکان پذیر گردید و این به نوبه خود
همشه خطر نیرومند حدایی از محیط داخلی را در برداشته است. درک کمونیستها از
ایدئولوژی که در شرایط تاریخی دیگری بوجود آمده بود، تدبیرجا برخی از آنها را به
اختلاف میان رشد ایدئولوژیکی مخصوص آنها و سطح آگاهی اجتماعی توده در کشورهای
مربوطه سوق داد. کوشش برای در نظر گرفتن واقعی این سطح آگاهی در عمل، گاهی
به صورت سازگاری محافظه کارانه خودنمایی کرد. انتظار غیر فعلی برای اعلای انقلاب
(که رائیده همین است) به واپس نشینی از موضع دمکراتیک - انقلابی روزمند
میانجامد و همانطور که در بالا اشاره شد با «پیگیری کارپایه (پلانفرم) انقلابی بودن
پرولتری» خود را تبریه میکند.

در این طرح، برخی از سازمانهای رادیکال چپ که در اوضاع کنونی در میان
توده های مردم کشورهای خاور زمین بوجود می آیند، در شرایط به مراتب ساعدتری قرار
دارند. چرا که نقطه آغازین و انگیزه های محرك فعالیت سیاسی آنها نه از موضع
ایدئولوژیک، بلکه از پراتک انقلابی (که از لحاظ تئوریک هنوز درک نشده است)
آنهاست (این در مرحله آغازین پیدایش احزاب کمونیست در سالهای ۲۰ - ۲۰ زمانی
که اکثر آنها به «بیماری کودکی چپ روی» مبتلا بودند، نیز وجود داشت). بنابراین
سازمانهای فوق، رابطه تنکتی با محیط داخلی دارند و اختلاف بین رشد ایدئولوژیک
خاص آنها و سطح آگاهی اجتماعی توده بمراتب کمتر است. مراجعت آتی به مارکسیسم
(در شرایط گسترش کلی آن و وجود تجربه برای رفع «بیماری کودک چپ روی» در
احزاب کمونیست) باعث میشود تا در پیگیری ترین گروههای رادیکال چپ، گرایش

پیدا شی سازمانهای سیاسی جدید و انشعابهای سازمانهای سیاسی پیشین را بدنبال داشت. اما، چنین اوضاعی بطوری که اندیشه پردازان بورژوازی تاکید میکنند، نه «بحران» اندیشه های مارکسیستی - لینینیستی بلکه پرسه قانونمند. (از لحظ تاریخی) و ضرور (از لحظ سیاسی) یافتن راه های کاربرد خلاق آنها منطبق با شرایط خاص محیط خاور زمین را تایید میکند. مسئله اصلی در آن است که پیماری از سازمانهای انقلابی جدید چه وفاداری صادقانه خود به مارکسیسم - لینینیسم را اعلام میکنند و چشم اندیار سوسیا لیستی را در برابر خود قرار میدهند؛ اگر چه آنها با جنبش کمونیستی جهانی ارتباط ندارند (یا ارتباط ضعیف دارند). در برخی موارد این سازمانها هم از لحظ کمیت و هم از لحظ درجه نفوذ در میان مردم به نحو چشمگیری براحتی کمونیست برتری دارند. مشخصا در بعضی کشورهای آمریکای لاتین، چنین سازمانهایی، رحمتکشان را به انجام پیروزمندانه انقلابات ملکراتیک و ضد امپریالیستی رهمنمون کردند و سبب به احزاب ملکسیستی - لینینیستی تبدیل شدند و امر ساختمان سوسیالیسم را رهبری کرده با نزدیکی به آن را آغاز کردند. پیشرفت منطقی «موج» کنونی اقتباس مارکسیسم - لینینیسم در کشورهای خاور زمین را باید پنداشت که باعث گشتش آن «در عمق» نمیشود. بدون این، پیوند واقعی سوسیالیسم علمی با جنبش کارکری و عموماً با جنبش انقلابی، غیر ممکن است.

توضیحات

- ۱ - لینین. و. ای. کلیات آثار، جلد ۳۴، ص. ۱۹۰ (بررسی)
- ۲ - لینین. و. ای. کلیات آثار، جلد ۴۱، ص. ۴۵۷ (بررسی)
- ۳ - لینین. و. ای. کلیات آثار، جلد ۳۷، ص. ۳۸۴ (بررسی)
- ۴ - مقامات دولتی شاه و خود شاه مدام، مجاهدین را سازمان «مارکسیستی - اسلامی» مینامیدند.
- ۵ - برای مثال به روزنامه «۱۹ بهمن دانشجویی» شماره ۲، ۱۹۷۶ و مجله «چریک» ۱۹۷۸ - ۱۹۷۷ نگاه کنید.
- ۶ - «برنامه حزب توده ایران».
- ۷ - «۱۹ بهمن دانشجویی» ۱۹۷۶، شماره ۲، «چریک» ۱۹۷۸ - ۱۹۷۷، ص. ۴۷ - ۴۲.
- ۸ - «چریک» ۱۹۷۸ - ۱۹۷۷، ص. ۴۳.
- ۹ - «برنامه حزب توده ایران»، ص. ۳۲.
- ۱۰ - «۱۹ بهمن دانشجویی» ۱۹۷۶، شماره ۲.
- ۱۱ - «چریک» ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹، ص. ۱۰۲ و ۳۲.
- ۱۲ - همانجا من. ۲.

قبل از هرچیز به کاربرد خلافانه با شرایط خاص محلی بوجود آید و این گرایش آنها را ناگزیر می سازد تا جدائی از محیط داخلی را از میان بردارند یا به حداقل برسانند. وجود شیوه های عمل رادیکال چپ در ذیخره آنها در شرایط اعتلا، جنبش نهفته مانع ایجاد نمیکند. بلکه گاهی حتی به کذار به مواضع انقلابی - دمکراتیک روزمند یاری مورساند (بی آنکه دیگر سختی از تأثیر فعال برخوداین اعتلاء یکوئیم). توانایی بالقوه موجود برای بازگشت دسته های جداگانه جریان ایدئولوژیک - سیاسی نام برده شده، واقعیت را تغییر نمیدهد. چراکه در آینده روشن در برخی از کشورهای خاور زمین، این جریان در کل میتواند از بسیاری جهات چشم اندیارهای فراوانی داشته باشد. کمپینها دادن به تکته فوق، به مفهوم امتناع ورزیدن از پشتیبانی بالقوه و گاهی متعدین واقعی جنبش کمونیستی در این کشورهای است. البته، راه سازمان جریان رادیکال چپ به سوسیالیسم علمی، هموار نیست. این راهی است زیگزاگ شکل و متضاد. ولی، حملات آنها به احزاب کمونیست را نه به عنوان خصوصت بلکه تاکید آنها بر حق خود برای گذشتن از گلکف (جمجمه) تجربه خود، از «میلوونها رنج» خود، از تلخی ناکامی ها و شکستهای خود، اما ممکن است، هم خوشحالی پیروزی ها و کشفیات خود، باید تلقی کرد.

و سرانجام به نظر میرسد که اتحادهای استراتژیک و تاکتیکی بین احزاب کمونیست، گروههای انقلابی - دمکرات و رادیکال چپ، ضمن حفظ استقلال سازمانی هر یک از آنها، نسبتاً بخوبی به وظایف تامین پایگاه توده ای برای تمام آنها خدمت میکنند. طیف اجتماعی وسیع این پایگاه به شکل سیاسی معادل نیاز دارد. کارپایه پیشگیر انقلابی بودن پرولتاری (کارپایه حقیقی و نه فرضی و خیالی) در شرایط خاور زمین عبارت از این است که در این گروهها باید رقبا بلکه همزمانی را دید که باید به آنها کمک کرد تا به سازمانهای سیاسی واقعی که برمی اوضع علمی استوار تکیه میکنند، تبدیل شوند. در چنین حالتی البته امکان طرح این یا آن شکل وحدت سازمانی نیز از بین نخواهد رفت. این وحدتها به نزدیکی آنها کمک میکند و در بعضی موارد، متحد شدن که ویژه هم «پدران» و هم «فرزندان» میباشد، نیز امکان پذیر است.

از تمام آنچه که گفته شد میتوان درباره خصلت موجی شکل گسترش مارکسیسم - لینینیسم در کشورهای خاور زمین و اقتباس آن از سوی محافل (از لحظ سیاسی) فعال، نتیجه گیری کرد. نخستین «موج» که در سالهای ۳۰ - ۲۰ سر برداشت و حلوادا در سالهای ۶۰ - ۵۰ فرونشست، ممترین پیان خود را در شکل گیری احزاب کمونیست در بسیاری از این کشورها نشان داد. این احزاب از لحظ تئوریک تیرومند اما از نظر تعداد نسبتاً کم بودند. اما این فقط آغاز «رخنه» جدی اندیشه های نوین در زندگی سیاسی - اجتماعی خاور زمین بود. دوین «موج» که از سالهای ۲۰ - ۱۰ خود را نشان میدهد، با گسترش مارکسیسم - لینینیسم «در عرض» مشخص نمیشود. این امر ناگزیر، اضافه کردن انواع نظریه های غیر علمی و حتی اوهام را در آن (و درنتیجه این)

استراتژی و تاکتیک احزاب مارکسیست - لینینیست در کشورهای ازبندرسته

در سالهای پس از نابودی سیستم مستعمراتی و کسب استقلال دولتی و خلق حاکمیت ملی از سوی بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا،^(۱) در این کشورها دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی - اقتصادی صورت گرفته است که از اهمیت فراوان برخوردار هستند. مواضع برولتاریا تقویت شده است و این به رشد و عميق آتش اقلابهای آزادیبخش ملی یاری می‌رساند. احزاب کمونیست کشورهای آسیائی و آفریقائی که بخشی از جنبش کمونیستی جهان محسوب می‌شوند، در تربیت ایدئولوژیک - سیاسی طبقه کارگر (که از لحاظ اکمی و کیفی رشد کرد است) و تمام رحمتکشان در کشورهای ازبندرسته نقش عظیمی ایفا می‌کنند. پروسه نابودی بیراث استعماری در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی، مبارزه به خاطر کسب استقلال اقتصادی، بخاطر تحکیم حق حاکمیت دولتی و کاربست سیاست خارجی استقلال، باشرکت هرچه فعالتر توده‌های مردم، انجام پیکرید و این مهمترین شرط، تاثیر خود را بر تمام روند انقلابهای آزادیبخش ملی بر جای می‌گذارد. این انقلابها از چارچوب انقلابهای بورژوا - دموکراتیک معمولی فراتر می‌روند. این انقلابها با آزاد سازی نیروی نهفته عظیم طبقه کارگر، نابودی نه تنها ستم ملی بلکه ستم اجتماعی را نیز امکان پذیر می‌سازد و انقلابهای طرازنوینی به شمار می‌آیند که در شرایط معین توانایی راه گشائی به سوسیالیسم دارند.

تنها آن مارکسیسم - لینینیسمی که خلاقانه از سوی کمونیستها درک شده و بسط داده شده است، امکان میدهد تا رابطه بین انقلابهای آزادیبخش ملی و سوسیالیستی و محتوا پروسه‌های فراورشی یکی به دیگری، بدرستی درک شود. عمل (پراتیک) رشد انقلابهای آزادیبخش ملی در شرایط معاصر، ساخته‌های ثوریسمی‌های بورژوازی و رویزروینیستها را مبنی بر اینکه گویا مارکسیسم - لینینیسم در شرایط کشورهای آسیا و آفریقا غیر قابل کاربرد است را قاطعانه رد نیکند. آموزش علمی مارکسیستی - لینینیستی، پروسه‌ها انقلابی در مستعمرات پیشین را توضیح میدهد و ارزیابی صحیح از آنهارا ممکن می‌سازد. این آموزش از راه تعمیم عمل (پراتیک) و رشد اجتماعی در مناطق قبل از قطب مانده، در بسیاری موارد غنی‌تر می‌شود و رشد می‌کند، احزاب کمونیست در کشورهای ازبندرسته در شرایط دشوار، غالب در وضع غیر علنی

- ۱۳ - همانجا، ۱۹۷۸ - ۱۹۷۷، ص. ۴۳.
- ۱۴ - همانجا، ص. ۵۰ - ۴۹.
- ۱۵ - همانجا، ص. ۵۵.
- ۱۶ - همانجا.
- ۱۷ - «مسائل صلح و سوسیالیسم» ۱۹۸۱، شماره ۱۱، ص. ۲۲.
- ۱۸ - برای توضیح بیشتر نگاه کنید به کتاب آ. ب. ورزنيکف: «سقوط رژیم شاه. مسکو سال ۱۹۸۲».
- ۱۹ - نگاه کنید به «کمونیست» سال ۱۹۸۰، شماره ۵. «مسائل صلح و سوسیالیسم»، ۱۹۸۰، شماره ۴: ۱۹۸۱، شماره ۷، شماره ۱۱: ۱۹۸۲، ۱۹۷۹.
- ۲۰ - «مردم» ۲۰، ۲۲، ۲۵ (دسامبر) ۱۹۸۰.
- ۲۱ - «کیهان» ۱۴ (فوریه) ۱۹۷۹.
- ۲۲ - «اطلاعات» ۱۷ (سپتامبر) ۱۹۷۹.
- ۲۳ - «جمهوری اسلامی» ۵ (آوریل) ۱۹۸۰.
- ۲۴ - «براؤدا» ۲ (دسامبر) ۱۹۸۳.
- ۲۵ - «آفریقای کمونیست» شماره ۹۵، ۱۹۸۳، ص. ۵۶ (به انگلیسی).

مقاله منتشره در مجله «طبقه کارگر و جهان معاصر» شماره ۲ - سال ۱۹۸۴ چاپ مسکو

سخن از فعالیت بفرنج سیاسی در میان است که به اصولیت در عین حال به نژمش مفرور، نیاز دارد.

کاربرد خلاصه اصول استراتژی و تاکتیکی مارکسیستی - لینینیستی از سوی احزاب کمونیست کشورهای آسیا و آفریقا بویزه با درنظر گرفتن راههای مبتدا و بفرنج رشد آنها، در حال حاضر برای سونوشت روند انقلابی در این مناطق اهمیت پراتیک فراوان دارد. هنگام ارزیابی استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست در کشورهای از بندرسته، باید توجه داشت که آنها، در شرایط متفاوتی فعالیت میکنند، این تفاوت به سطح رشد اجتماعی - اقتصادی، درجه استقلال دولتی و اقتصادی آن کشور، سطح بیشتر سیاسی، تجربه انقلابی و تشکل طبقه کارگر، آگاهی اجتماعی و فرهنگ سیاسی رحمتکشان، درجه نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و مارکسیستی - لینینیستی در توده‌ها و دیگر ویژگی‌های تاریخی و ملی بستگی دارد. و. ای. لینین می‌گفت: «...انقلاب در کشورهای کوچاکون به اشکال متفاوت و با آهنگ‌های متفاوت رشد میکند (و غیر از این نمیتواند باشد)». (۴)

هر کشور در حال رشد، در عمل، با صفات ویژه خود از کشور دیگر متمایز می‌شود. ولی تمام کشورهای از بندرسته را میتوان بطور مشروط به چهار گروه دولتی‌های از لحاظ ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی - اقتصادی خود به یکدیگر شیوه‌اند، تقسیم کرد. احزاب کمونیستی که در این کشورها فعالیت میکنند، هنگام تعیین اهداف تاکتیکی و استراتژیک خود، این ویژگی‌های را در نظر میگیرند.

احزاب کمونیست دولتهای گروه اول در کشورهایی چون اردن، عربستان سعودی، نیپال و برخی دولتهای آفریقائی گرسیزی فعالیت میکنند و استگی سیاسی و اقتصادی به امپریالیسم، سطع نسبتاً پائین رشد روابط سایه‌داری، بقایای چشمگیر فنودالی، نفوذ عمیق منصب و انگاشت‌های عقب‌مانده و جدائی مشخص از روند انقلاب جهانی و اشکال نوین زندگی اجتماعی، مشخصه این کشورهاست. در این کشورها قطب بنده نیروهای اجتماعی هنوز خصلت بر جسته‌ای ندارد و منافع اقتشار اجتماعی - طبقاتی گوچاکون، بطوری که عمل (پراتیک) نشان میدهد، بر بسیاری از وظایف عام مبارزه برتری دارند. به بیان دیگر در این کشورها باید حجم بزرگ وظایف ضد فنودالی و ضد امپریالیستی را به عنوان پیش شرط رشد آلتی جنبش آزادیبخش ملی حل کرد.

نیروهای اجتماعی انقلابی که قادر باشند بدخاطر پیشرفت اجتماعی و به خاطر بازاری جامعه برینیان اصول سوسیالیستی، مبارزه اثربخش انجام دهند، هنوز شکل نگرفته‌اند. احزاب کمونیست بر این باورند که در مرحله تاریخی پیشکفته، در این کشورها وظایف ملی بر دیگر وظایف برتری دارند و بلون مبارزه پیکر با ارتتعاج که مانع اصلی رشد جنبش آزادیبخش ملی و انجام اصلاحات دموکراتیک وسیع از جمله دادن حق موجودیت علنی به احزاب کمونیست است، نمیتوان این وظایف را حل کرد. در نخستین گام، سخن از اجرای، سخن از اجرای، اهداف ضد فنودالی و ضد امپریالیستی مبارزه در میان

و ثیمه مخفی فعالیت میکنند. آنها به حل وظایف سیاسی و تاکتیکی میبردازند که نقش طبقه کاگر در پروسه انقلابی و در نتیجه وحدت صفوی آن را تحکیم بخشد و پرولتاریا به نیروی سیاسی مهم و سبیل به نیروی رهبری کننده تبدیل کند. ولی باید پاره‌ای از دشواری‌های را که این احزاب با آن دست به گربیان هستند در نظر گرفت. در اکثر کشورهای آسیا و آفریقا پرولتاریا هنوز از نظر تعداد کم و سازمان نیافرته است و در عمل در موسسات نسبیت کوچک کار میکند. اشکال و اپس مانده آگاهی توده‌ای هنوز نیرومندند (منذهب و بقایای اندیشه‌های عقب مانده... نقش مهمی ایفا میکنند). در گیرهای ملی و قومی همچنان باقی است. اوضاع سیاسی داخلی موجود در برخی از کشورهای از بندرسته، فعالیت احزاب مارکسیست - لینینیست را دشوار میسازد. مسلماً، در چهارچوب یک مقاله نمیتوان تمام مسائل مربوط به فعالیت کمونیستهای کشورهای آسیا و آفریقا را مورد بررسی قرار داد. نگارنده تنها آن مسائل را که در طرح‌ها و برنامه‌های آموزشی مدارس حزبی (برای مدارس کمونیسم علمی) ذکر شده است، بررسی میکند.

در حال حاضر ۲۴ حزب مارکسیست - لینینیست در کشورهای غیر سوسیالیستی آسیا و ۱۰ حزب مارکسیست - لینینیست در آمریقا وجود دارد. احزاب کمونیست کشورهای آسیا و آفریقا در فعالیت عملی خود از آموزش مارکسیستی - لینینیستی که اساس استراتژی و تاکتیک تمام جنبش کمونیستی جهانی قرار دارد، پیروی میکنند. احزاب کمونیست کشورهای از بندرسته ضمن تعیین استراتژی سیاسی خود و مشی کلی مبارزه «سیاسی و دیگر مبارزات در طول یک دوران تاریخی، به خواست لینینی کاپرد اصول عام تموری انقلابی، بطوری که، بدرستی این اصول را تغیر دهد و از جمله، منطبق با نقوتاهمای ملی - دولتی آنهارا بدرستی سازکار کند و بکاربرد» (۲) تکیه میکنند. احزاب کمونیست کشورهای از بندرسته هنگام به اجرا در آوردن مشی استراتژیک خود میکوشند تا آنچاکه ممکن است ویژگی‌های تاریخی و ملی کشورهای خود، موضع نیروهای طبقاتی، تجربه عمل انقلابی را که انلوخته‌اند و اوضاع بین‌المللی را در نظر بگیرند، میکوشند مبارزه در راه سوسیالیسم را با مبارزه در راه دموکراسی و نیازهای روزانه رحمتکشان توان کنند و از اصول عام انتربنیاسیونالیسم بزوئتری پیروی کنند. تاکتیک سیاسی این احزاب که بخشی از استراتژی آنهاست، در راستای گره گشائی وظایف سیاسی نزدیک این استراتژی است. تعیین این وظایف، قبل از هرچیز، ارزیابی دقیق اوضاع داخلی را ایجاب میکند. و. ای. لینین با اشاره به این که کمونیستها باید بر تمام اشکال فعالیت سیاسی چیزگی داشته باشند، به این توجه میکرد که «...دگرگونی‌ها در موقعیت دیگر طبقات، شکلی از فعالیت را بوجود می‌آورده که ما در آن بویزه ضعیف هستیم» (۳) و ممکن است دچار شکست شویم.

۴۸

به سطح نسبتاً بالای رشد اجتماعی - اقتصادی دست یافته بودند و این رشد در سالهای استقلال بیشتر شده است.

اوپرای سیاسی داخلی در کشورهای این گروه معمولاً با بفرنجی بسیار، مبارزه شدید طبقاتی، شدت کبری اختلافات پیرامون مسئله راه رشد آینده، قابل تمیز است. در نتیجه، دکرباره گروه‌بندی نیروهای محركه صورت می‌گیرد و اختلافات سیاسی ملی گسترده از هم می‌باشدند. دلیل عدمه این روند انتخاب‌نایاندیز، عبارت از این است که توده‌های مردم از نظر حیاتی به‌زیان اتفاقات آزادی بخش ملی و کذار به مرحله اجتماعی نوین دلستگی دارند. بر عکس، بورژوازی ملی و برخی فشرهای دیگر که خود را به آن می‌چسبانند، از ژرفش آینده اتفاقات و بنیادی شدن (رادیکالیزه شدن) شعارهای آن وحشت دارند احزاب کمونیست کشورهایی که بورژوازی ملی در آنها دارای سازمانیای سیاسی نیرومند است و از نفوذ چشمگیر سیاسی و ایدئولوژیک خود در بین قشرهای کونانگ مردم استفاده می‌کند، در فعالیت سیاسی خود پاره‌ای عوامل اجتماعی واقعی را در نظر می‌گیرند.

نخست: دست‌یابی بورژوازی ملی به حکومت در اکثر دولتها رئیسمهای آزاد شده از استعمار، حاکی از نه تنها نیروی سازمان سیاسی او، بلکه همچنین نفوذ فراوان ایدئولوژی بورژوازی است.

در برخی از کشورها، این حکومت از لحاظ اقتصادی و سیاسی نیرومند است و نفوذ بسیار چشمگیر سیاسی و ایدئولوژیک در بین قشرهای کونانگ مردم دارد. این ایدئولوژی ریشه‌های ژرفی در خاک دوانده و در بنیان خود به انگاشتهای واپس مانده و مندمی اثکا دارد. از بین این نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک در بین توده‌های وسیع زحمتکشان، کار سیاسی و سازمانی فراوانی از کمونیستها طلب می‌کند.

دوم: اینکه طبقه سرمایه‌داران در کشورهای ازین‌درسته از لحاظ سیاسی و طبقاتی، پل‌طبقه واحد و همکون اجتماعی نیست. در چهارچوب این‌طبقه روندهای اجتماعی سیاسی ژرف با خصلت گیر از مرکز صورت می‌گیرد. گاه نظراتی پیش‌کشیده می‌شود مبنی بر اینکه بورژوازی ملی اکنون دیگر امکانات انقلابی خود را از دست داده است و در بحران بازگشت نایاندیزی بسیار و در کل بعنوان نیروی ضد ملی عمل می‌کند. دارای عمل (پراتیک) سیاسی نیستند. دولتها بورژوازی ملی، تحت فشار توده‌ها و تاثیر سوسیالیسم واقعی، اصلاحاتی انجام میدهند که اگر چه از چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری گامی فراتر نمی‌گذارند. ولی خصلت مترقبی دارند. این تحولات سیاسی و اجتماعی - اقتصادی مترقبی که دولتها بورژوازی ملی انجام میدهند، از پشتیبانی احزاب کمونیست برخوردار می‌شوند.

هنگام تعین مواضع سیاسی بورژوازی ملی معیار اصلی عبارتست از رابطه آن نسبت به امپریالیسم و نسبت به مبارزه در راه استقلال اقتصادی. به عبارت دیگر آن

است. این مبارزه در اساس خود انجام تحولات دمکراتیک دامن گستران، تامین مشتبه سیاست خارجی مستقل و بازار کانی خارجی مستقل را قرار داده است.

از این‌رو در این کشورها، آن گونه که تجربه نشان می‌دهد، کار آمدترین شکل سازمانیابی نیروهای سیاسی عبارت است از برپایی و پرتوان ساختن همه جانبه ائتلاف وسیع ملی و ضد امپریالیستی. طبقات و گروه‌های اجتماعی که متعاقب آنها در مرحله تاریخی فوق، عملتاً با مبارزه بر ضد ارتقاب داخلی، بر ضد سنتگیری امپریالیستی و بخاطر دست‌یابی به حق فرمانروایی دولتی واقعی، همسویی دارد، در این ائتلاف وارد می‌شوند.

مسئله ترکیب اجتماعی ائتلاف دموکراتیک بسیار پیچیده است. طبقه کارگر در مبارزه بر ضد ارتقاب نه تنها بانیروهایی که در اجرای آماجهای عام دمکراتیک ذینفع‌اند، بلکه حتی با نیروهایی که تا آخر بر سر این آماجهای ذینفع نیستند، از جمله با نیروهایی که، بطور بالقوه می‌توانند بعدها در رده دشمنان او آرایش یابند، متحد می‌شوند. این ائتلاف می‌تواند طبقه کارگر، هفقاتان، بورژوازی متوسط و کوچک شهری، روشنفکران، داشجویان بخش مترقب افسران و روحانیت، جنبشیان بخش ملی کونانگ، عناصر میهن پرست فتووال - سلطنت طلب و قومی - قبیله‌ای را دربرگیرد. این جبهه میتواند شکل سازمان داده شده باشد و همچنین میتواند فهرست نیروهای اجتماعی باشد که مبارزه مشترک آنها را بخاطر اهداف عام ملی تامین می‌کنند.

احزاب کمونیست بی‌آنکه فعلاً به این مسئله بپردازند که شرکت کنندگان در جبهه واحد ملی پس از تحولات سیاسی و اجتماعی ممکن، کدام راه را در پیش خواهند گرفت، در راه برپایی تلاش می‌ورزند. این احزاب می‌کوشند تا تنها، ناگزیری گروه‌بندیهای مجلد نیروهای سیاسی اجتماعی و روشهای اجتناب نایاندیزهای آینده آنها را پیش‌بینی کنند. گروه دوم کشورها شامل دولتها یعنی چون بنکلادش، پاکستان، تونس، مراکش و دولتیابی می‌شوند که در آنها اگر چه بازماندهای چشمگیر فتووالی هنوز وجود دارد، اما آنهنگ رشد سرمایه‌داری و شکل کیری طبقات تقویت می‌شوند. در این کشورها که بخشی از آنها در چنگ چیاولکر رئیسمهای نظامی هستند، احزاب کمونیست که در شرایط دشواری فعالیت می‌کنند، در راه وحدت دمکراتیک بر ضد ارتقاب داخلی و فشار امپریالیسم و نه در راه متعاقب حیاتی زحمتکشان مبارزه می‌کنند در اینجا، جوانب ضد فتووالی جنبشیان دمکراتیک نسبت به کشورهای گروه اول، خود را کمتر نشان می‌دهد و از این‌رو دلیل وحدت دمکراتیک ابعاد چندان گسترده‌ای ندارد.

احزاب کمونیست کشورهای گروه سوم به آن دولتها بیان می‌گردد که سرمایه‌داری در آنها نسبتاً رشد کرده و شکل بندی طبقات مدنی است در آنها رویداده است. از جمله این کشورها عبارتند از: هند، سریلانکا، ترکیه، فیلیپین، نیجریه، مصر و ... در این کشورها بورژوازی ملی که مواضع اقتصادی خود را استوار می‌کند از نظر سیاسی طبقه حاکم بحساب می‌آید. بسیاری از آنها تا قبل از دستیابی به استقلال دولتی

میله‌دهد. این تجربه، امکان واقعی گسترش شکل‌های اثربخش فعالیت سیاسی طبقه کارگر در کشورهای از بیندرسته، گسترش راهها و شیوه‌های نوین در آیینه مبارزه در راه دمکراتی و مبارزه در راه سوسیالیسم را نشان میدهد. در همان حال تجربه تاکتیک ائتلاف احزاب کمونیست هند و سریلانکا حاکمی از دشواریهای بسیاری است که هنگام کاربست سیاست ائتلاف، سریر می‌دارند. همین تجربه حاکمی از خطر گروه‌بندی مجدد ائتلاف احزاب کمونیست هند و سریلانکا حاکمی از دشواریهای بسیاری است که هنگام نیروها در رده‌های بورژوازی ملی نیز بیانگر ضرورت در پیش گرفتن تاکتیک سیاسی دارای نرمش از سوی حزب کمونیست است.

در تمام سه گروه کشورهای نامبرده، انقلاب‌های آزادیبخش ملی اگر چه به دستیابی به این یا آن درجه استقلال دولتی بیانجامد، اما هنوز وظایف دمکراتیک با ژرفای متفاوت را حل می‌کنند. بر این بنیان، اکنون، بررسی تئوریک و سیاسی مستله جبهه واحد ملی در کشورهای از بیندرسته در دوران معاصر، برای احزاب کمونیست اهمیت بسیاری کسب می‌کند.

ضرورت تاریخی شکل‌گیری چنین جبهه‌هایی بطورعمده برخاسته از دو دلیل است: نخست بدلیل رویش تدریجی پایه‌های مادی مرحله نوین روند انقلابی و دوم بدلیل ناتوانی حتی یک حزب، از جمله حزب کمونیست، برای حل وظایفی که کل روند رشد عینی جنبش آزادیبخش ملی بیش کشیده است، آنهم تنها از طریق نیروی خود. درباره آنچه که به احزاب کمونیست مربوط می‌شود، باید گفت که این احزاب تلاش می‌کنند برپایه تحلیل دقیق مواضع قشرهای سیاسی گوناگون جامعه، برای کشور خود راهها و شکل‌های خودت عمل با دیگر نیروها، حزب‌ها و سازمانهای دمکراتیک را بیابند.

احزاب کمونیست هنگام تعیین استراتژی جبهه‌ها و اتحادها، قبل از هرچیز، موقعیت طبقات اجتماعی و منافع عینی آنها را در نظر می‌گیرند. موقعیت اقتصادی برخی طبقات در کشورهای از بیندرسته تا درجه زیادی یکسان است، اما استراتژی کمونیستی اتحادها همیشه یکی نیست. مثلاً در کشورهای با رژیمهای ارتقایی، برای کمونیستها مستله ایجاد جبهه به نحو دیگری مطرح است تا در کشورهایی که در آنها رژیمهای بورژوا – دمکراتیک در حاکمیت هستند، در یک مورد جبهه علیه رژیم موجود است در مورد دیگر از جبهه برای ذرفش روندهای دمکراتیک بفره جویی می‌گردد.

وجود نیروهای سیاسی در چهارچوب جبهه میتوانند بازتاب منافع قشرهای اجتماعی گوناگونی باشند و بنابراین چنین جبهه‌ای از همان آغاز، از نظر ایدئولوژیک و سیاسی یک پیکره ناهمکون به نظر می‌آید. تضادهای اجتماعی نهفته در آن معمولاً در مرحله دیرتر انقلاب یعنی زمانی که بناهه ضرورت تاریخی دگر باره گروه بدنی نیروهای طبقاتی بوجود می‌آید و ترکیب جبهه میتواند تغییر کند، آشکار می‌شوند. انقلاب به نسبت ذرفش و نیرویابی جواب اجتماعی آن، جبهه متحدهین سیاسی حزب کمونیست را محدودتر و بخشی از آن را ناگزیر در مرحله‌ای از صحنه بیرون می‌راند.

بعض از بورژوازی را میتوان ملی نامید که در مبارزه علیه غارت امپریالیستی ذینفع است و برای رشد اقتصادی و سیاسی مستقل کشور خود تلاش می‌ورزد و بدین خاطر توانایی آنرا دارد که در حل برخی وظایف عام ملی شرکت جوید. رابطه پرولتاریا و بورژوازی، یکی از مسائل مبرم تاکتیک پیشاهمگ آن یعنی حرب مارکسیست – لینینیست است. کمونیستها براین عقیده اند که آنها در مبارزه در راه تحکیم استقلال، متحدهین سیاسی فراوانی دارند که بدون دست اتحاد دادن به آنها نمیتوان به پیروزی دست یافت. تا آن هنگام که قشرهای پرشمار بورژوازی ملی در حل این وظیفه میتوانند ذینفع باشند، کمونیستها ضمن حفظ استقلال گارگر و حزب آن، با آن دست همکاری می‌دهند.

اگر بیش از این در کشورهای نام برد، پرولتاریا، ضمن پیروزی از اصول تلفیق منافع ملی و طبقاتی، اغلب برای خواسته‌ای اجتماعی از برنامه‌های سیاسی خود پیروی می‌کرد، در مرحله نوین انقلاب، او برنامه ویژه مبارزه خود را متوجه ژرفش انقلاب آزادیبخش ملی و تقویت جواب اجتماعی آن می‌کند.

آمادگی توده‌های مردم برای مبارزه هفتمد و وسیع به خاطر منافع طبقاتی خود و برای درک اهداف دور و نزدیک خود، تناسب قوای جدیدی را بوجود می‌آورد و در همان حال در برابر کمونیستها امکانات سیاسی فراوانی می‌گشاید. سخن در باره کاربست سیاستی است که متوجه ایجاد جبهه واحد باشند. این جبهه بر پایه اتحاد کارگران و هدفانان نشکل می‌گردد و خود این اتحاد بر قشرهای اجتماعی طرفدار مبارزه با امپریالیسم، فتووالیسم و بورژوازی بزرگ تکیه می‌کند، این اتحاد بر انجام تحولات اجتماعی – اقتصادی و سیاسی ژرف به سود زحمتکشان شالوده‌بریزی می‌گردد. در زاده بر پایی چنین جبهه‌ای در روند بالاندگی و ژرفش انقلاب آزادیبخش ملی، ائتلافهای موقت احزاب کمونیست با احزاب بورژوا – دمکراتیک میتوانند بوجود آید. در سالهای اخیر، از برخی از کشورهای از بیندرسته مانند هند و سریلانکا، این عمل (پراتیک) جدید گسترش یافته است. ائتلافهای سیاسی وظایف بسیار را حل می‌کنند، آماجهای جنبش آزادیبخش را استوار می‌کنند، شکل‌های گوناگون اقدامات مشترک را نشان می‌دهند. مواضع مشترک در دوران تبلیغات انتخاباتی و در جهارچوب فعالیت پارلمانی را تعیین می‌کنند و در تشکیل دولت می‌ورزند. تحلیل این شکل‌فعالیت سیاسی، ایجاب می‌کند تا نتیجه‌گیری شود که: تاکتیک تشکیل ائتلافهای سیاسی، علیرغم دشواریهای معین و حتی فراوان، به عنوان یکی از شکل‌های موثر عملی شدن هیئت‌های استراتژیک کمونیستها برای برقراری اتحادهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک کشته‌دهد. از بوته آزمایش موفق برآمده است.

تجربه فعالیت دولتی حزب کمونیست هند در ایالت کرال و حزب کمونیست سریلانکا در دولت ملی، امکان اصولی نه تنها رشد مسالمت‌آمیز انقلاب، بلکه جذب وسیع‌ترین گروه‌های مردم از جمله گروه‌های مترقبی بورژوازی ملی را به انقلاب، نشان

گروه چهارم کشورها، شامل دولتها دارای سمتگیری سوسیالیستی هستند. در این کشورها دمکراسی انقلابی که خط مشی پیشرفت اجتماعی را اعلام کرده است، قدرترا در دست دارد. طبیعی است که احزاب کمونیست در فعالیت پراتیک و تئوریک خود، اهمیت این روند از لحاظ تاریخی مهم را که پسرونشت نزدیک سوسیالیسم در کشورهای از بندرسته رابطه مستقیم دارد، در نظر میگیرند. جائی که آنها هستند، جنبش کمونیستی جهانی و جامعه کشورهای سوسیالیستی هست. بعضی جوانب این روند را بطور مختصر توضیح میدهیم.

در اکثریت مطلق کشورهای از بندرسته هنوز شرایط مادی و سیاسی ضرور برای گذار بلاواسطه آنها به سوسیالیسم وجود ندارد. مسلماً در اکثر موارد میتواند سخن از اشکال انتقالی روابط اجتماعی در میان باشد.

محتوای اصلی مشی سمتگیری سوسیالیستی کشورهای از بندرسته که در مرحله ملی دمکراتیک انقلاب قرار دارند، عبارتست از: تابودی مناسبات ما قبل سرمایه‌داری و محلود کردن مناسبات سرمایه‌داری به شیوه انقلابی، ایجاد ادارات نوینی که بیانگر منافع رحمتکشان باشد و در همان حال برپایی شرایط ضرور برای گذار به مناسبات اجتماعی سوسیالیستی.

با بفرجوبی از برخی قانونمندی‌های مشی سمتگیری سوسیالیستی در دوران معاصر (که اکنون مشخص شده‌اند) میتوان در باره مراحل گوناگون حرکت کشورهای از بندرسته در این راه در باره نقش گوناگون دمکراسی انقلابی در پیشرفت اجتماعی این دولتها سخن گفت. این پدیده اجتماعی متضاد و زنده را نمیتوان در چهارچوب طبقه بنده تیپولوژی جزوی شده و در نهایت در همان مرحله آغازین آن بروز جای داد. تحولات در این راه نیز این پیشرفت اجتماعی نایابی‌دار است و تحت تاثیر عوامل مختلف تغییر میکند. دوم: تیپولوژی را نایاب برپایه ویژگی‌های یکسان بلکه با در نظر گرفتن عوامل اجتماعی و سیاسی اصلی یعنی برپایه انجام دور معین رشد اجتماعی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی قرار داد. در این صورت دلایل نسبتاً جدی برای تیپولوژی علمی بوجود می‌آید. بر پایه این نظرات میتوان در باره وجود دو گروه دولتها دارای سمتگیری سوسیالیستی سخن گفت. گروه اول دربر گیرنده کشورهایی مانند: آنگولا،

موزامبیک، جمهوری دمکراتیک یمن، ایتالی سوسیالیستی هستند. در این کشورها انقلاب در مرحله ملی - دمکراتیک قرار دارد و امکانات ایجاد شالوده‌ای جامعه سوسیالیستی گرد می‌آید. در این کشورها دمکراسی انقلابی در درجه اول، مناسبات اجتماعی را جای میدهد و انگیزه‌های رشد اجتماعی را نه در عوامل ملی، بلکه پیش از همه در عوامل طبقاتی می‌جویند. در همان حال دمکراسی انقلاب فراتر از چهار دیواری آگاهی طبقاتی خود پا می‌نهد. همانگونه که ب. ن. پاناما ریف در سخنرانی خود به مناسبت ۱۶۵ - مین زادروز ک. مارکس یادآور شد، این کشورها در مسیر انقلابی در زاستای سوسیالیستی گام بر میدارند. (۵)

در جریان بالندگی و ژرفش آینده تحولات اجتماعی - انقلابی در این کشورها، روند مهم تحکیم احزاب پیشاپنگ رحمتکشان، درک مارکسیسم - لینینیسم به مثابه آموزش کامل پرولتاریا از سوی آنها، نیرویابی سازمانی و ایدئولوژیک آنها بر پایه این آموزش صورت میگیرد. چراکه فقط احزابی به آموزش مارکسیسم - لینینیسم اتکاء میکنند، قادرند فراورده اనقلابی - دمکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی رهبری کنند. در اینجا باید به دو ویژگی مهم که به این کشورها مربوط می‌شود اشاره کرد: نخست تحولات سیاسی و اجتماعی - اقتصادی ساختاری که در این کشورها انجام میگیرد. علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری ملی متوجه است و از لحاظ عینی تمام دشمنان سیاسی این مشی را در یک بلوک نسبتاً نیرومند متخد میکنند. آنها در مبارزه برضد این مشی از واپس ماندگی سیاسی توده‌ها و نیروها فراوان پس‌مانده‌های سنتی رنگارنگ موجود در محیط آنها بهره‌برداری میکنند و به حمایت علنی نیروهای امپریالیستی خارجی اتکاء دارند. مشخصاً این عامل در بنیان مبارزه طبقاتی رشد یابنده در این دولتها (که کاهی اشکال حاد به خود میگیرد) نایابی‌داری سیاسی معینی برای مرحله رشد بدست آمده، فراهم می‌آورد. دوم: گروه کشورهای نامبرده، آماج اصلی امپریالیسم هستند. امپریالیسم در اتحاد آشکار با نیروهای و اپسکرای داخلى عليه این دولتها توطئه‌های سیاسی تدارک می‌بینند. این امر از نیروهای انقلابی این کشورها هشیار فراوان می‌طلبد. دو مین ویژگی مربوط به دیگر دولتها دارای سمتگیری سوسیالیستی (که این گروه از نظر تعداد پرشمارتر هستند). تحولات در این کشورها تا اندازه ژرف نشده است. به رغم اینکه اسناد برنامه‌ای نیروهای انقلابی در این کشورها حرکت به سمت سوسیالیسم را اعلام میکنند، ولی عمل (پراتیک) آنها از نظر درجه گونه‌گونی هلفتمدلی ضدتفودالی، ضدامپریالیستی و ضد سرمایه‌داری و هر یک از آنها از نظر ویژگی‌های کیفی رشد خود، از یکدیگر قابل تفکیک‌اند و نیاز به بررسی مشخص (کنکرت) تاریخی دارند.

اما در تمام کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، صرف نظر از تعلق آنها به یکی از دو گروه تأمینده، ما با یک دسته از نمونه‌های این یا آن شکل فراورده اند. انقلاب آزادیبخش ملی از شکل ابتدایی به عالی، برخورده میکنیم.

نظام نوین نه تنها در حرکت مستقیم، بلکه در کوران چرگی بر دشواری‌های سخت آنهم در بطن شرایط بحرانی که نظام باید بر آنها پیروز گردد، تحکیم می‌شود. سمتگیری سوسیالیستی «یک پدیده سطحی و تصادفی نیست، بلکه در عمق مبارزه آزادیبخش ملی خلقها بوجود می‌آید، بامنطق رشد این مبارزه هستی آن بارور می‌گردد. دو باره و با وجود دشواری‌ها از نوجوانه می‌زند و گاهی دچار شکست موقت می‌شود» (۲) سمتگیری سوسیالیستی به مثابه یکی از اشکال اجتماعی - سیاسی گنرا به سوسیالیسم، با وجود دشواری‌های گوناگون، یک واقعیت تاریخی است. این سمتگیری به عامل مهم رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشورهای آسیا و آفریقا تبدیل شده

که در ماه هسامبر ۱۹۷۸ تشکیل شد، «وجود پاره‌ای پدیده‌های منفی در روابط میان شرکت کنندگان» جبهه‌ها را که به پدایش خطر انشعاع در رده‌های نیروهای میهن برست دور کردن آنها از میازره بر علیه دشمن واقعی می‌انجامد را تصدیق می‌کند.

تجربه حاکمی از مجاز نبودن اصولی مشی سیاسی برای پایمال کردن مقررات انکار ناپذیر دمکراتی و برای حقوقی شرکت کنندگان جبهه دمکراتیک - ملی و اندیشه وحدت عمل نیروهای متفرق است. با وجود مشکلات موجود که همکاری کمونیستها با دمکرات‌های انقلابی در سطح ملی با آنها برخورد می‌کند، خود عمل (پراتیک) اجتماعی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی این شکل اتحاد توده‌ها را ضرور می‌سازد. این شکل اتحاد برای تمام نیروهای سیاسی انقلابی در کشورهایی که سمتگیری سوسیالیستی را بر گزیده‌اند، اهمیت اصولی دارد.

همکاری سیاسی - ایدئولوژیک در حال رشد میان احزاب کمونیست و احزاب انقلابی - دمکرات در عرصه بین المللی، عامل بسیار مهمی بشمار می‌رود. این همکاری نفوذ تئوری سوسیالیستی علمی را بر روند اهای انقلابی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، افزایش میدهد. باعث تقویت گرایش‌های سوسیالیستی در انقلاب‌های آزادیبخش ملی می‌گردد و یکی از پیش شرط‌های مهم فراوائی انقلاب‌های ملی - دمکراتیک در کشورهای آسیا و آفریقا را به انقلاب‌های سوسیالیستی فراهم می‌کند. برای جنبش کمونیستی جهانی و دولتهای سوسیالیستی، مسئله همکاری با کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی عبارتست از بخشی از مسئله تاریخی متحده در مقیاس جهانی، در راه میازره بر ضد امپریالیسم و بخارط صلح، دمکراتی و سوسیالیسم، پشتیبانی انترناشیونالیستی سوسیالیسم جهانی و اثربخش ژرف تجربه تاریخی آن، در دوران معاصر، به مهترین، عامل تاریخی تبدیل شده است که به نیرویابی موضع سیاسی دولتهای دارای سمتگیری سوسیالیستی کمک می‌کند. دولتهای جامعه سوسیالیستی از کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی حمایت همه جانبه اقتصادی، سیاسی، دیبلماتیک و ایدئولوژیک به عمل می‌آورند و در موارد ضرور به نیرومندی‌سازی بنیه دفاعی آنها یاری می‌رسانند. در ضمن بین آنها نوع جدید مناسات برقرار می‌شود، تماسهای سیاسی، مبالغه نظرات در مورد منسائل اصول سیاست جهانی گسترش می‌یابد و مناسبات سیاسی و انتقال مقابله اثربخش شده، تقویت می‌شود.

شتاب و گستره تحولات اجتماعی در جهان معاصر، گوناگونی و غنی شدن پیوسته گنجینه ایدئولوژیک احزاب کمونیست و دیگر نیروهای انقلابی، به تحلیل و تعمیم‌گری موضع نیاز دارد.

در دوران اخیر همکاری احزاب کمونیست کشورهای آسیا و آفریقا وسیعتر شده است و اهمیت این تماسها و گردهمایی‌های مشورتی منطقه‌ای افزایش یافته است. گردهمایی مشاوره احزاب کمونیست کشورهای عربی در آغاز سال ۱۹۷۸ را یادآوری می‌کنیم. در این گردهمایی بیانیه سیاسی ویژه‌ای گذرانده شد که در آن اوضاع و

است و دستاوردهای عظیم نیروهای انقلابی دوران معاصر بحساب می‌آید. کمونیستها تضادهای ویژه دمکراسی انقلابی را درک می‌کنند، به عبارت دیگر، آنها می‌بینند که این پدیده اجتماعی - سیاسی با تمام پیچیدگی جوانب مثبت و منفی ای.

همانطور که وجود دارد، همانطور هم در زندگی واقعی عمل می‌کنند. جنبش کمونیستی جهانی و کشورهای سوسیالیستی بموقع به اهمیت تاریخی سمتگیری سوسیالیستی پی برند و آن را، بدرستی ارزیابی کردن و با پشتیبانی هم‌جانبه از انجام تحولات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی ژرف از سوی دمکراسی انقلابی، در رابطه با این شکل مهم رشد اجتماعی، موضع مستدل و اصولی اتخاذ کردند.

کمونیستها در رابطه با رژیمها و احزاب دمکراسی - انقلابی رشد انقلاب‌های آزادیبخش ملی را تحقق می‌بخشند، سیاست و تاکتیک خود را تعیین می‌کنند.

تحقیق پیکر این مشی، گذار انقلاب آزادیبخش ملی را نخست به مرحله ملی - دمکراتیک و سپس به مناسبات سوسیالیستی زیر رهبری حزب مارکسیست - لئنینیست، تأمین می‌کند. نقش دمکراسی انقلابی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی بطور مشخص ضرورت همکاری سیاسی با کمونیستها را در سطح ملی و بین المللی بوجود می‌آورد. اکنون دیگر تجربه مشخص همکاری کمونیستها و دمکرات‌های در سطح ملی وجود دارد. برای نبوغه میتوان از سوریه نام برد. در سوریه اکنون بیش از ده سال است که «جهه ملی ترقی خواه» بربا شده است. در این جبهه «حزب احیاء سوسیالیستی»، «حزب کمونیست سوریه»، «اتحاد سوسیالیستی عرب»، «سازمان سوسیالیست - بونویستها» و «جبش سوسیالیست‌های عرب» وارد شده‌اند. تشکیل جبهه که مبتکران آن دمکراتیای انقلابی «حزب احیاء سوسیالیستی» و «حزب کمونیست سوریه» بودند، رویداد مهمی در زندگی اجتماعی کشور سوریه بود. «جهه ملی ترقی خواه» یک سند رسمی انتشار داد که در آن ایجاد سوسیالیسم به عنوان عالیترین آماج و پایه سازمانی، همکاری کمونیست‌های سوریه و دمکرات‌های انقلابی اعلام شده است. برپایی «جهه ملی ترقی خواه» و فعالیت عملی آن نشان داد که علیرغم دشواری‌های موجود، زمینه وسیعی برای همکاری سیاسی کمونیست‌های سوریه و دمکرات‌های انقلابی وجود دارد. خالد بکتاش، دبیر کل حزب کمونیست سوریه، با اشاره به این که کار کمونیست‌های سوریه در «جهه ملی ترقی خواه»، یکی از عرصه‌های مهم فعالیت حزب در دوران معاصر است، تاکید کرد که کمونیست‌های سوریه در چهار چوب‌جهه از تمام سازنده حزب بیش‌بیکرانه پشتیبانی می‌کنند. (۷).

در همان حال، بطوری که عمل (پراتیک) نشان می‌دهد، تأمین همکاری سیاسی پایدار میان کمونیست‌ها و دمکرات‌های انقلابی بونیزه در سطح ملی، کار ساده‌ی تیست و حسن تفاهم و آینده‌نگری سیاسی هر دو طرف را طلب می‌کند. در این رابطه یادآور می‌شویم که در بیانیه گردهمایی احزاب کارگر و کمونیستی کشورهای عربی

احوال بین‌المللی و جهان عرب مورد تحلیل عمیق قرار گرفته، و ظایف مشخص (کنکرت) احزاب کمونیست و نیروهای ضد امپریالیست متقدی کشورهای عرب در راه مبارزه با خاطر از بین‌بردن پیامدهای تجاوز اسرائیل، نیرومنسازی استقلال ملی، دمکراسی و پیشرفت اجتماعی و مبارزه بر ضد توطئه‌های نواستمعمری امپریالیسم و ارجاع داخلی، مشخص شده است. در سند وظایف ذیر که در برابر جنبش کارگری و کمونیستی کشورهای عرب خاورزمین قرار دارد، فرمول بیندیشده است: دفاع و گشترش دستاوردهای مترقی، حفظ و پاسداری و نیرومنسازی استقلال ملی، توسعه جبهه‌های میهنپرستو مترقی و تکامل روابط میان شرکت کنندگان در جبهه‌ها با روح همکاری دمکراتیک ثرف، فعال کردن آنها با بکیه بر جنبش توده‌های زحمتکش، پاسخ به پورش اقتصادی انحصارات بین‌المللی و سدکردن راه پیروی اقتصاد ملی از بازار جهانی امپریالیسم، مبارزه با خاطر تحکیم بخش دولتی، توسعه همکاری همه جانبه با دولتهای جامعه سوسیالیستی.

در همان سال ۱۹۸۷ اولین گردهمائی مشاوره برخی احزاب کارگری و کمونیستی آفریقای حاره و جنوبی برپا شد. در این گردهمائی سند برنامه‌ای «بخارط آزادی، استقلال، بازار ملی و پیشرفت اجتماعی آفریقای حاره و جنوبی» به تصویب رسید. در سند پیشگفته، وظایف جدید جنبش کمونیستی در این منطقه فرمول بیندی شده است. بخش بزرگ سند به «بررسی مسائل سمتگیری سوسیالیستی برای آفریقای حاره و جنوبی موضع سیاسی کمونیستها در رابطه با این مشی، اختصاص یافته است، شرکت کنندگان گردهمائی اظهار عقیده کردند که این سند پایه‌ای برای گفتگوی مسائل میرم جنبش کمونیستی در بین تمام احزاب، مبارزین، میهنپرستان، شخصیت‌های ترقی‌خواه، انقلابیون و مارکسیست‌ها به شمار می‌رسد. این هر دو سند برای احزاب کمونیست کشورهای آسیا و آفریقا از اهمیت شایانی برخوردار است.

* * *

اگر اوضاع و احوال معاصر آسیا و آفریقا را از نقطه نظر چشم اندازهای تاریخی و سیاسی، مورد وارسی قرار دهیم، در آنصورت عالیرغم پیجیدگی و متضاد بودن روشهای سیاسی ملی که در این قاره‌ها روی میدهد، نمیتوان از نظر دور داشت که جهان آسیا - آفریقا به دوز آن پیشرفت‌های و تحولات چشمگیر کام گذارده است و فعالیت توده‌های مردم که جنب این رونهای شده‌اند، به مهمترین تخش ارگانیگ سرآپای روند تاریخی در کشورهای آسیا و آفریقا تبدیل شده است. این که پرولتاریا و احزاب کمونیست در حال شکل گیری و رشد آسیا و آفریقا، همواره نقش خود در زندگی اجتماعی نه فقط بر انقلابیان آزادیبخش ملی، بلکه در پاره‌ای موارد مبارزه پر تکابو بخارط، رشد و قدر راه سوسیالیستی را تایید می‌کنند، در حقیقت از نظر تاریخی مهم است.

تمام این عوامل عینی و ذهنی، اوضاع انقلابی نوینی در آسیا و آفریقا بوجود می‌آورند، پیشرفت اجتماعی ژرف‌شونده در کشورهای از بین‌رسته، به مقیاس وسیعی به تغییر چهره تمام جهان کمک می‌کند. اکنون ما نگرندۀ این تحولات پراهمیت هستیم که ضمن بر طرف کردن تضادها و از بین‌بردن موانع موجود، برای خود راه به آینده می‌گشاید. این‌ها همه در شرایط تشدید تجاوز کری امپریالیسم جهانی، پیش از همه ایالات متعدد آمریکا، در مقیاس وسیع از جمله در آسیا و آفریقا، انجام می‌گیرد. سیاست ایالات متعدد آمریکا که می‌کوشد با چنگ افکنن به افزار کمونیسم‌ستیزی و شوروی‌ستیزی دیوانه‌وار سوسیالیسم را در دیده توده‌های وسیع رحمتگران کشورهای از بین‌رسته پیارچ و پی اعتبار جلوه‌دهد. «جنگ‌حلبی» امپریالیسم آمریکا بر علیه سوسیالیسم‌علیه مبارزه بخارط پیشرفت اجتماعی در جنبش آزادیبخش ملی نیز گشترش می‌باید. سیاست امپریالیستی و نو استعماری با لشکرکشی تبلیغاتی سرسام آور علیه احزاب کمونیست آسیا و آفریقا بمنظور پی اعتبار کردن فعالیت این احزاب، تحریف و جعل اندیشه‌های کبیر سوسیالیسم علمی، توان می‌شود. ایالات متعدد آمریکا می‌کوشد از راه جذب برخی از کشورهای آسیائی و آفریقائی به سیاست نظامی‌گرانه خود، حضور نظامی خویش را در منطقه علیه انقلاب‌های آزادیبخش ملی توسعه دهد.

تنها به برخی از واقعیات زمان اخیر اشاره می‌کنیم.

پیش از همه باید یادآوار شد که فشار امپریالیسم آمریکا بر کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی در آسیا و آفریقا افزایش یافته است. این دولتها برای دیگر کشورهای در حال رشد، نمونه زنده راههای موثر پیشرفت اجتماعی به شمار می‌آینند؛ فعال شدن نظامی کوی آمریکا در خاورمیانه بیندیش گسترش یافته است. یک‌روزنامه‌مصرفی مینویسد: «ایالات متعدد آمریکا و متuhan اسرائیلیش تلاش می‌ورزند. بطور مشترک نقشه تامین سرکردگی اسرائیل - آمریکا در منطقه عربی را جامه عمل بیوشانند».

رژیم نژاد پرست پرتوریا به پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم ایالات متعدد آمریکا، توطه و تجاوز علیه آنگولا، موزامبیک، بوستوانا، لسوتو، زامبیا و زیمبابوهرای گسترش می‌دهد و با میهن پرستان نامیبیا و سازمان خلق جنوب باختی. آفریقا (سواپو) که به خاطر آزادی نامیبیا مبارزه می‌کند، رفتار پی رحمانه‌ای دارد. در چاد، مستعمره پیشین فرانسه، امپریالیستها به کمک دست‌نشاندانگان خود آتش اختلاف داخلی را دامن زدند که به چنگ داخلی انجامید. اکنون امپریالیستها از جمله ایالات متعدد آمریکا از راه مداخله مسلح‌جانه از رژیم واپسیه غربی هابره در چنگ او علیه دولت موقت قانونی جبهه ملی که در جمیت حل صلح آمیز و برطرف کردن موانع موجود حرکت می‌کند. عناصر غربی، فعالیت تخریبی علیه کشور دیگر آفریقائی، یعنی اثیوپی را به منظور دشوار کردن پیشرفت این کشور در راه رشد سوسیالیستی، گسترش میدهند. آنها به این منظور از ضد انقلاب داخلی بهره جویی می‌کنند.

جوان را با گشایان آنها به مسابقه تسلیحاتی و آر بین بردن منابع مادی و انسانی عظیم شان (که نیتوانند بمنظور رشد اجتماعی - اقتصادی بکار گرفته شوند). تیره میکند. مبارزه احزاب کمونیست آسیا و آفریقا علیه خطر جنگ جدید. یکی از مهمترین وظایف فعالیت سیاسی را در فعالیت احزاب کمونیست آسیا و آفریقا بین انداره سنگین تر می کند. وحدت چنین کمونیستی در آسیا و آفریقا در راه مبارزه بخاطر صلح و پیشرفت اجتماعی یکی از مهمترین شرایط ژرفش آینده روند انقلاب جهانی بحساب می آید.

خنثی کردن توطئه های امپریالیست های آمریکائی در مرکز توجه احزاب کمونیست کشورهای از بندرسته، قرار دارد. افتشا مقصوبین واقعی تیره شلن اوضاع بین المللی، مشکل کردن توده های وسیع مردم و تمام انسانهای با حسن نیت. علی رغم دیدگاه های سیاسی و مذهبی آنها، همکاری با تمام احزاب و سازمانهایی که به مستولیت حفظ صلح و جلوگیری از فاجعه هسته ای آگاهی دارند، در تمام روند حوادث، بعنوان مهمترین وظیفه تاریخی در برابر کمونیست های آسیا و آفریقا قرار دارد. احزاب کمونیست دولت های ملی جوان، خلق ها و کشورهای شرکت کننده در چنین علم تعلیم فرامیخواهند تا مبارزه علیه توطئه های غیر انسانی آغاز کرآن امپریالیستی جنگ را گسترش دهند. آنها از چنین های توده ای بخاطر صلح و خلع سلاح که در اروپا و ایالات متحده آمریکا دامن کستره است، کاملا پشتیبانی میکنند و وظیفه خود را در این می بینند که خطر واقعی چنگ و پیامدهای هلاکتیار احتمالی آنرا به خلق های خود نشان دهند.

در شرایط شدت گیری تجاوز کری ارجاع امپریالیستی، سلاح آزموده شده طبقه کارکر، یعنی انتراتسیونالیسم پرولتاری و تحکیم وحدت و همکاری در مبارزه علیه خطر جنگ، اهمیت درجه اول کسب میکند. کمونیستها از مستولیت ویژه سرنوشت صلح به خوبی آگاهی دارند و به همین دلیل احزاب کمونیست کشورهای از بندرسته مساعی خود را در این جهت، ضمن بیوند آنها با مساعی کل چنیش کار گر و کمونیستی جهان، افزایش میدهند.

در این شرایط، احزاب کمونیست کشورهای آسیا - آفریقا، چنیش بخاطر دست یابی به وحدت ضد امپریالیستی - این سلاح مم در مبارزه بر علیه فشار و اقدامات تجاوزی امپریالیسم و بخاطر پیشرفت اجتماعی را تقویت میکنند. سخن قبل از هرچیز، از تحکیم وحدت ضد امپریالیستی، و در چهار جوب هریک از کشورهای از بندرسته، در چهار جوب های منطقه ای، در میان است.

احزاب مارکسیست - لنینیست، تجاوز کری فراینده و ذر صحن خطرناک امپریالیسم آمریکا به مقیاس عظیم، از جمله در عرصه انقلاب های آزادیبخش ملی را قاطلطانه افشاء کرده و گار بخاطر وحدت توده های خلق و قشر های کوناگون مردم برپایه ضد امپریالیستی وسیع را افزایش میدهند. در این رابطه باید فعالیت احزاب کمونیست

ایالات متحده آمریکا در تلاش برای برقراری تسلط خود در اقیانوس هند، ارسال جنگ افزار به پاکستان را افزایش میدهد و میکوشد از این طریق بر هند که در سیاست خارجی اش هشی ضد امپریالیستی دارد، فشار وارد آورد. جنگ اعلام نشده علیه افغانستان دمکراتیک، نه تنها قطع نشده، بلکه تشدید شده است. ایالات متحده آمریکا به گسترش در گیری ایران و عراق کمک میکند، و حتی یک حقیقت کمک به تایلند را، برای مبارزه سیاسی و نظامی او علیه کامپوجیان خلقی به منظور بوجود آوردن فضای عدم ثبات در اوضاع هند و چین، قطع نمیکند. محاکمات توطه آمیز در تهران برای اعضای حزب توده ایران و کمیته مرکزی این حزب تحت فشار محافل معین آمریکائی انجام شد. در اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران گفته میشود که محافل حاکمه کشور به منظور نزدیکی با امپریالیسم امریکا به ماجرای جوئی سیاسی سنت زده اند که در تاریخ معاصر ایران بی سابقه است.^(۸) فهرست این موارد کامل نخواهد بود. اگر، واقعیت ایجاد به اصطلاح «فرماندهی مرکزی» (ستنکوم) توسط ایالات متحده را به آنها اضافه نکنیم، این فرماندهی در جوهر منافق ایالات متحده آمریکا، ۱۹ کشور از مصر در پا خود تا پاکستان در خاور و گنیا در جنوب را دربر میگیرد و نیز کشورهای حوزه خلیج فارس، عراق، ایران، سومالی و افغانستان در محدوده این فرماندهی جای دارند. امپریالیسم جهانی در کستره سیاست و ایدئولوژی اقدامات توطه آمریکا را به منظور ایجاد شکاف در چنیش غیر متعهد های آزادیبخش ملی در آسیا و آفریقا را کشش میدهد و میکوشد برایه ایجاد و تشدید مضنووعی تضادها در سازمانهای ملی، بین خلقی، قاره ای و جهانی کشورهای در حال رشد، آنها پراکنده سازد. نمیتوان گفت که تمام این تلاش ها در تمام موارد بین نتیجه میماند.

در آغاز سالهای ۸۰ بفرنجی رشد جهانی، باعث شد شدید مبارزه ایدئولوژیک - سیاست شده است در کانون این مبارزه، مسائل ریشه ای دوران معاصر، یعنی مسائل صلح و جنگ، همزیستی مسالمت آمیز دو سیستم اجتماعی و بازگشت به تشنج زدایی بین المللی قرار دارد. در دوران معاصر، هنگامی که محاکم تجاوز کر امپریالیسم، قبل از همه ایالات متحده آمریکا، جهان را با چنگ هسته ای تهدید میکنند، مستولیت احزاب خلقی خود برای حفظ صلح جهانی بی اندازه افزایش یافته است.

در دوران ما، امکان پیشرفت اجتماعی - اقتصادی دولت های بیرون از این شرایط حفظ صلح است. تجربه تاریخی نشان میدهد که چنیش آزادیبخش ملی در شرایط همزیستی مسالمت آمیز و تشنج زدایی بین المللی به بزرگترین کامیابی های خود دست یافته است. بر عکس، افزایش تشنج جهانی به تقویت دخالت امپریالیستی در زندگی داخلی دولت های از بندرسته و به سرکوب گرایش های آنها برای آزادی و پیشرفت می انجامد. سیاست نظامی گرانه دولت های امپریالیستی، وابستگی اقتصادی و نظامی - سیاسی کشورهای از بندرسته به امپریالیسم را افزایش میدهد. روابط بین دولت های

خود زندگی از احزاب کمونیست، بررسی خلافانه مسائل توزیعی ذوران معاصر و برخوردهای نوین به تمام مسائل جنبش پرولتاری را می طلبد. از سوی دیگر انبوهه پژوهش و ظایف دموکراتیک و ملی عام در رابطه با کنترل مبارزه برعلیه امپریالیسم، خطر جنگ حرب ارتقی - هسته ای و بخار مسلح، بیانگر ضرورت تقویت کار کمونیستها در میان قشرهای وسیع سراسر کشور است. احزاب کمونیست کشورهای آسیا و آفریقا، پیش کشیدن شعارهای سیاسی مشخص که با وظایف مرحله کونی انقلاب سیاسی کار باشد را معمتمرین بخش استراتژی و تاکتیک خود میدانند.

در شرایط معاصر برجام مسائل تئوریک و پراتیکی که در پیش روی احزاب کمونیست آسیا و آفریقا قرار دارد. بی اندازه افزوده میشود. این امر با شرایط ایجاد شده مبارزه در ارتباط است. بنابر این امروزه سخنان و. ای. لینین در باره اهمیت تئوری برای مارکسیستها که «باید آنرا دورتر، در تمام جهات به پیش ببرند، اگر نمیخواهند از زندگی عقب بمانند»^(۹) در باره این که «...آن لحظه تاریخی که تئوری به پراتیک تبدیل شود، با پراتیک جان بگیرد، با پراتیک تصحیح شود و با پراتیک مورد بررسی قرار بگیر»^(۱۰) فرا رسیده است. بویژه اهمیت دارد.

حل بسیاری از مسائل سیاسی و تاکتیکی ازوی کمونیستها در کشورهای آسیا و آفریقا، نیاز به تحکیم سیاسی و سازمانی احزاب مارکسیست - لینینیست افزایش توائی اینها برای گسترش و تثبیت رابطه با توده های وسیع و کشاندن آنها بدنبال خود، دارد. توده ها هنگامی بدنبال حرب حرکت میکنند تجربه سیاسی خودشان آنها را به صحت شعارهای حزب متقادع کند. و. ای. لینین میگفت: «قانون اساسی تمام انقلابهای کبیر»^(۱۱) چنین است. حل موققت آیین مسئله تحکیم خود احزاب کمونیست کشورهای آسیا و آفریقا پیش شرط ضرور برای فعال شدن آینده جنبش اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر و توده های وسیع خلق است، جنبش سیاسی مستقل و آگاهانه طبقه کارگر تنها به رهبری حزب نیرومند مارکسیست - لینینیست و از نظر سازمانی متعدد که پذیر اندیشه های سوسیالیسم علمی در صفو آن افتخاره شده، امکان پذیر است. جنبش خود بعده پرولتاریابیون چنین رهبری نمیتواند جنبش و اقطاب طبقاتی باشد آن کونه که تجربه تاریخی نشان میدهد، وجود حزب مارکسیست - لینینیست، حتی در شرایط صعف جنبش پرولتاری باعث میشود طبقه کارگر مبارزه طبقاتی را با کامیابی به پیش ببرد. وظایفی که به نقش سازمانی و سیاسی احزاب کمونیست در میان طبقه کارگر و در زندگی اجتماعی و سیاسی کشورهای از بندرسته مربوط است، در کشورهای مختلف آسیا و آفریقا از راههای گوناگون حل میشوند. در جریان حل آنها دشواری های بسیاری سربر می دارند. احزاب کمونیست ضمن چیرگی موققت آیین براین دشواری ها و مقاومت فزاینده در برابر ارتقای داخلی و امپریالیسم، مواضع خود در بین توده های وسیع رحمتکشان را نیرو میبخشند.

کشورهای عرب خاورزمین را، که ایالات متحده میگوشد در آنجا سرگردگی نظامی سیاسی خود را برقرار سازد و حق فرمانروایی و استقلال دولتهای از بندرسته را پایمال کند، یادآور شد. حزب کمونیست لبنان، در راه مبارزه بخاطر دستیابی به وحدت خود تاکید میکند، کشور فعالانه همکاری میکند: حزب کمونیست لبنان، در یکی از اسناد سوسیالیست، کشور فعالانه همکاری میکند: حزب کمونیست لبنان پیامد توطنه وسیع ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و رژیم های ارتقایی عربی علیه جنبش آزادیبخش ملی در جهان عرب است. کمیته مرکزی حزب کمونیست لبنان اشاره کرده است که تجاوز ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به لبنان، خطری است برای تمام جهان عرب و معتقد است که بازتاب آن باید وظیفه اصلی نیروهای متفرق و آزادیبخش ملی در منطقه، قرار گیرد. در رابطه با خطرات آمریکا - اسرائیل برای سوریه، حزب کمونیست سوریه پیوسته به وحدت ملی در برابر خطر تجاوز اسرائیل و افرایش کمک به لبنان در مبارزه او علیه تجاوز آمریکا - اسرائیل فرا میخواند.

همکاری سیاسی احزاب کمونیست کشورهای عرب خاورزمین برای دستیابی به اهداف مشترک، بسیار مهم دست. ملاقات نمایندگان احزاب کارگری و کمونیستی از کشورهای عرب خاورزمین که در اوخر ماه مه سال ۱۹۸۰ تشکیل شد و به بررسی اوضاع در این منطقه پرداخت، یک رویداد مهم بود. در این گرد همکاری نمایندگان احزاب کمونیست سوریه، اردن، عراق، لبنان، مصر و فلسطین، «جبهه آزادیبخش ملی بحرین»، حزب کمونیست عربستان سعودی شرکت داشتند. در بیانیه تصویب شده در این دیدار گفته میشود که موضع ضد امپریالیستی بیگیر - شرط حتمی پیروزی امر آزادی ملی و پیشرفت اجتماعی در کشورهای عربی است.

احزاب کمونیست هند، سریلانکا، مراکش، تونس، بنگلادش، عربستان سعودی و دیگر کشورهای آسیا و آفریقا، برای مشتشک و یکپارچه کردن توده های خلق در مبارزه علیه توطنه های تجاوز گرانه امپریالیسم، کار بزرگی انجام میدهند.

به جز تحکیم وحدت ضد امپریالیستی، در چهارچوب کشورهای جداگانه آسیا و آفریقا، و دیگر مناطق، اکنون دستیابی به وحدت عمل ضد امپریالیستی تمام کشورهای این قاره ها و تقویت روابط همه جانبه آنها با دولتهای جامعه سوسیالیستی برایه مبارزه مشترک علیه توطنه ها و نقشه های امپریالیستی، اهمیت بسزایی کسب میکند. سخن از تحکیم وحدت ضد امپریالیستی در سراسر جهان است که باهم ارتباط نزدیک دارند و در مجموع بنیان محکم و استواری نه فقط برای پاسخ موققت آیین به تعلی امپریالیسم در آسیا و آفریقا، بلکه برای مبارزه موثر به بخار مسلح و امنیت مردم در سراسر جهان، بوجود می آورد.

کردھا و مسئله کرد

کردها از ساکنین بسیار قدیمی آسیای جنوب غربی (از دوهزار سال قبل از میلاد) و یکی از ملتیهای بزرگ خاور نزدیک هستند که تاکنون از حقوق ملی خود محروم بوده‌اند. آنها شرکت کنندگان کلیه جنگهای عظیم، حوادث سیاسی و فرهنگی دوره امپراطوریهای مشهور و دولتهای معاصر منطقه بوده‌اند. از میان کردها سرداران نظامی (مانند صلاح الدین ایوبی فاتح جنگهای صلیبی) و رجال سیاسی بنامی برخاسته‌اند و ادبیات و هنر آنها شکوفان بوده است. کردها به جنبش ملی – آزادیبخش خلقهای ترکیه، ایران و کشورهای عربی علیه استعمار و در دوران ما به مبارزه در این منطقه تپیلوژی (از کلمه یونانی: *Τιπίοντος* به معنی شکل و کلمه: *λούζει* به معنی علم) مستقل با نشانه‌های بارز ملی نگاه کرد. چراکه مخالف شوونیستی در بعضی کشورهای خاور نزدیک تلاش میکنند با نسبت دادن کردها به ترکها، فارسها، اعراب و در بهترین نحو به یک گروه ویژه از نظر فرهنگی. موجودیت ملی کردها را انکار کنند.

اکثریت مطلق کردها وحدت ملی را از حیث زبان هم در رابطه جغرافیائی به وجود میاورند. آنها بربان خود سخن میگویند. زبان پیشرفت‌کرده از گروه زبانهای غرب ایران است. با تاریخ طولانی که در آن ادبیات غنی رشد یافته است، ویژگی این زبان وجود لهجه‌های متعدد آن است که به و دسته اصلی تقسیم میشوند؛ لهجه‌های شمال – غربی (یا شمالی) و جنوب – شرقی (جنوبی یا مرکزی). دسته اول را «کورمانجی» و دومی را اغلب «سورانی» مینامند. زبان ادبی معاصر کرده مشخصا در این دو شکل رشد می‌یابد. در لهجه «کورمانجی» هنگام نوشتن از الفبای لاتین و در لهجه «سورانی» از الفبای عربی استفاده میشود. کردهای اتحاد شوروی الفبای روسی و اسلاو قدیم را بکار میبرند. علیرغم وجود شکل‌های مختلف ادبی، لهجه‌ها و الفبا، عامل زبان صدها سال است که پایه مادی خدمت به رشد، موجودیت و وحدت ادبیات ملی کرد قرار گرفته است. این زبان نمونه‌های مشهور خلقت خلقی و کاری را ارائه

- ۱ - مطابق برنامه آموزشی مدارس کمونیسم علمی در این مقاله اوضاع در کشورهای آمریکای لاتین مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.
 - ۲ - و. ای. لنین. کلیات آثار، جلد ۴۱، ص ۷۷ (بروسی).
 - ۳ - همانجا، ص ۸۱.
 - ۴ - و. ای. لنین. کلیات آثار، جلد ۳۷، ص ۶۳.
 - ۵ - نگاه کنید به «پراودا»، ۲۱ (مارس) ۱۹۸۲.
 - ۶ - ک. ن. بروتسن. کشورهای ازبیندرسته در دهه ۷۰ - مسکو ۱۹۷۹، ص ۵۱ (بروسی).
 - ۷ - نگاه کنید به «پراودا»، ۴ (آوریل) ۱۹۸۰.
 - ۸ - نگاه کنید به «پراودا»، ۴ (فوریه) ۱۹۸۰.
 - ۹ - و. ای. لنین. کلیات آثار، جلد ۴، ح ۱۸۲.
 - ۱۰ - و. ای. لنین. کلیات آثار، جلد ۲۵، ص ۲۰۲.
 - ۱۱ - و. ای. لنین. کلیات آثار، جلد ۴۱، ص ۷۸.
- * تپیلوژی عبارتست از نوعی سیستم طبقه بندی اشیاء و پدیده‌ها بر اساس نشانه‌های مشترک آنها. (متترجم)

مقاله منتشره در مجله:
«طبقه کارگر و جهان معاصر»
شماره ۲ - سال ۱۹۸۴
چاپ مسکو

است. از منابع نفتی «طلاي سياه» در منطقه خلیج فارس نابيریم). از این کردها دارای منابع غنی دیگری از جمله پريها ترین آنها، معادن کروم در کرستان ترکیه است. منابع آبی کوستان از پتانسیل اقتصادی عظیمی برخوردار است و بالاخره در این کشور امکانات مساعدی جمیت رشد کشاورزی و چنگلداری و به لحاظ داشتن چراگاههای ممتاز فروزان براي وشد و توسعه دامپروری حيوانات شيرده وجود دارد. کردها اکثريت مطلق جمعيت کرستان را تشکيل میدهند. آمار دقيقی در دست نداشت. اما بنابه ارزیابی های مختلف، دو بخشهاي مختلف کوستان، ۷۵٪ تا ۹۰٪ از کل جمعيت را کردها تشکيل میدهند. اموروزه خلود ۲۰ ميليون کرد دارد بيش از ۸۵ درصدشان در کرستان بسر ميرند. بنابه محاسبات تقریبی ۴٪ از کردها در ترکیه، ۳۱٪ در ایران، ۱۶٪ در عراق تا ۳۵٪ در سوريه، ۱٪ در اتحاد شوروی و ۱۰٪ در ديگر کشورها زندگي ميکنند. (در کنار ۴٪ جمعيت کردها در ترکیه رقم ۹.۴ ميليون، در ایران ۶.۲ ميليون، در عراق ۳.۲ ميليون، در سوريه ۷۰۰ هزار نفر، در اتحاد شوروی ۲۰۰ هزار و ساير ۳۰۰ هزار نفر).

از اين ارقام دو نتيجه مهم بدست می آيد. اول اينكه کردها در حال حاضر كثير العده ترین مليت در جهان هستند که از حقوق ملي خود محرومند (البته باستثناء کردهای اتحاد شوروی)، دوم آنکه در هر يك از کشورهای خاور نزدیک که کرستان را تقسيم کرده اند، کردها اقلیت ملي بزرگ محسوب ميشوند (در ترکیه ۲۳.۸ درصد، در ایران ۱۶ درصد و در سوريه ۱۱ درصد کل جمعيت) اگرچه با توجه به آمارهای پرنسپي شده، تمام اهمیت مسئله کرد آشکار ميگردد. از لحاظ مذهبی اکثريت مطلق کردها مسلمانان سنی و يك چهارم شيعه (در كل جهات نهايی در شيعه يعني طريقه «علی اللىه» و يا «أهل حق» که در ترکیه علوی نامیده ميشوند) هستند. خلود ۲۰۰ هزار کرد پرور «يزيديسم» هستند. يزيديسم داراي يك فرهنگ منخصوص به خود است که از اسلام واديان شرق قدیم عناصری را در خود جای داده است. بنابه عقیده بعضی از خاور شناسان بر جسته يزيديسم مذهب سیاري قدیمي کرده است. که تحت ثاثیر اسلام بعضی تغييرات در آن بوجود آمده است. اما تعاليم مذهبی اسلام ریشه های عميق در توده های خلق کرد نیافت. يك ضرب المثل ترکیه ای میگوئد: «در کنار کافر، کردهم مسلمان هست». ظاهرآ به اين دليل در کرستان شبيه ملحدان دسته ها و گروههای درویشي باديدگاه اسلام ارتدىکسى، هم در گذشته و هم در زمان ما به طور وسیعی حفظ شده و نقش چشمگيری در زندگی مذهبی، اجتماعی و فرهنگی کردها ایفاء کرده اند. کردها ساكن کشورهایی هستند که مناسبات سرمایه داری رو به رشد. بقایاى نیرومند روابط اجتماعی فئودالیسم و حتى ما قبل فئودالیسم بر آنها حاکم است. در اين کشورها با اينكه کردها از نظر سطح رشد اجتماعی، اقتصادي و فرهنگی يك خلق مترقی هستند اما در مقایسه با مناطق ترك نشين، فارس نشين و عرب نشين مناطق کردنشين از سطح پالپين تر رشد اقتصادي، روابط اجتماعی و فرهنگی برخوردارند. اين امر بدلليل بسيار

داده و نقش مؤثری در پيشرفت فرهنگ خلقيهای آسيا جنوب غربي داشته است. اين امر به تنهایي تمام ساخته های ذهنی انکار کنندگان موجوديت ملي خلق کرد را باطل میسازد. خلق کرد از زمانهای قدیم به طور ثابت در اراضی وسیع بخش جنوب غربی خشکی آسیا، که از قرن دوازدهم تاکنون کرستان (يعني کشور کردها) نامیده ميشود، مسکونت دارد. اين ثام فقط دارای اهمیت انتوگرافیك (۱) میباشد.

کوستان البته دارای مرزهای سیاسي ثبت شده نیست، بنابراین اطلاعات مربوط به موقعیت جغرافیایی و مساحت آن بسیار تقریبی است.

کشور کردها خلودا بین ۲۴ و ۴۰ درجه عرض شمالی و ۴۸ و ۳۸ درجه طول شرقی قرار دارد، که قسمت مرکزی آن يك چهارضلعی را اشغال میکند. در شمال غربی اين محدوده دریای سیاه و دریای مدیترانه و در شمال شرقی و جنوب شرقی آن دریای خزر و خلیج فارس قرار دارد. از غرب به شرق، اراضی آن خلودا تا هزار کیلومتر و از شمال به جنوب بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ کیلومتر ادامه میباشد. مساحت کل اين اراضی بيش از ۴۵۰ هزار کیلومتر مربع، يعني تقریباً دو برابر کشورهایی مانند انگلستان و آلمان فدرال است. که خلود نیمی از آن به ترکیه فعلی، بيش از صد پنجاه هزار کیلومتر مربع آن به ایران، کمتر از ۱۵ هزار کیلومتر مربع به عراق و ۱۵ هزار کیلومتر مربع آن به سوریه تعلق دارد. بخشی از کردها نيز در خارج از خلود مرزهای ياد شده سکونت دارند (در بخش غربی ترکیه، شمال شرقی ایران، لبنان، افغانستان، پاکستان، جمهوری سوسیالیستی ماوراء قفقاز و در آسیای میانه). بدین ترتیب کرستان از لحاظ جغرافیایی میان چهار دولت خاور نزدیک تقسیم شده است و مستقیماً در عرصه حیات داخلی و روابط خارجی آنها دخالت دارد. بیشتر اراضی مسکونی کردها نزدیک مرز جنوبی اتحاد شوروی (ماوراء قفقاز است). مسائل ياد شده بيانگر اهمیت بيشتر کردها نه تنها در خاور نزدیک، بلکه در سياست جهانی است.

اما نقش کرستان در عرصه جهانی فقط با موقعیت جغرافیایی آن تعیین نمیشود؛ دو عامل موجود دیگر را برمی شماریم: شرایط جغرافیایی و ثروتهاي طبیعی. کرستان عدمتا يك کشور کو هستاني است و از همه سو بوسیله رشته کوههای ارمنی - کردي و سلسه کوههای زاگرس از مناطق اطراف جدا ميشود. ارتفاع بعضی از کوهها به سه تا چهار هزار متر ميرسد. از اين حيث تمام کرستان چون يك دز طبیعی صعب العبور به نظر می آيد. يك بخصوص در زمستان اغلب چار برف و یخbandان شدید ميشود. در بين ثروتهاي طبیعی کرستان مهمترانه نفت است: دشتهاي نفتخیز کرکوك (در کرستان عراق) شمرت وسیعی دارد. کرکوك از لحاظ باردهی چاه نفت (بنچ تا ده هزار تن در شبانه روز)، استخراج نفت از هر يك متر چاه مقر شده (۳۲۰۰ تن) و کمترین هرینه استخراج نفت از هر يك متر چاه نفت (۴۰۰۰ تن در نیمه دهه ۶۰) (۲) دارای رکورد جهانی است. منابع نفت عظیمی در ديگر مناطق کرستان عراق، ایران، ترکیه و سوریه مورد بهره برداری قرار میگيرد. در نزدیکی خاک کرستان نيز همچنان منابع عظیم نفتی قرار دارد. (کافی

تاریخی و سیاسی قابل توضیح است. دلایلی که ریشه در شرایط فوق العاده نامساعد پیشرفت اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی دارد که برای خلق محروم از حق تعیین سرنوشت خویش، در گذشته تحمل میشد و اکنون نیز تحمل میشود. بدین ترتیب باید دانست که در جامعه کرد بقایای نیرومند روابط قومی - طایفه‌ای تاکنون حفظ شده است. گنشته نه چندان دور تاریخ کرد از دیدگاه ساختار اجتماعی (یعنی تقسیم تمام خلق به قبیله و اتحاد قبایل) بخصوص در کردستان ایران و عراق و همچنان به چشم میخورد. و برخی از خصوصیتها و مناسبات نظام قبیله‌ای در سیستم فتووالی نیز وارد شده و قاعده تا از طریق رهبران قبایل بر قدرت اقتصادی و سیاسی فتووالها ثابت میگذارد. با این حال در زمان ما ساختمان ملی جامعه کرد بویژه در کردستان ترکیه در جریان پیشرفت ناهمگون به مقیاس چشمگیری تغییر کرده است. رشد سرمایه‌داری (بویژه در کردستان ترکیه) به درهم ریختن مواضع فتووالهای کرد و پیدایش زمیندارانی که اقتصاد خود را در چار چوب نظام سرمایه‌داری هدایت میکنند، همچنین به شکل‌گیری بورژوازی ملی «شہرو» در تجارت و سپس در صنعت و پیدایش اقشار متوسط و کادرهای پرولتاریای کرد می‌انجامد. رشد شهرنشینی، وجود مشاغل فصلی در نقاط دوران روستا-های زادگاهی و منطقه کوچ نشینی، مهاجرت نیروی کارگری کرد (عدم تا از ترکیه) به کشورهای «بازار مشترک» به سرعت مناسبات قومی و اساس اقتصادی آن، یعنی دامپوری کوچ نشینی را برهم می‌زند.

این پروسه در حال رشد عینی بیش از همه در کردستان ترکیه جریان یافته و به تدریج مناطق دیگری «کشور کردها» را نیز فرا میگیرد. جامعه کرد کنونی از حیث روابط اجتماعی در مرحله بالایی قرار ندارد؛ جهات فکری - سیاسی ارتجاعی مربوط بد قل از دوران سرمایه‌داری و ثابت آن را کماکان میتوان در جوانب مختلف زندگان توده‌های خلق کرد مشاهده کرد. تا زمانی که شیوه‌های کهن اعمال اقتصاد باصطلاح «فووالیسم کوچ نشینی» در هم نریزد و سرمایه‌داری در حال رشد موجب پیشرفت چشمگیر نیروهای تولیدی نشود، کردها تمام بار اقتصادی کنونی اراضی کردنشین را که در حال گذار هستند بروش خواهند داشت. سقوط دامپوری گستردگی کهن که اساس اقتصاد قبایل کرد را تشکیل میداد رشد تولیدکشاورزی فعل شده در دامپوری و کارهای کشت و برداشت زمین را به همراه نداشته است. رشد پائین بودن صنایع در کردستان به کاهش شدید محل کار برای کشاورزان و پیشکاران از زمین جدا شده می‌انجامد. کارگران کرد در تلاش برای یافتن کار به مراکز صنعتی کشورهای محل زندگی خود و همچنین دیگر کشورها جذب میشوند. آنان با توجه به سطح پائین آموزش، عدم تا حد کارهای با تخصص کم مشغولند و بخصوص تحت استثمار شدیدی قرار دارند.

وضعيت اجتماعی - اقتصادی رحمتکشان کرد سیار بدتر از وضع کارگران - کشاورزان و پیشکاران ترک و عرب و فارس است. آمارهای دیر این امر را روشن می‌سازد؛ در آمد سوانح در کردستان ایران در سال ۱۹۷۵ کلا ۱۵۰ دلار در مقابل ۲۴۰

دلار در کلان ایران بود. مناطق کردنشین عراق کمتر از ۱۰ درصد منابع ذخیره‌ای را که برای پیشرفت کثیر درنظر گرفته شده است دریافت میکند؛ از ملوپنجاه طرح منتعی فقط چهار طرح برای استقرار در مناطق کردنشین درنظر گرفته شده است؛ اگرچه مواد خام (مثلثاً برای ذوب آهن سیاه - محبت از نفت نیست) در آنجا وجود دارد. در کردستان ترکیه در سال ۱۹۷۰ برای هر ۱۰۰۰۰ نفر یک پرشک وجود داشت که این رقم برای کل ترکیه به ۴، ۳ نفر میرسید. در کردستان ایران مناطقی وجود دارد که جمعیت آنها بیش از ۲۰۰۰ نفر است، اما یک پرشک هم ندارند. بیش از بینجاه درصد تمام خانواده‌ها در کردستان ایران در یک اطاقد بسر میبرند. بیش از ۸۰ درصد خانه‌ها از کل یا از کوادالهای سرپوشیده ساخته شده‌اند. ساکنین کردستان ایران و عراق در مقایسه با ساکنین دیگر مناطق رشد یافته این دو کشور سهم پسیار کمتری از «دلارهای نفت» که در دهه اخیر در نتیجه افزایش قیمت چند برابر شده است بدست میاورند بدین ترتیب مناطق کردنشین ترکیه، ایران و کشورهای عربی با رشد کمی که دارند نه نسبت به کشورهای منتعی، بلکه در مقایسه با دو اینهای معاصر خاور نزدیک - با شاخصهای پائین - عقب افتاده به حساب می‌آیند.

چنین است نتیجه غارت صدماً ساله کردها توسط محافظ و طبقات حاکم دولتهایی که کردستان بین آنها تقسیم شده است. خلق کرد هم توسط محافظ حاکم دولتهای خاور نزدیک و هم از سوی دولتهای امپریالیستی که مدت‌های طولانی مستقیم و یا غیر مستقیم کردستان را زیر کنترل خود دارند، غارت و استعمار شده است (خصوصاً کردستان عراق که چهل سال زیر سلطه انگلستان قرار داشت).

مسلمانان چنین و صعیتی موانع فراوان و صعب العبوری بر سر راه پیشرفت ملی خلق کرد ایجاد کرده است. از سوی دیگر نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی همیشه از عقب ماندگی کردها در عرصه پیشرفت اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی (مانند اختلافات بین قبایل و جمل و بیسواری توده‌ها) بنفع اهداف مادی خود سود جسته‌اند. بنابراین اینها مسئله کرد را به یکی از بفرنج‌ترین و مشکل‌ترین مسائل ملی منطقه خاور نزدیک تبدیل کرده است. کردها آزادیخواهان پیگیری هستند؛ سراسر تاریخ کرد مملو از قیامهای آزادیخواهانه علیه غارت بیگانه است. سرانجام نا موفق این قیامها در زمانهای گذشته با سلطه حکومت نیرومند نظامی و حکومتهای جدایانه فتووالی که به طور مدام اراضی کردها را تفکیک میکردند، قابل توضیح است. در قرن نوزدهم بدنبال سقوط امپراتوری عثمانی و ایران شاهنشاهی که کردستان را از آغاز قرن شانزدهم تقسیم میکردند. جیش آزادیبخش کرد به طور چشمگیری و سمعت یافت و رشد کرد. این جنبش به تمام معنی به یک جنبش اصلی که هدف نهایی آن تشكیل یک دولت واحد کرد بود، تبدیل شد. اما در مسیر تحقق انتظارات ملی خلق کرد موضع جدی قدبلنده کردند. مهم‌ترین آنها، دخالت فراینده دولتهای استعمار کر بود که سعی میکردند با استفاده از موضع ضعیف ترکیه عثمانی و ایران بر تصرفات مم اقتصادی و استراتژیک

در این مبارزه بیش از همه محركهای اجتماعی که منعکس کنند منافع طبقاتی توده‌ها رحتمتکش آند، اهمیت دارد.

در ایران رهبرن جنبش کرد که بلا فاصله پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمد راه حزب دموکرات کردستان بود که در واقع تمام نیروهای امپریالیست چانه کرد را کدراه تبعین سرنوشت خود مبارزه میکردند متوجه ساخت: سپس تحت چنین عنوانی در عراق و ترکیه نیز چنین احزابی تشکیل شدند. حزب دموکرات کردستان ایران و عراق نقش سازماندهی مهمی داشتند. اندیشه جنبش کرد در ایران پس از جنگ و جنبش ملی کردنا در عراق در دهه شصت و نیمیه اول دهه هفتاد ایفاء کردند.

کردستان ایران و عراق سخته اصلی مبارزه ملی خلق کرد در طول تمام دوران پس از جنگ به سر کرد کی رهبر شناخته شده «ملامطفی بارزانی» صدر حزب دموکرات عراق. (تا اواسط دهه هفتاد) بود. ملامطفی اگرچه از تضادهای درونی میرا نبود، او یکی از رهبران بزرگ حرکت ملی کردا در قرن بیستم بشمار می‌رود. جمعیتی مبارزه فداکارانه خلق کرد به خاطر حقوق قانونی خود موارد بسیاری را در بر میگیرد. این موارد نه تنها فقط تمام بفرنگی و تضاد اوضاع در عرصه خاور نزدیک و جهانی، بلکه نایابری رشد اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در بخش‌های مختلف کردستان را نیز منعکس می‌کند.

کردهای ترکیه نیز مانند گنشته از وضع بی‌فرجامی برخوردارند، هنوز هیچ چیز بدست نیاورده‌اند. آنها در تمام عرصه‌های زندگی ملی از جمله از حق تحصیل در مدارس و انتشار آثار به زبان مادری خود محرومند. بر اساس یک دکترین شوونیستی رسمی، کردها در ترکیه اغلب «ترکهای کوهستانی» نامیده می‌شوند و فعالیت سیاسی میان آنها شستک است. سرکوب می‌شود. در کردستان ایران وضعیت تا اندازه‌ای به گونه دیگری جلوه می‌کند. اینجا بنابراین یک سلسله دلایل عینی شرایط برای رشد جنبش ملی کردها وجود دارد. پس از جنگ جهانی دوم در کردستان ایران، برای اولین بار در مدت کوتاهی در تاریخ کردستان رژیم جمهوری خودمختار با مرکزی در مهاباد تشکیل شد، اما این رژیم در پایان سال ۱۹۴۶ توسط نیروهای متعدد ارتجاع ایران و امپریالیسم درهم شکسته شد. حکومت استبدادی شاه در طول سی و چند سال اخیر بشدت جنبش ملی کرد را در کشور زیر فشار قرار داد و در تبلیغات رسمی کردها را فارسی‌گویی قلمداد کرد که موقتاً گذشته ملی خود را از دست داده‌اند. اما این جنبش در شرایطی سرکوب می‌شد که به طور همزمان جنبش کرد سعی میکرد با انعطاف مشهودی در عراق همسایه به‌ادهاف مادی خود دست یابد. انقلاب اسلامی و بروزی پس از آن جنگ ایران و عراق دوباره مسئله کرد را در ایران حاد کرد. اکنون کاملاً مشهود است که ضرورت حل مسئله ملی و از جمله مسئله کرد در ایران با تمام شدت خود موجود است.

در عراق جنبش ملی کرد وسیع نرین مقیاس را کسب کرد. از سال ۱۹۶۱ در کردستان عراق جنبش (باوچه‌هایی) صورت گرفت که نیروهای دولتی هم‌توانستند آنرا

آنهاست یابند. به همین خاطر آنها لاش میکردند به جنبش‌های خلق کرده‌صله‌ای جاسوسی بزنند و امپریالیستی بدنه‌ند. و نیز با خریدن رهبران فُودالی قبیله‌ای و مذهبی و غیره این حبشهای را در برابر هم قرار داده و از سمت اصلی منحرف سازند. در اثر این دخالتها نه تنها کردهای امپریالیستی عثمانی و ایران از مبارزات آزادیخواهان خود که در راه آزادی خود نتایج مثبتی نگرفتند بر عکس، وضع آنها در خیلی موارد دشوارتر و حتی و خیم‌تر شد. پس از جنگ جهانی اول، جدایی خلق کرد در مجموع افزایش یافت کردهایی که قبلاً در تصرفات عربی ترکیه سکونت داشتند. اکنون در عراق و سوریه ظاهر شدند. گروه اول تحت حکومتهای استعماری انگلستان و گروه دوم تحت حکومت استعماری فرانسه فرار گرفتند. تسلط مستقیم امپریالیسم در کردستان موانع جدیدی بر سر اراده حل مسئله ملی کرد بوجود آورد.

از سوی دیگر انتدای جنبش‌های انقلابی در تمام جهان پس از اکنون، فرا رسیدن دوران بحران و فروپاشی سیستم استعماری امپریالیسم چشم اندازهای تازه‌ای را در برابر خلق کرد کشید و همین امر دقیقاً برای سرنوشت خلق کرد اهمیت تعیین کننده داشت. نه مشکلات ناشی از فعالیت امپریالیسم در عرصه خاور نزدیک.

تجربه اتحاد شوروی در حل مسئله ملی از جمله فرام آوردن تمام شرایط برای رشد ملی مستقل کردهای اتحاد شوروی که عمدتاً در جمهوری ماوراء قفار زندگی می‌کنند، انگیزه مهمی برای مبارزات کردها شد.

در سالهای ۲۰ - ۱۹۲۰ کردها در ترکیه، ایران و عراق علیه حاکمیت امپریالیستی و سیاست شوونیستی حکومتهای کشورهای خاور نزدیک در حل مسئله کرد دست به قیامهای نیرومندی زدند، که نتیجه‌ای جز شکست در پی نداشت. حتی در یکی از این کشورها، آنها سطور جزوی نیز به خواستهای قانونی خود دست نیافتدند. ناتوانی نظام - سیاسی این قیامها بدلیل سخت جانی اندیشه‌های عقب مانده اجتماعی ده جامعه کرد و همچنین وضعیت نامساعد بین المللی برای کردها بود.

از این دوران، بیش از همه بعنوان دوران گذار جنبش ملی کرد به مرحله نوین یاد می‌شود. در این مان مبارزه با تمام شواهد نیاز کامل خود را نشان داد که بایستی روشهای فُودال - قبیله‌ای مبارزه را کنار گذاشت. و سازمانهای توده‌ای و سیاسی مؤهی تشکیل داد که قابلیت کشاندن خلق را بدبال خود داشته باشد. در سهای دوران بین دو جنگ جهانی برای خلق کرد، در هنگام انتدای مبارزه آزادیبخش در پایان و پس از جنگ جهانی دوم مفید واقع شد.

دگر گونهای جهانی - تاریخی که پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفت، فراسیلن مرحله نوین جنبش ملی کرد را نوید داد. این جنبش را از لحاظ نیروهای محرك، رهبری و خصلت مبارزه میتوان جنبش انقلابی دموکراتیک ارزیابی کرد. اگرچه در عرصه مبارزات طبقاتی تاحد کافی طیف وسیع نیروها را متعد می‌کند، مبارزه کردها در تحقق تعیین سرنوشت ملی برپایهای دموکراتیک جبهه وسیعی را تشکیل می‌دهند، چراک.

در باره سوسیالیسم

بخش ۱

ظهور و تکامل سوسیالیسم: هنجرهای عمومی و جلوه‌های خاص آن در کشورهای مختلف سوسیالیسم بعنوان یک نظام واقعاً دمکراتیک و انسانی که نمونه آنرا بشر هرگز بخود نمیدیده است، اکنون در تعدادی از کشورهای اروپائی، آسیایی و آمریکای لاتین بدیک واقعیت اجتماعی - اقتصادی و دولتی - سیاسی مبدل شده است. این پدیده که اکنون به یک نظام جهانی فرا رویه دستور دارد عالی پیشرفت اجتماعی و تملی جهانی است. هم‌اکنون، کشورهای سوسیالیستی ۲۶ درصد خاک جهان، یک سوم جمعیت آن و بیش از ۴۰ درصد تولید صنعتی جهان را تشکیل میدهند.

تجربه تاریخی نشان میدهد که ظهور و تکامل هر فورماتیون اجتماعی - اقتصادی - کمونیاهای اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و کمونیستی - قوانین ویژه خود را دارد. این قوانین برای مرحله معینی از تکامل اجتماعی در همه کشورها یکسانند، اما در شرایط مشخص تاریخی باشکال مختلفی خود را بروز میدهند. کشورهایی که نخستین نمونه ورود بیک فورماتیون جدید میگردند، به یک معنی آینده کشورهای دیگر را تشکیل میدهند.

مارکس در مقدمه جلد اول کاپیتال مینویسد که برای نشان دادن استنتاجات تئوریک خود در زمینه مشخصات و هنجرهای اساسی ظهور و تکامل نظام سرمایه‌داری، بیشتر تعمیمهای خود را از انگلستان معاصر بعنوان یک کشور کلاسیک سرمایه‌داری می‌باورد. او می‌گفت اما اگر خواننده آلمانی اعتراض میکرد که این نشانهای و هنجرهای در آلمان دیده نمیشود، می‌بایست باو جواب داد که: «دانستایی که گفته شده داستان خود شماست» (۱).

در حقیقت نیز، این نشانهای و هنجرهای اساسی سرمایه‌داری انگلستان از قبلی قادرت سیاسی بورژوازی، مالکیت خصوصی وسایل تولید، تضاد میان کار و سرمایه و میان پرولتاپریا و بورژوازی، نابودی تولید خردتوسط تولیدکلان، فقر توده‌های زحمتکش ثروتمند شدن استثمارگران، قشریندی دهقانان و اصحاب بخش اعظم آن، بحرانهای اقتصادی، بیکاری و غیره در همه کشورهای دیگری که بعداً مسیر سرمایه‌داری در پیش گرفتند، تکرار گردید (هر چند باشکال ویژه).

سرکوب کشند. این جنبش تنها وقتی قطع شد که رهبری جدید در بغداد در سال ۱۹۶۸ به قدرت رسید و به سازش‌های جدی روی آورد. قانون اساسی ۱۱ مارس سال ۱۹۷۴ عراق که در آن حق خودنمختاری ارضی برای کردها به رسمیت شناخته شده است دارای اهمیت تاریخی بود. (اگرچه این قانون تمام خواستهای قانونی کردها را بخصوص در مسئله ارضی بیان نمیکند) این حادثه جهتی را نشان میدادکه، با گام برداشتن در آن نزدیک شدن به حل مسئله کرد ممکن نیشد.

خلق بیست میلیونی کرد در تمام قسمتهای کردهستان به کلیه حقوق خود و اگر چه در آغاز حقوق ابتدائی، دست می‌یابد و بخارط حق تعیین سرنوشت که مضمون اصلی آن در شرایط کنونی خودنمختاری ملی است مبارزه میکند. این مبارزه طولانی دشواری است که در مسیر رسیدن آن به اهداف نهایی، دشمنان خلق کرد موافق جدی فراوانی ایجاد کرده‌اند اما نشانه‌های امید وار کننده‌ای درک ضرورت بهبود اساسی وضعیت طاقت فرسایی که کردها در آن بسر میبرند وجود دارد که هرچه وسیع‌تر کسترش می‌باشد.

توضیحات

- ۱ - علم انتوگرافی فرهنگ مادی خلقها را بررسی میکند.
- ۲ - در همان تاریخ هزینه استخراج نفت در آمریکا ۱۴۱ سنت، در بونزو ۶۳ سنت، در کویت ۹,۸ سنت و در عربستان سعودی ۹,۵ سنت بود.

(مجله «آسیا و آفریقا امروز»، شماره ۱۲، سال ۱۹۸۳)
چاپ مسکو

«اکنون ما تجربه بین المللی قابل ملاحظه‌ای داریم که دقیقاً نشان میدهد... برخی مشخصات اساسی انقلاب ما محلی یا ملی یا روسی نبوده بلکه بین المللی است... این مدلی روسی است که به کلیه کشورها یک چیز — و یک چیز مهم — را نشان میدهد... آن اینکه این پدیده، آینده نزدیک و اجتناب ناپذیر خود آنهاست» (۲).

اممیت جهانی هنجارهای اساسی سوپریالیزم از علل عینی ناشی می‌شود. نظام سوپریالیستی در جریان انقلاب سوپریالیستی بدیدار میکردد و ظهور آن در هر کشوری جزوی از نویازی اقلایی سرتاسری جهان است که در آن منافع طبقه کارگر کشورهای مختلف در سطح بین المللی بر یکدیگر منطبق میکردد.

وظایف اصلی ساختمان سوپریالیزم در همه کشورها یکسان است و عبارتست از

تقویت نقش رهبری طبقه کارگر و پیشانگ آن یعنی احزاب کمونیست و کارگری،

تامین کسترش مدام اقتصاد سوپریالیستی؛ ارتقاء کارآیی تولید و بهبود کیفیت آن؛

اصلاح کلیه روابط اجتماعی و روابط تولیدی در راس آنها و تلاش در آموزش توده‌ها

با روح کمونیستی و انترناسیونالیستی.

دشمن نیز در کلیه کشورهایکی است: سرمایه‌داری دولتی انحصاری.

درک عمیق هنجارهای عام انقلاب سوپریالیستی و ساختمان سوپریالیزم و درنظر

گرفتن دقیق این هنجارها در انتباش با شرایط کنکرت هر کشور معین، به سوپریالیزم

موجود بعنوان یک نظام اجتماعی برتر، یک مشخصه کیفی میدهد.

هنجارهای عام سوپریالیسم نه تنها به جنبه‌های داخلی بلکه به جنبه‌های خارجی

این پروسه مستگی دارد که نه تنها ماهیت اجتماعی — سیاسی سوپریالیزم، پایه‌های

اقتصادی آن و راهیا و اشکال تکامل آن در چهار چوب ملی دولتی را دربرمیکردد بلکه

شامل کل سیستم جهانی سوپریالیستی میشود.

هنجارهای عام سوپریالیزم ریشه در روندهای ضروری و گسترش یابنده‌ای در

تکامل کشورهای سوپریالیستی دارد که میتوان به صورت زیر از آنها نام برد؛ حرکت

بسیم وحدت و همبستگی و هم پیوندی قویتر در سیاست، اقتصاد، امور اجتماعی و

ایدئولوژی، انتگراسیون اقتصادی سوپریالیستی. یکسان کردن سطح اجتماعی — اقتصادی

و فرهنگی کشورها، انترناسیونالیزه کردن سوپریالیستی زندگی اجتماعی، تقسیم کار

بین المللی سوپریالیستی و غیره...

این قوانین عام در اشکال ناب و خارج از متن واقعیت‌های کنکرت ظاهر نمیکند.

بلکه بر حسب هدفهای تاریخی کنکرت و ویژگیهای ملی اشکال متفاوتی بخود میکرند

قوانین اجتماعی، خود را بصورت گرایشی از وحدت ضرورت و حادثه عرضه میکنند.

لینین اعتقاد داشت که اشکال کنکرت انتقال به سوپریالیزم «متفاوتند و باید

نیز چنین باشد زیرا شرایطی که در آن پیشرفت به سمت آفرینش سوپریالیزم شروع

میشود، متفاوت است. تفاوت‌های موردی، فورماتیونهای اقتصادی ویژه، اشکال زندگی

روزمره، درجه آمادگی اهالی، تلاش در جهت اجرای یک نقشه ویژه — همه اینها در

سوپریالیزم نیز بعنوان یک سیستم اجتماعی نوین و بعنوان فاز پائین فورماتیون کمونیستی، هنجارهای عمومی یا اساسی ویژه‌ای دارد که بررهنگ و تکامل آن حکم‌گر است. این هنجارها کاملاً خود ویژه است و خود را در کلیه حوزه‌های زندگی اجتماعی اعم از اجتماعی — سیاسی، اقتصادی و معنوی نشان میدهد. این هنجارها که نخستین بار توسط مارکس، انگلش و لنین بصورتی علمی فرموده شده، در اسناد برنامه‌ای احزاب مارکسیست — لینینیست و جنبش کمونیستی بین المللی دقیقترا کاملتر شده است (۲).

این مسائل بصورت کلی خود در اعلامیه گردهمائی نمایندگان احزاب کمونیست و کارگر کشورهای سوپریالیستی بسال ۱۹۵۷ منعکس شده و بعداً در سال ۱۹۶۰ در بیانیه گردهمائی نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری مورد تایید قرار گرفت.

در حوزه اجتماعی — سیاسی، این هنجارهای ساختمان جامعه نوین شامل موارد زیر است: مرحله بنیان‌گذاری ساختمان جامعه نوین شامل موارد آن صورت، رهبری توده‌های زحمتکش توسط طبقه کارگر با پیشانگی حزب‌مارکسیست — لینینیست، امداد طبقات استثمارگر و همه اشکال استثمار فرد از فرد، محو ستم ملی و ایجاد برابری و دوستی میان خلقها و ملت‌ها؛ کسترش همه جانبه دمکراتی سوپریالیستی بمنظور شرکت دامن توده‌های وسیع مردم در اداره امور دولتشی و اجتماعی؛ دفاع از دستاوردهای انقلابی مردم در برابر دشمنان داخلی و خارجی؛ و تحکیم اتحاد طبقه کارگر کشور با طبقه کارگر کشورهای دیگر (انترناسیونالیزم پرولتاریو).

در حوزه اقتصادی، این هنجارها مبارزت است از حذف مالکیت کاپیتالیستی پر وسائل اساسی تولید و استقرار مالکیت اجتماعی بجای آن و سازماندهی تولید سوپریالیستی براین اساس اصلاحات تاریخی سوپریالیستی در کشاورزی از طریق همکاری داوطلبانه هم‌قاندان منفرد و تجمع آنها در مزارع کلکتیو بزرگ، کسترش برنامه ریزی شده اقتصاد ملی معطوف به ساختمان سوپریالیزم و کمونیسم و ارتقاء سطح زندگی نظمتکشان.

در حوزه معنوی، هنجارها عبارتند از انقلاب فرهنگی بمنظور بهبود آموزش هنگانی و آفرینش، فرهنگ نوین سوپریالیستی و رشد و ارتقاء روش‌تفکران خلقی، مبارزه قطعی‌ عليه ایدئولوژی‌های بورژوازی، خرد بورژوازی و رویزیونیستی و کسترش ایدئولوژی سوپریالیستی در همه حوزه‌های زندگی معنوی جامعه؛ تربیت توده‌ها باجهان بینی کمونیسم علمی بر اساس مارکسیسم — لینینیسم و آموزش آنها با روح وطنپرستی سوپریالیستی و انترناسیونالیزم پرولتاریو و سوپریالیستی.

برای نخستین بار در تاریخ بشری، این هنجارها در جریان انقلاب اکترو-ساختمان سوپریالیزم در اتحاد شوروی به مرحله ظهور رسید و بعداً با تحولات سوپریالیستی در دیگر کشورها تایید گردید. لینین با تجربه و تحلیل نتایج اولیه انقلاب اکثر نوشت:

حود و پیزگاهی، او سوسیالیزم منعکس میگردد...» (۴).

در عین حال، لئن عقیده داشت هنکامیکه سخن از مسائل بنیادی سوسیالیسم است، ویزگاهی ملی نمیتواند مطرح باشد (۵)، زیرا نیروهای طبقاتی اصلی، تضادهای اشکال اقتصادی در همه کشورهای سرمایه‌داری واحد است.

زندگی، صحت پیش‌بینی‌های لین را اثبات میکند که میگفت: «همه ملل به سوسیالیزم خواهند رسید، این اجتناب ناپذیر است. اما همه این راه را دقیقاً میان یکدیگر نخواهند بینود و هر کدام بر حسب وضعیت خود، اشکال خاصی از دمکراسی و دیکتاتوری پرونایاری و درجات مقاومتی از تحولات سوسیالیستی در قلمروهای مختلف را زندگی اجتماعی را نیز بوجود خواهد آورد» (۶). زندگی نشان داده که رسیدن به سوسیالیزم میتواند مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز، از طریق پارلمانی یا غیر پارلمانی باشد و هر کشوری که راه سوسیالیزم در پیش میگیرد با مسائلی از قبیل دولتمردی سوسیالیستی، سازمان دادن کنوپراتیوهای سازمانی و آموختن ایدئولوژیک توده‌ها بشیوه خاص خود مواجه میباشد.

در روسه، قدرت سیاسی طبقه کارگر یعنی دیکتاتوری پرونایاری بصورت شوراها تحقق یافت، و در بعضی کشورهای سوسیالیستی شکل دمکراسی خلقی و در یوگسلاوی صورت خود گردانی بخود گرفت. اما در هر حال ماهیت آن در همه این کشورها یکی است و آن دیکتاتوری پرونایاری است.

در اتحاد شوروی، بدليل شرایط تاریخی حاکم و مقاومت سرخستانه طبقات استئمارگر سرنگون شده مصادره سوسیالیستی وسائل اساسی تولید از طریق ملی کردن بدون خرامت مؤسسات متعلق به بورژوازی بزرگ و متوسط عملی شد. اما در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی دیگر، این نوع سلب مالکیت از مالکیت خصوصی سرمایه‌ای دارد: با پرداخت غرامت نسی همراه شد. مثلاً در مجارستان مؤسسات خصوصی کوچک و متابع دستی و در آلمان دمکراتیک حتی مؤسسات سرمایه‌داری متوسط مصادره نشد. در آلمان دمکراتیک صاحبان مؤسسات کوچک و متوسط با درآمدن این مؤسسات به حالت دولتی - خصوصی و وارد شدن آنها در اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی شده، پیشرفت خود را بسوی سوسیالیزم آغاز کردند. این مؤسسات بتدریج توسط دولت خریداری شد و به مالکیت سوسیالیستی یعنی مالکیت تمام خلق در آمدند.

در اتحاد شوروی، کشاورزی از راه انتقال تدریجی از راعت فردی به اشکال جمعی از طریق تعاوینهای تولید و فروش با سلب مالکیت هم‌مان از کولاکها در مسیر سوسیالیزم سازماندهی گردید. بعداز انقلاب اکتبر کلیه زمینها - که بیشتر آنها متعلق به زمینداران و خانواده تراز بود ملی شد. در مجارستان، بلغارستان، آلمان دمکراتیک تعاونی‌های کشاورزی بتدریج و بصورت داوطلبانه بدون ملی کردن اولیه زمین بربا گردید. در این کشورها برای مدتی، دهستان بابت زمین و وسایلی که در اختیار تعاونی‌ها گذاشته بودند، اجاره دریافت میگردند.

در رومانی گمینه‌های مدیریت والخ.

تنوع اشکال سازماندهی سیاسی و اقتصادی جامعه در گشورهای سوسیالیستی در وله اول مبوط به این حقیقت است که آنها در مراحل متفاوت فور ماسیون کمونیستی قرار دارند. بعضی از آنها (کوبا، ویتنام و جمهوری دمکراتیک خلق لائوس) در حال پایه ریزی سوسیالیزم هستند در حالیکه دیگران (چکسلواکی، مجارستان، بلغارستان، رومانی، آلمان دمکراتیک و لهستان) در حال ساختن جامعه سوسیالیستی پیشرفتند. در حالیکه مرحله قانونمند فور ماسیون میکنند آنرا در همه جهات توسعه دهد، پایه مادی پیشرفت ساخته و اکنون تلاش میکنند آنرا در همه جهات توسعه دهد. این تفاوتها و فنی کمونیسم را می‌ریزد و بتدریج مناسبات اجتماعی سوسیالیستی را به مناسبات کمونیستی گسترش داده و زحمتکشان را باروح کمونیستی پروژه میدهد. این تفاوتها تا حدودی از وضعیت متخلف تاریخی، شرایط محلی، سطح تکامل نیروهای مولده و ویژگیهای حل مسائل گوناگون ساختمان سوسیالیسم ناشی میشود.

ولی هنگامیکه سخن از تفاوت‌های اشکال سازماندهی اجتماعی در گشورهای سوسیالیستی میرود نباید آنها را مطلق نمود و یا خارج از متن مشخصات عمومی را اساسی سوسیالیزم موجود ارزیابی کرد.

وجود راههای متفاوت انتقال به سوسیالیسم، راهها و شیوه‌های متبایز ساختمان آن و اشکال مختلف سازماندهی اقتصادی و سیاسی در گشورهای سوسیالیستی هرگز معنی این نیست که سوسیالیسم‌های گوناگونی وجود دارد.

ایدئولوگی‌های بورژوا، اپورتونیست‌ها و روپریونیست‌ها تلاش میکنند اثبات نمایند که سوسیالیسم بصورت یک سیستم اجتماعی – اقتصادی واحد وجود ندارد و بدین ترتیب برای هر گروه از گشورها «مدل»‌های خاص خودشان را عرضه میکنند که با سوسیالیسمی که نخستین بار در اتحاد شوروی و سپس در دیگر گشورهای دوست ساخته شده تفاوت کیفی دارد. مثلاً برای گشور سرمایه‌داری پیشرفت‌های چون فرانسه، مرتل فرانسوی روزه کارودی یا کمبل تخلیه بنام «سوسیالیسم خودگردان» پیشنهاد میکنند. یقینیده او در تعریف حقوقی موجود از مالکیت بایستی هرچه زودتر تجدید نظر بعمل آید و به شرکتها و پیغامیت قانونی جدیدی تحت عنوان «گروه افرادی که طرح مشترکی را پیاده میکنند» بجای «مجموع سرمایه گذاران» داده شود. بنظر او، این امر، همه کارکنان شرکتها را از نظر قانونی مجاز میدارد که در اداره شرکت سیم باشند^(۸). بنظر کارودی، این شیوه، زمینه سوسیالیسم را در چهارچوب سیستم موجود فراموش می‌آورد. براساس این «مدل» از سوسیالیسم دیگر به قدرت طبقه کارگر و زحمتکشان، رهبری جامعه توسط یک حزب مارکسیستی یا سانترالیسم دمکراتیک در هدایت اقتصاد نیازی وجود ندارد.

مائویستها و دیگر افراطیون چه «سوسیالیسم سربازحانه‌ای» را بعنوان

ندانی برای گشورهای آسیائی و آفریقائی توصیه میکنند. این بمعنی شیوه‌های نظامی اذاری در هدایت جامعه، تنظیم قدرآمیز و خشن کار و زندگی روزمره مردم و برخورد مساوات طلبانه و ابتدائی با مسئله توزیع ثروت، توان باستایش فقر است.

برای گشورهاییکه در آنها سوسیالیسم به یک واقعیت مبدل شده دشمنان نمیباشند، بعضی از آنها سوسیالیسم «املاح شده»، «لیبرالیزه»، «بازار» یا «تفاوتی» که خود مدل‌های رفرمیستی «سوسیالیسم دمکراتیک» بحسب می‌دانند، در جسجوی بازگشت به سرمایه‌داری هستند. در همه این مدلها، هدف، امداد قدرت سیاسی طبقه کارگر و همه زحمتکشان و همچنین نقش رهبری کننده احزاب کمونیست در گشورهای سوسیالیستی، برسیت شناختن نیروهای خند سوسیالیسم، مجاز شناختن مالکت خصوصی و سایل تولید، احیاء « مؤسسات آزاد» و جایگزینی دمکراسی سوسیالیستی با لیبیوالیسم دمکراتیک است.

اما زندگی، خود، انواع مدل‌های «سوسیالیسم دمکراتیک» را بی اعتبار ساخته است. در آلمان غربی، سوئد، دانمارک، اتریش، اسرائیل و دیگر گشورها که قدرت سیاسی در دست سوسیال دمکراتها بود یا هنوز هم هست، هیچ نشانه‌ای از سوسیالیسم واقعی وجود ندارد. «سوسیالیستی دمکراتیک» نه دمکراتیک است و نه سوسیالیستی، این همان سیستم ضد مردمی سرمایه‌داری دولتی احصاری است که در آن بر زخم‌های اجتماعی کرد پاشیده‌اند. در رابطه با تجربه سوسیالیستی برخی احزاب رفرمیست، دیگر کل حزب کمونیست ایتالیا، اتریکو برلینکوئر در یک میتینگ انتخاباتی در میلان در ۷ ژوئن ۱۹۷۶ گفته است که هیچ‌کدام از تجارب، با امداد حقیقی سرمایه‌داری توأم نبوده بلکه در چهار چوب سرمایه‌داری محدود بوده است.

همه این «مدل»‌های سوسیالیسم صرف نظر از تغییراتیکه در آنها داده‌اند، یاک مشخصه اساسی مشترک دارند و آن اینکه همه آنها بر علیه جوهر انترنسیونالیستی آئین لینینیستی بازسازی سوسیالیستی جامعه هستند و منجر به ناسیونالیزم بورژوازی شده و بطور مصنوعی گشورهای سوسیالیستی را در مقابل گشورهاییکه هنوز انقلاب سوسیالیستی در آنها پیروز نشده قرار میدهند. اما در جوهر خود، تنها یک سوسیالیسم وجود دارد، همانکونه که تنها یک سرمایه‌داری – علیرغم ویژگیهای آن در گشورهای مختلف – وجود دارد.

هر گشوریکه راه سوسیالیسم حقیقی را در پیش میگیرد، از نظر منافع ملی و بین المللی خویست، نمیتواند هنجارهای عمومی و عینی سوسیالیسم یا شرایط تاریخی مشخص و ویژگیهای ملی را نادیده گرفته و تجربه پیشین ساختمان سوسیالیسم در گشورهای مختلف را مورد توجه قرار ندهد. در اینجا وظیفه اصلی همانکونه که لینین گفته اینست که «انطباق اصول عام و اساسی کمونیسم را بر مناسبات ویژه میان طبقات و احزاب و بر مشخصات ویژه تکامل عینی در جمیت کمونیسم که در هر گشور متفاوت بوده و ما باید قادر به کشف، طالعه و پیش‌بینی آن باشیم»^(۹) بیاموزیم.

لینین توصیه میکند که احزاب کمونیست باید «آن چیزی را که از نظر ملی ویژه و متمایز است، به شیوه مشخصی که توجه هر کشوری را به وظیفه بین المللی واحدی معطوف نماید، جستجو، تحقیق، پیش‌بینی نموده و بدست آورند» (۱۰).

مارکسیسم - لینینیتی‌های حقیقی در برابر تلاشهای معطوف به «تقصیم» سوسیالیسم به انواع ملی یا محلی، تحریف اصل لینینی تلفیق عوامل بین المللی، عام و خاص در جریان انقلاب سوسیالیستی و در ظمور و تکامل سوسیالیسم، با عزم راسخ استادگی میکنند.

در عین حال آنها، اعتقاد دارند که هرچه بروزه انقلابی نیرومندتر شده و کشورهای بیشتری با سطوح متفاوت رشد اجتماعی - اقتصادی، سنن ملی وغیره از سیستم امپریالیستی می‌گسلند. وسائل کنکرت کسب قدرت سیاسی در جریان انقلاب سوسیالیستی، راهها و وسائل ساختمان سوسیالیسم و اشکال سازمانهای سیاسی و اقتصادی جامعه‌نوین نیز متنوع‌تر می‌گردد. امامه اینها باید بر اساس اصول مارکسیسم - لینینیسم، هنچه‌های عام انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم باعثیت به شرابت شخص هر کشوری در نظر گرفته شود.

زیر نویس‌ها :

ساختمان جامعه سوسیالیستی پیشرفتده در اتحاد شوروی نتیجه عمله تغییرات بنیادی است که در اقتصاد، نظام سیاسی، روابط اجتماعی و زندگی فرهنگی آن بوقوع پیوسته است. در طول دهها سال، حزب کمونیست مبارزه‌ای اصولی و مداوم در جنگت راک مارکسیستی - لینینیستی سوسیالیسم و علیه اپرتوونیست‌های راست و ماجراجویان «چپ» و نیز علیه مفاهیمی از قبیل سوسیالیسم «دمکراتیک» و «انسانی»، «اُخلاقی» و «بازارگار» و نیز کمونیسم «سربازخانه‌ای» انجام داده است. در جریان این مبارزه حزب، آموزش مارکسیستی - لینینیستی سوسیالیسم را تحکیم و تکامل بخشیده است.

سوسیالیسم پیشرفتده: یک مرحله طبیعی در فورماسیون اجتماعی - اقتصادی کمونیستی مارکس، انگلیس و لینین از نظر تئوریک، اجتناب ناپذیری عینی انتقال بشریت به فورماسیون اجتماعی - اقتصادی کمونیستی را اثبات کردند. آنها، در پیوند پادشاهیک ماتریالیستی، مراحل اصلی فورماسیون کمونیستی را به ترتیب زیر مشخص نمودند: دوره انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم؛ سوسیالیسم بعنوان فاز اول یا باشین جامعه کمونیستی و کمونیسم بعنوان فاز عالی آن.

مارکس در سرمایه نوشت که «حتی زمانیکه جامعه‌ای در مسیر مستقیم کشف قوانین طبیعی حرکت خود قرار می‌کیرد نه جهش‌های شجاعانه و نه اقدامات قانونی قادر نیست موانعی را که سلسله مراحل تکامل طبیعی آن ایجاب می‌کند برطرف نماید» (۱). باین ترتیب مارکس ایده تکامل تاریخی طبیعی جامعه و نیز این ایده که انسانها نمیتوانند مراحل شخص تکامل اجتماعی را کنار بگذارند، بیان نمود.

چنین برخورد دیالکتیکی - ماتریالیستی به تکامل فورماسیون کمونیستی در آثار انگلیس نیو از جمله «اصول کمونیسم»، «آنتی دورینگ»، نامه‌هایی در باره ماتریالیسم تاریخی و غیر بچشم میخورد. مثلا در نامه‌ای به «اتوفن بیونیک» (اویت ۱۸۹) نوشت تاکید میکند: «بنظر من، آنچه بنام «جامعه سوسیالیستی» خوانده

- ۱ - کاپیتل، جلد اول.
- ۲ - «مبادره برای صلح، دمکراسی و سوسیالیسم»، مسکو ۱۹۶۳.
- ۳ - لینین، «چپ روی، دوران کودکی کمونیسم» - همچنین «انقلاب کبیر اکتبر و پیشرفت انسان» از برزنف.
- ۴ - لینین، «متن اصلی مقاله وظایف فوری حکومت شوروی».
- ۵ - لینین، «اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا».
- ۶ - لینین، «کاریکاتوری از مارکسیسم و اکونومیسم امپریالیستی».
- ۷ - ل. آی. برزنف، «ادامه راه لینین»، سخنرانیها و مقاله‌ها - مسکو، ۱۹۷۲.
- ۸ - روزه کارودی، پاریس ۱۹۷۷.
- ۹ - لینین، چپ روی، بیماری کودکی کمونیسم.

گوید. و این حقیقت پسیار مدم در قانون اساسی اتحاد شوروی (۱۹۳۶) و در تمهیمات کنکرد ۱۸ حزب (۱۹۲۹) منعکس شد.

استقرار پایه‌های سوسیالیسم باین معنی بود که سوسیالیسم در همه عرصه‌های زندگی جامعه بر گایپرالتیسم غلبه گوید است. پیشنهای داخلى احیاء سرمایه‌داری نابود شد، بنیان مادی و تکنیکی سوسیالیسم - تولید ماثمینی کلان در صنعت و کشاورزی - شدتتا تکمیل شد، ساختار اجتماعی نوع سوسیالیستی بواپا گوید، دوستی میان خلقها نیرومندتر شد و انقلاب فرهنگی بطور عده انجام گرفت.

با ایجاد پایه‌های سوسیالیسم، تعدادی از دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز دوره انتقال را تکمیل کردند: بلغارستان در ۱۹۵۸، چکسلواکی در ۱۹۶۰، مجارستان و رومانی در ۱۹۶۲ و آلمان دمکراتیک در ۱۹۶۳.

با تصمیم تجربه ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه ایدئولوژی بورژوازی و رویزیونیسم راست و «چپ»، حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب برادر گشوده‌های سوسیالیستی، تعریف مارکسیستی لنینیستی فاز سوسیالیستی را گسترش داده‌اند. مشخصات عده آن کدام است؟ نخست، قدرت رحمتشان بسیار کوک طبقه کارگر و با رهبری حزب مارکسیست - لنینیست که پیشرفت جامعه را هدایت میکند.

دوم، مالکیت اجتماعی وسایل تولید و برایان اسنان، گسترش بروانه ریزی شده کل اقتصاد در جمیت رفاد عمومی. سوم، اجرای اصل «از هر کس باندازه تو از ایشان»، بد هر کس باندازه کارش». چهارم، آموزش مردم با روح کمونیسم علمی و دوستی با خلق‌بایان کشورهای سوسیالیستی برادر و رحمتشان سراسر جهان، پنجم، سیاست خارجی مبتنی بر اصول انترناشیونالیسم پرولتری و سوسیالیستی.

سوسیالیسم، بعنوان جامعه دینامیک و سریع الرشد، از دوره‌ها یا مراحلی میکند که شناختن آنها هم از نظر تئوریک و هم از نظر پرایتیک سیاسی، برای کمک به اتخاذ استراتژی و تاکتیک صحیح از جانب حزب ضرورت دارد. لینین به ضرورت «تفکیک دفعی میان مراحلی که اساساً متفاوتند و آنکارا ناظر بر شرایطی هستند که تحت آن خود را نشان میدهند» (۸)، اشاره میکند و این به معنی آنستکه باید جامعه سوسیالیستی را در تکاملش و در جریان انتقال از مراحل ابتدائی به مراحل عالی اش بررسی نمود. لینین پاره‌اش اشاره کرده است که يك جامعه سوسیالیستی بطور اجتناب ناپذیری از مرحله سوسیالیسم پیشرفتنه عبور میکند. نخستین بار او مفهوم «جامعه سوسیالیستی پیشرفتنه» را در متن اصلی مقاله «وظایف فوری حکومت شوروی» (۱۹۱۸) بکار برد و بعدما هم یادآوری کرده است که انتقال به جامعه سوسیالیستی پیشرفتنه شامل دوره‌های متعددی است (۹).

لینین همچنین مرحله عالیتر تکامل سوسیالیستی را تحت عنوانی چون «سوسیالیسم کامل»، «سوسیالیستی که شکل کامل خود را یافته است»، و «جامعه سوسیالیستی تمام عیار» شرح داده است. واضح است که همه این عنوان‌ین مترادف «جامعه

میشود، چیز غیر قابل تغییر نیست. مانند سایر فورماسیونهای اجتماعی، آن نیز باید مشمول یک حالت تغییر و تحول دائمی باشد» (۱۰).

تفکیک کلاسیک سه مرحله عده فورماسیون کمونیستی را در کتاب نقدی به برنامه گذا «مارکس و دولت و انقلاب» لینین (فصل پنجم «بنیان اقتصادی زوال دولت») (۱۱) میتوان یافت.

قبل از انقلاب اکثر و در جریان آن و در سالهای اول قدرت شوروی، در سایه شجاعه نوین تاریخی، لینین اصل مارکسیستی موافق فورماسیون کمونیستی را گسترش داد.

در مورد آموزش‌های مربوط به دوره انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم که جوهر آن جایگزینی انقلابی روابط کهن سرمایه‌داری با روابط اجتماعی نوین سوسیالیستی است، لینین کمک شایان توجهی نمود، اونوشت: «این دوره انتقال، دوره مبارزه میان سرمایه‌داری میرنده و کمونیسم بالنده است» (۱۲).

در اینجا «کمونیسم» بمعنای سوسیالیسم یعنی مرحله پائینی آن در نظر گرفته شده است. آنچه ما سوسیالیسم مینامیم توسط مارکس بعنوان «فاز اول» یا بائین جامعه کمونیستی تعریف شده است (۱۳). تضاد آنتاکوئیستی میان طبقه کارگر و بورژوازی، تضاد اساسی دوره انتقال است؛ یعنی زمانیکه مبارزه طبقاتی میان آنها در اصل «کهبرکه» متجلی میشود. لینین در جریان استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در جمهوری شوروی پنج شکل مبارزه طبقاتی تشخیص داد؛ سرکوب مقاومت استثمارگران، جنگ داخلی، «بیطرف کردن» خرده بورژوازی، «بکارگیری» روشنفکران بورژوازی و ایجاد یک الکوی انتظامی جدید (۱۴).

در سایه تجربه چند سال اول دوره انتقال، لینین پیش‌بینی نمود که پیشرفت بسوی سوسیالیسم از مراحل متعددی (۱۵) نظیر مرحله‌ای که در آن پایه‌های اقتصاد سوسیالیستی ریخته میشود، در خواهد گذشت.

لینین، وظیفه مهم طرح برنامه علمی بازسازی کمونیستی جامعه را با نجام رساند. پرایتیک تاریخی، پیش‌بینی بنیانگذاران کمونیسم علمی را دائز براینکه هر کشور سوسیالیستی اجبارا از يك دوره انتقال میکند، تایید نمود. در جمهوری شوروی، این دوره در اکتبر سال ۱۹۱۷ یعنی زمانیکه پرولتاریا در اتحاد با دهقانان زحمتکش و تحت رهبری حزب لینین قدرت سیاسی را بدست آورد آغاز شد. در نیمه اول سالهای ۱۹۲۰، پایه‌های یک اقتصاد سوسیالیستی در اتحاد شوروی ریخته شد؛ سیستم اقتصادی سوسیالیستی، هم در شهر و هم در ده قرقق پیدا کرد؛ مسئله «کهبرکه» یعنی سوسیالیسم پایان یافت؛ طبقات استثمارگر عدالت از بین رفته و ریشه‌های استثمار انسان از انسان از بین برده شد.

در نیمه دوم سالهای ۱۹۲۰ دوره انتقال یا ایجاد پایه‌های سوسیالیسم تکمیلی:

جامعه ایست عاری از بحران، با اقتصاد دائم در حال رشد، با روابط اجتماعی رشد، یافته و آزادی ناب. این، جامعه ایست که جهان بینی ماتریالیستی علمی برآن حکمگرفاست. جامعه ایست که اعتماد قوی به آینده و چشم‌اندازهای مشتعش کمونیستی، برآن حاکم است و افقهای بیکران پیشرفت و ترقی همه جانبه در پیشرویش گشوده است» (۱۲). دریکی از نکات اصولی قانون اساسی جدید اتحاد شوروی چنین بیان میشود که «سوسیالیسم پیشرفت... بروایه بنیانهای خود گسترش می‌یابد» (۱۳).

مارکس در اثر خود «نقد برنامه کتا» جامعه‌ای سوسیالیستی را شرح داده که بالا فاصله از دوره انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم بیرون آمد، و هنوز بنیانهای خود را پیدا نکرده و در نتیجه اجبارا نشانه‌های اجتماعی – اقتصادی و اخلاقی جامعه کهنه را در خود دارد. لینین در «دولت و انقلاب» و دیگر آثارش مکرا تاکید نموده که یک جامعه سوسیالیستی از موادی ساخته میشود که از سرمایه‌داری بارث رسیده است.

مارکس و لینین پیش‌بینی کردند که فورماتسیون اجتماعی – اقتصادی کمونیستی در موقع مناسب خود، بروایه بنیانهای خود گسترش خواهد یافت و تجربه تاریخی نشان می‌دهد که جامعه سوسیالیستی کاملاً پیشرفته در واقع بروایه بنیانهای خوش، یعنی بنیانهای سوسیالیستی که همه جلوه‌های زندگی جامعه را دربرمیگیرد، گسترش می‌یابد.

لئونید بروزنگ پادآوری کرده که: «سوسیالیسم پیشرفت... آن مرحله‌ای از بلوغ جامعه نوین است که در آن باز ساری کل سیستم روابط اجتماعی براساس اصول کولکتیویسم که ذاتی سوسیالیسم است، تکمیل می‌گردد. از این جمт عرصه برای عملی کردن قوانین سوسیالیسم و ظهور مزایای آن در همه حوزه‌های زندگی جامعه کاملاً باز میشود از این روتامیت ارگانیک و دینامیسم نیروهای سیستم اجتماعی، ثبات سیاسی و وحدت درونی غیر قابل تخریب آن تامین می‌گردد. از این رو، همه طبقات و کروههای اجتماعی، همه ملتها و ملتیها همواره بینکنند که نویشند و یک واحد اجتماعی و بین‌المللی نوین تاریخی یعنی مردم شوروی را تشکیل می‌دهند. و بالاخره از این رو یک فرهنگ سوسیالیستی نوین پدیدار شده و طریق زندگی سوسیالیستی نوبتی استقرار می‌یابد» (۱۴).

مشخصات عده سوسیالیسم پیشرفتی بقرار ذیر است:

– نیروهای مولده قدرتمند، حاکمیت تمام عیار مالکیت سوسیالیستی، درهم آمیزی انقلاب علمی و فنی با مزایای سیستم سوسیالیستی، افزایش مدام سطح رفاه مردم و شرایط مناسب هرچه بیشتر برای رشد همه جانبه فرد.

– روابط اجتماعی سوسیالیستی رشد یافته، رشد همگونی اجتماعی جامعه، اتحاد نیرومندتر طبقه کارگر، دهقانان کولکتیوی و روشنگران، برسیت شناختن رسمی و عملی برابر همدمنهای و ملتیها، و ظهور مردم شوروی بعنوان یک کیفیت نوین تاریخی،

سوسیالیستی پیشرفتی» هستند. لینین در اثرش «در باره کثوبراتسیون» و نیز جای دیگری، به امکان و ضرورت ساختمان جامعه سوسیالیستی تمام عیار و ایجاد اشکال اقتصادی عالیتر مربوط باش اشاره کرده است.

در ۱۹۷۷، حزب کمونیست اتحاد شوروی در بیانیه خود بمناسبت پنجاه‌مین سالگرد انقلاب اکثر نتیجه‌گیری نمود که در اتحاد شوروی یک جامعه سوسیالیستی پیشرفتی ساخته شده است. تجربه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نشان

میدهد که یک جامعه سوسیالیستی حداقل از دو مرحله کیشی می‌گذرد. مرحله اول، درست بعداز دوره انتقال و استقرار پایه‌های سوسیالیسم آغاز میشود و در جریان آن جامعه سوسیالیستی پیشرفتی ساخته میشود.

مرحله دوم، مربوط به عملکرد سوسیالیسم پیشرفتی و کامل است: امروزه، تعدادی از کشورهای سوسیالیستی (بلغارستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی، آلمان دمکراتیک و ایستان) با موفقیت در حال ساختن جامعه سوسیالیستی پیشرفتی و کامل هستند.

مشخصه تاریخی سوین پیشرفت اتحاد شوروی در جمیت کمونیسم – یعنی ساختن یک جامعه سوسیالیستی پیشرفتی و کامل – در قانون اساسی اتحاد شوروی تصویح شده است.

تجارب تاریخی میدهد که علیرغم شرایط خاص کشورهای سوسیالیستی کم مشغول ساختمان سوسیالیسم هستند، مرحله رشد توسعه بر اساس بنیانهای خود، یعنی مرحله سوسیالیسم پیشرفتی و کامل یک حلقة طبیعی در زنجیر تحولات اجتماعی بحساب آمده و یک دوره نسبتاً طولانی را در تکامل کاپیتالیسم به کمونیسم در بر میگیرد. البته در کشورهای سوسیالیستی مختلف، این هنجار خود را باشکال متفاوتی نشان خواهد داد.

از دیدگاه متلو لوژیک، سوسیالیسم کامل را بایستی از دوازده مورد تحلیل قرار داد: یکی چشم‌انداز آن و دیگری مقایسه آن با گذشته، میخانیل سوسائت عضو بوروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی جوهر این روش را چنین روشن کرده است: «زمانیکه از سوسیالیسم سخن می‌گوئیم، طبعاً همیشه تکامل آتی آن را در نظر داریم. کمونیسم آماج بزرگ ماست و برای ما مقدس است... اما مسئله دیگری نیز وجود دارد که اهمیتش کمتر نیست و آن عبارتست از کار تئوریک بمنظور نشان دادن تمامی جلوه‌های سوسیالیسم و مقایسه آن با جوامع کنشته و آشکار ساختن این امر که سوسیالیسم چگونه انسان را به عرش تعالیٰ تاریخی میرساند» (۱۵).

با جمع بندی نتایج تکامل شصت ساله اتحاد شوروی، لئونید بروزنگ، مشخصات عمومی سوسیالیسم پیشرفتی را به ترتیب ذیر عنوان کرده است: «ما جامعه نوینی پدید آورده‌ایم، جامعه‌ای که نمونه آنرا بشرط هرگز بخود ندیده است. این جامعه،

هنچارهای اساسی کمونیسم را میتوان بر مبنای حوزه‌های عمدۀ زندگی اجتماعی به سه گروه تقسیم کرد: حوزه اقتصادی، حوزه اجتماعی - سیاسی و حوزه معنوی.

حوزه اقتصادی: آنچه در اینجا اهمیت تعیین کننده دارد ساختن پایه مادی و فنی کمونیسم از طریق تکامل همه جانبه نیووهای مولده و بهبود مداوم روابط تولیدی است. این امر به عوامل زیربستگی دارد: پیشرفت سریع تو علمی و فنی گه رشد سریع و مداوم تولید اجتماعی و نیروی مولده گار اجتماعی را تامین میکند؛ تبدیل گار کشاورزی به نوعی گار صنعتی؛ نزدیکی بیشتر دولت (که به عموم خلق تعلق دارد) و مزارع کوللتیو و مالکیت تعاونی و تبدیل نهائی آنها به مالکیت واحد عموم خلق؛ ارضاء هرچه گاملتر نیازهای روزافزون مادی و معنوی مردم که هدف اصلی سوسیالیسم است؛ کسترش بیشتر اصل سوسیالیستی توزیع براساس کار معنوی اصل عمنه توزیع و انتقال تدریجی به اصل «از هر کس باندازه تو انانی اش، به کس باندازه تیازش».

حوزه اجتماعی - سیاسی: در اینجا هنجار تعیین کننده عبارت از رشد نقش رهبری و هدایت کننده حزب کمونیست در تمامی حوزه‌های زندگی اجتماعی بمنابع شرط قطعی انتقال به کمونیسم است. علاوه بر آن مسائل زیر نیز وجود دارد: وحدت نیرومندتر کل جامعه و همگونی اجتماعی دائم الترايد آن. از میان رفتن تمايزات اساسی میان شهروده و کار فکری و یکد و تامین برابری اجتماعی کلیل میان اعضاء و جامعه با تقویت نقش رهبری کننده طبقه کارگر و اتحاد آن با دیگر گروههای رحمتکش کسترش و نزدیکی بیشتر روابط میان ملیتها. وحدت ایدئولوژیک و سیاسی قویتر آنها بر مبنای برابری و ایدالهای مشترک و رشد سریع اقتصاد و فرهنگ آنها: کسترش همه جانبه دنکراسی سوسیالیستی. شرکت هرچه وسیعتر رحمتکشان در گرداندن امور جامعه و دولت، فعالیت شدیدتر سازمانهای اجتماعی و نهایتاً تکامل تدریجی دولت تمام خلقی به خود گردانی کمونیستی.

حوزه معنوی: در اینجا هنجارهای اصلی عبارتندار: کسترش جهان بینی علمی مارکسیستی - لینینیستی و اخلاق کمونیستی در سراسر جامعه؛ پیدایش تلقی کمونیستی نسبت به کار و مالکیت سوسیالیستی؛ ارتقاء بیشتر سطح آموزش و فرهنگ آکاهی سیاسی و بلوغ ایدئولوژیک تودهها و تکامل موزون علم: مبارزه علیه ایدئولوژی بورژوازی، علیه هرگونه بقایای گذشته در شعور و رفتار مردم؛ کسترش امکانات و اقتص رشد تو انانی های خلاق مردم رحمتکش و بکار گیری آنها برای پیشرفت همه جانبه و هم آهنج گرد.

پیدایش این هنجارهای دقیقاً مرتبط به امکانات مساعد برای رسیدن به کمونیسم فراهم نی آورده. تحت رهبری حزب. مردم شوروی در حال تبدیل این امکانات به واقعیت هستند.

سندیکات شلن ملتها و ملیتها غنی تر شدن مقابله فرهنگها و رشد و تقویت دوستی با خلقهای دیگر کشورهای سوسیالیستی و مردم رحمتکش سراسر جهان.

- سیستم سیاسی سلط بر اداره موثر جامعه، شرکت فعال رحمتکشان در امو دلی و تلفیق حقوق و آزادیهای ناب شفرون دان با مشمولیت اجتماعی آنان. دولت سوسیالیستی تمام خلقی دوستی است عمیقاً دیگر ایک. رشد رهبری و نقش هدایت کننده حزب کمونیست بعنوان جلوه ای از هم آهنجی ساختمان سوسیالیستی خود را تمام و کمال به نمایش میکارد.

سویا بالسیم پیشرفت جامعه است که در آن، علاقه همه به رفاه تک تک افراد و علاقه تک تک افراد به رفاه عموم. قانون زندگی را تشکیل میکند.

جامعه سوسیالیستی پیشرفت و بالغ دستاوردهای ترقی اجتماعی است.

亨 jarهای اساسی ساختمان کمونیسم

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی تعریف تمام عیاری از مرحله عالیتر جامعه کمونیستی ارائه میکند: «کمونیسم، یک سیستم اجتماعی بی طبقه است که در آن یک شکل مالکیت عمومی وسائل تولید حکم فرمای بوده و همه اعضاء جامعه از برابری اجتماعی کامل برحوردارند؛ در این جامعه رشد همه جانبه مردم بارشد نیووهای مولده از طریق پیشرفت مداوم علم و تکنولوژی همراه خواهد شد: همه چشمدهای شرکت تعاونی فوران خواهد کرد و اصل بزرگ «از هر کس باندازه تو انانی اش، به کس باندازه تیازش» عملی خواهد شد. کمونیسم جامعه مردم رحمتکش آزاد و آگاهی است که بطور عالی سازمان یافته است و در آن سیستم خود حکومتی عمومی حاکم خواهد شد. جامعه ای که در آن بنفع جامعه نیاز حیاتی او لیه هر فرد خواهد گشت. نیازی که توسط تک تک افراد و همه آنها در ک خواهد شد و تو انانی هر فردی در خدمت بزرگترین مصالح مردم بکار بسته خواهد شد (۱۵).

باسانی میتوان دید که سوسیالیسم پیشرفت و کمونیسم مشخصات مشترکی دارند و این با یه انتقال تدریجی از سوسیالیسم پیشرفت به کمونیسم را فراهم میکند. در عین حال اینتو بطور آشکاری متقاول استند. لیویند بر زنگ خاطرنشان کرده: «مرحله سوسیالیسم پیشرفت و بالغ یک جلقه ضروری از نزجر تحولات اجتماعی است و یک مرحله نسبتاً طولانی را در انتقال از سرمایه داری به کمونیسم در بر میکشد. در عین حال در نظر گرفتن و بگاربستن همه طرفینهای سوسیالیسم پیشرفت به عنی انتقال به ساختمان کمونیسم است» (۱۶).

جامعه کمونیستی براساس اجرای هرچه گاملتر اصول سوسیالیسم و هنجارهای عمومی که توسط مارکسیسم - لینینیسم و کار خلاق حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی گشتف شده. ساخته میشود.

زیرنویس‌ها :

- ۱ - کارل مارکس، کاپیتال، جلد اول.
- ۲ - «انگلیس به اتفاق بیوینیک در برسلو» در آثار منتخب مارکس و انگلیس.
- ۳ - نگاه کنید به «نقد برنامه گوتا» از مارکس در منتخب آثار مارکس انگلیس، «دولت و انقلاب» لینین در مجموعه آثار.
- ۴ - لینین، «اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا»، مجموعه آثار لینین.
- ۵ - لینین، «دولت و انقلاب».
- ۶ - «دیکتاتوری پرولتاریا»، مجموعه آثار لینین.
- ۷ - «وظایف فوری حکومت شوروی» مجموعه آثار لینین.
- ۸ - لینین، «حکومت مطلقه و پرولتاریا».
- ۹ - نگاه کنید به لینین. «من اصلی مقاله وظایف فوری حکومت شوروی» گزارش درباره کار کار کمیته اجرای مرکزی سراسر روسیه تشوراگو کمیسراهای خلق ارائه شده در اولین اجلاش کمیته اجرائی مرکزی سراسر روسیه، مجمع هفتم، دوم فوریه ۱۹۲۰.
- ۱۰ - «درباره همکاری» از لینین.
- ۱۱ - م. ا. سوسلف «مارکسیسم-لینینیسم، آموزش بین المللی طبقه کارگر»
- ۱۲ - برزنف، گزارش کمیته مرکزی حکاش و وظایف فوری حزب در سیاست داخلی و خارجی ۲۴ فوریه.
- ۱۳ - قانون اساسی اتحاد شوروی.
- ۱۴ - برزنف، درباره طرح قانون اساسی اتحاد شوروی و نتایج بحث عمومی درباره آن.
- ۱۵ - راه کمونیسم.
- ۱۶ - برزنف، درباره طرح قانون اساسی اتحاد شوروی و نتایج بحث عمومی درباره آن.

ترجمه از کتاب «کمونیسم علمی»
چاپ مسکو